کار

KAR - No. 252 Wednesday 7. Mar 2001

چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۷۹ – ۷ مارس ۲۰۰۱ – دورهٔ سوم – شماره ۲۵۲

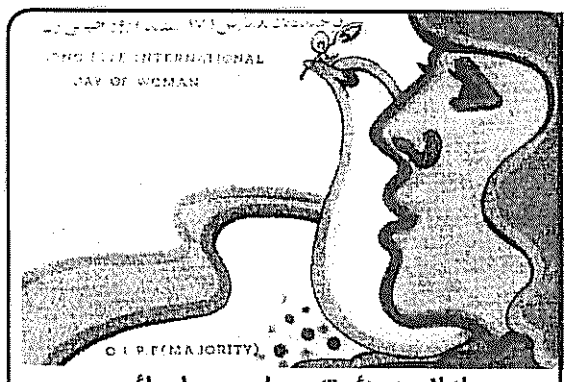

اعلامیه هئیت سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

گرامی باد
هشت مارس روز جهانی زن

جنبش دمکراسی و حقوق زنان

جنبش منحصر به فرد

و شکوفائی زنان در ایران

در صفحات ۶ و ۷ ویژه ۸ مارس

به دستور خامنه‌ای مخالفان را در زندان‌ها شکنجه می‌کنند

- **بر اثر شکنجه تعادل روحی عزت‌الله سحابی به‌هم خورده است!**
- **فیلم هویت آمادهٔ نمایش است!**
- **دفتر تحکیم وحدت راه چارهٔ نظارت پذیر کردن تمام دستگاه حاکمیت است!**

شما از زندان می‌آئید، آنجا چه خبر بود؟ این پرسشی است که مجلهٔ پیام امروز، چاپ تهران، با مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی، شیرین‌عبادی، عمادالدین باقی، محسن کدیور و... در میان گذاشته است. اگر برای خبرنگار مجله پیام امروز امکان به وجود آمد که این سئوال را با عزت‌الله سحابی، علی‌رضا افشاری، احمد زیدآبادی، یوسفی اشکوری و فریبا داوودی مهاجر در میان بگذارد پاسخ آنها چه خواهد بود؟ مردم می‌خواهند از زبان آنان بشنوند در زندان چه خبر بود؟ در کدام زندان، کدام بند بودند و بازجوها از آنان چه می‌خواستند؟ اما آنها در دست شکنجه‌گران اسیرند و از دسترس مردم و مطبوعات دور. آنان در شرایطی نیستند که بتوانند آزادانه به این پرسش ساده پاسخ دهند و به مردم بگویند در زندان‌های جمهوری اسلامی بر مخالفان دگراندیش چه می‌گذرد، شکنجه‌گران چگونه جسم و روح آنها را درهم می‌شکنند و آنان را وادار می‌کنند از فکر و اندیشهٔ خود بگذرند و در پشت دوربین فیلم‌برداری صدا و سیمای جمهوری اسلامی و «برنامهٔ هویت» به گناه‌هائی اعتراف کنند که هرگز مرتکب نشده‌اند.

معلوم نیست سحابی و افشاری در کدام زندان اسیرند، در زندان سپاه یا یکی از بندهای اوین، در زندان عشرت‌آباد یا یکی از خانه‌های امن. آنها در این مدت شکنجه شده‌اند و به جز شکنجه‌گران و تهیه‌کنندگان برنامهٔ هویت در صدا و سیما، روزنامهٔ کیهان و وزارت اطلاعات کسی از محل نگهداری آنان باخبر نیست. شکنجه‌گران برای آنکه شبانه‌روز به عزت‌الله سحابی و علی‌رضا افشاری دسترسی داشته باشند و به دور از چشم سایرین برنامهٔ هویت را طبق سناریوئی دلخواه خود تهیه کنند، آن دو را بعد از ورود به اوین به بازداشتگاه دیگری انتقال می‌دادند و زیرنظر مبشری، رئیس دادگاه انقلاب، و علی‌زاده، رئیس دادگستری تهران، بازجوئی و تهیهٔ فیلم آغاز کردند. بعد از دو ماه بی‌خبری روز چهارشنبه سوم اسفند، به خانوادهٔ سحابی اجازهٔ ملاقات داده می‌شود. آنان در همان فاصلهٔ کوتاهی که با سحابی بودند، متوجه می‌شوند تعادل روحی وی برهم خورده است.

نامهٔ خانوادهٔ سحابی به رئیس قوهٔ قضائیه

خانوادهٔ عزت‌الله سحابی چند روز بعد از ملاقات با وی در نامه‌ای خطاب به شاهرودی، رئیس قوهٔ قضائیه، نوشتند: «دلیل ارسال این نامه نگرانی شدید خانواده نسبت به سلامتی آقای عزت‌الله سحابی می‌باشد. ما در ملاقات اخیر در تاریخ چهارشنبه سوم اسفند که نخستین ملاقات ما پس از دو ماه بی‌خبری از وی بود، متوجه تغییرات جسمی و روحی عجیبی در او گردیدیم. در حالی که خود به زبان از وضعیت خویش اظهار رضایت می‌نمود لیکن حالات صورت و نگاه و برخورد وی نوعی افسردگی یا فراموشی و وخامت حال عصبی را به ما نشان می‌داد. در حالی که طی سال‌ها تجربهٔ زندان و دوران سخت بازجوئی در هیچ ملاقاتی او را با چنین حالات غیرطبیعی ندیده بودیم و همین ما را بسیار نگران و اندوهگین نموده است».

در ادامهٔ نامهٔ خانوادهٔ سحابی آمده است: «ما از شما به عنوان مقامی که آقای «حداد» (دهنوی)، قاضی پرونده، خود را پاسخگوی آن می‌دانند و دستورات شما را می‌پذیرند، درخواست می‌کنیم: اولا هر چه زودتر مهندس سحابی را به بازداشتگاهی که امکان نظارت قانونی بر آن وجود دارد منتقل نمائید، ثانیا در اسرع وقت ترتیب دیدار یک یا چند پزشک معتبر که مورد قبول خانواده نیز باشند را به او بدهید تا در محیطی مناسب وی را معاینه و روند داروهای مصرفی او را بررسی کند».

خانوادهٔ سحابی در این نامه با استفاده از سخنان حداد، قاضی پرونده، نوشته‌اند: «در صحبت‌هائی که در روز ملاقات با جناب آقای حداد داشتیم، ایشان فرمودند که نگهداری چنین متهمی در زندان اوین از آغاز کار خطائی بوده است. چنانچه برای مواجه و سرکشی (به زندانی) در آن مکان مجبور بودیم از چندین کانال عبور کنیم، معطلی بسیار بود. در صورتی که در محل فعلی که البته تحت اختیار خودمان است، در هر ساعت شبانه‌روز که اراده نمائیم مراجعه نموده و وضع زندانی را زیرنظر می‌گیریم! اگر آن یک هفتهٔ اول نیز مهندس سحابی را بجای اوین به همین بند زندان آورده بودیم، تاکنون کار «به نتیجه» رسیده بود...».

فیلم هویت آماده است!

از اظهارات حداد، قاضی پرونده، نوشته‌های کیهان و رسالت و نامهٔ مبشری رئیس دادگاه انقلاب به نمایندگان مجلس، چنین برمی‌آید که شکنجهٔ سحابی و افشاری «به نتیجه» رسیده و «تواب‌سازان» «فیلم» «هویت» را تهیه کرده‌اند. و مترصد فرصت سیاسی مناسب هستند تا آن را روی آنتن ببرند. «نتیجهٔ» کار بازجویان ابتدا در روزنامهٔ کیهان بازتاب یافت و

ادامه در صفحه...

ایران در ردهٔ اول فرار مغزها قرار دارد!

در صفحه...

روند فرار سرمایه
در سه سال اخیر تشدید شده است.

در صفحه...

موج جدید مهاجرت
ایرانیان به اروپا

یک بررسی آماری از وضعیت مهاجرین و متقاضیان پناهندگی ایرانی

در صفحات ۱۰ و ۱۱

جشن
سی‌امین سالگرد جنبش فدائی
با حضور صدها تن از ایرانیان برگزار شد

در صفحه:::

طرح بحث پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

انتخابات ایران یک خاتمی کارآمد را می‌طلبد! مصطفی مدنی

گردوی سخت انتخابات! بهرام محبی

در صفحات ۸ و ۹

سرمقاله

اصلاحات و زنان

مقوله اصلاحات در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سطح جامعه مطرح شد. و به خاطر وجود زمینه‌های مساعد، مورد پذیرش اقشار مختلف جامعه قرار گرفت، حمایت آنها را جلب کرد و در کوتاه‌مدت نیروی وسیعی را در جامعه بسیج نمود. در این بین، جوانان و زنان در جلب آرا مردم بیشترین نقش را داشتند. آنها با شور و شوق پا به میدان مبارزه انتخاباتی گذاشتند و به سود خاتمی آرا خود را به صندوق‌ها ریختند.

زنان همانند جوانان در شعارهای انتخاباتی خاتمی بخشی از خواست‌های خود را می‌دیدند و انتظار داشتند که خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی به وعده‌های انتخاباتی پای‌بند بمانند و در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلف در جهت عملی‌کردن خواست‌های آن‌ها گام بردارند.

در نخستین گام خاتمی در ترکیب کابینه خاتمی، زنی در مقام وزرت قرار نگرفت و تنها یک تن در سطح مشاور رئیس جمهور برگزیده شد. اعتراضات زنان در این زمنیه نیز موثر نیافتاد و همین روال در ترمیم‌های بعدی کابینه نیز ادامه یافت.

در دوره پنجم مجلس شورا که در آن تمامیت‌گرایان اکثریت را دارا بودند و بیش از دو سال از دوره ریاست جمهوری خاتمی را شامل می‌شد، نه تنها گام مثبتی برای تحقق خواسته‌های زنان برداشته نشد، بلکه چندین لایحه ارتجاعی و ضد زن به تصویب رسید که موج مخالفت وسیعی را در جامعه برانگیخت. کارنامه دوره پنجم مجلس شورا در این زمینه تماما سیاه بود واصلاح‌طلبان حکومتی در این زمینه موضع منفعلی داشتند.

زنان در جمهوری اسلامی تحت ستم شدید قرار دارند. سال‌ها است که تامین حقوق زنان، حق برابری زن و مرد و مبارزه با فرهنگ مردسالاری به یکی از مسائل اساسی جامعه ما تبدیل شده است. از این رو در جامعه ما نمی‌توان از اصلاحات صحبت کرد ولی به این موضوع مهم نپرداخت و یا از کنار آن به راحتی گذشت. اصلاحات نمی‌تواند و نباید چشمش را بر نقض حقوق اساسی نیمی از جمعیت کشور ببندد و آن را به فراموشی سپارد. زنان یکی از نیروهای اصلی جنبش اصلاحات هستند و نیروئی می‌تواند در پیشبرد روند اصلاحات فعالانه حضور یابد که تحقق خواسته‌هایش را در آن ببیند. با این وجود اصلاح‌طلبان حکومتی اهمیت مسئله زنان را درنیافتند و جایگاه درخوری برای آن قائل نشدند. این امر

ادامه در صفحه...

آزمودن دوباره یک سیاست ورشکسته

هفته گذشته نیروی انتظامی جمهوری اسلامی با دستگیری هزار نفر از اهالی و تخریب ۴۰۰ خانه در منطقه خاک سفید تهران*، آزمودن دوباره یک سیاست ورشکسته را به نمایش گذاشت. این سیاست شکست‌خورده در مورد مسئله مواد مخدر، بیش از بیست سال است که اجرا می‌شود. جمهوری اسلامی تاکنون هزاران نفر را در ارتباط با جرایم مواد مخدر اعدام کرده است. صدها تن از نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی جان خود را در درگیری با متهمان به قاچاق مواد مخدر از دست داده‌اند. میلیون‌ها تن به اتهام قاچاق، نگهداری یا مصرف مواد مخدر زندانی شده‌اند. اما این همه نتیجه‌ای نداشته است جز افزایش مصرف مواد مخدر و سود باندهای مافیائی قاچاقچی.

ورشکستگی سیاست جمهوری اسلامی در ارتباط با مواد مخدر، مانع از آن نشد که هفته گذشته نیروی انتظامی با بکارگیری دو هزار نفر، کل یک منطقه مسکونی در تهران را مورد محاصره و حمله قرار دهد و با دستگیری هزار تن و تخریب ۴۰۰ خانه، به سوزندان توامان تر و خشک و مجرم قلمدادکردن همه اهالی این منطقه بپردازد. یک سخنگوی نیروی انتظامی گفته است دستگیرشدگان، ظاهری «کولی» و «غربتی» داشتند و از بقیه مردم متمایز بودند.

در ایران، رسم شده است به هر کس که البسه مندرس بر تن و ظاهری کثیف داشته باشد، «غربتی» بگویند. خیابان‌های تهران، پر از زنان و کودکان و گاه مردان و سالخوردگان «غربتی» است که به گدائی، دستفروشی، پاک‌کردن شیشه ماشین‌ها هنگامی که در پشت چراغ قرمز متوقف مانده‌اند و البته گاه نیر به جرایمی مانند دزدی و جیب‌بری مشغولند. جمهوری اسلامی نیز مانند بسیاری از دیگر حکومت‌های پاسدار بی‌عدالتی اجتماعی، می‌کوشد نفرت و انزجار شهروندان از این قربانیان نظام ستمگر سرمایه‌داری در کشوری بحران‌زده را برانگیزد و سوار بر موجی از پیشداوری، در جامعه برای دستگاه سرکوب خود مقبولیت دست و پاکند. نیروهائی که هفته گذشته خاک سفید را ویران کردند، همان‌هائی بودند که در تیرماه گذشته کوی دانشگاه را ویران کردند. همانگونه که سخنگوی نیروی انتظامی گفته است، دو هزار مأمور تخریب‌کننده خاک سفید، از ماده‌ها

ادامه در صفحه...

معاون بهزیستی ایران:

شکاف طبقاتی عامل اصلی بروز آسیب‌های اجتماعی است!

محمدعلی طالبی در نخستین همایش آسیب‌شناسی استان مرکزی ، از شکاف طبقاتی ناشی از توزیع نامتعادل درآمد به عنوان مهم‌ترین عامل در ایجاد آسیب‌های اجتماعی نام برد و گفت هم‌اینک یک‌سوم جمعیت ایران فقیرند و تحت فشار اقتصادی قرار دارند.

به گفتهٔ وی کاهش درصد مخارج خوراک در سبد هزینهٔ خانوار بیانگر بروز سوءتغذیهٔ

ادامه در صفحه...

یک سئوال یک جواب

به مناسبت سی‌امین سالگرد جنبش فدائی

در صفحه ۴

نگاهی به جنبش دانشجوئی در سال‌های ۴۷ تا ۵۲

یدالله بلدی

در صفحه ۵

طالبان: فاجعه هولناک جهانی

برمک خراسانی

چرا جرج دابلیو بوش دستور بمباران عراق را داد؟

چالمرز جانسون

برگردان: سهراب مبشری

در صفحه ۱۲

www.iran-archive.com

یادداشت

خامنه‌ای: تلاش برای تغییر نظام یعنی محاربه حکم محارب هم معلوم است

خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی طی نطق هفته گذشته خود در دانشگاه امیر کبیر تهران، با اشاره به «برخی گفته‌ها و نوشته‌ها در مورد تلاش برای براندازی قانونی نظام» تأکید کرد: «هر حرکت و تلاشی که با قصد براندازی آغاز شود شروع به محاربه است و حکم محارب هم در هر حکومت و هر نظامی معلوم است». (روزنامه ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۷۹)

تا آنجا که می‌دانیم، کسی تا به حال از «براندازی قانونی نظام» سخن نگفته است و اصولا چنین ترکیبی بی معناست. اپوزیسیون ایران در سال‌ها و ماه‌های اخیر به بحث در باره مقولاتی مانند براندازی (که به خودی خود نمی‌تواند با قوانین جمهوری اسلامی منطبق باشد و «قانونی» قلمداد گردد)، پایان‌دادن مسالمت‌آمیز به جمهوری اسلامی یا ولایت فقیه و نیز تلاش قانونی برای تغییر قوانین، از جمله قانون اساسی، به بحث پرداخته‌اند. قطعاً منظور آقای خامنه‌ای از «براندازی قانونی» کاری نیست که مدافعان پایان‌دادن غیرمسالمت‌آمیز به حکومت جمهوری اسلامی بدان معتقدند. معنی «محارب» بودن این بخش از اپوزیسیون را هواداران آن بیش از ۲۰ سال است با قرارگرفتن در برابر جوخه‌های آتش، به دار آویخته‌شدن و زیر شکنجه‌های قرون وسطائی‌رفتن، لمس کرده‌اند و رهبر جمهوری اسلامی طبیعتاً نیازی نمی‌بیند که این حکم را مورد تأکید مجدد قرار دهد. هم از این رو است که آقای خامنه‌ای بر صفت «قانونی» برای براندازی تأکید دارد. رهبر جمهوری اسلامی در اینجا واژه‌ها را با دقت بسیار انتخاب کرده است: او از «براندازی قانونی» سخن می‌گوید که در حقیقت بی معناست، اما منظور خامنه‌ای روشن است. او می‌خواهد بگوید مقوله «محارب» محدود به کسانی که معتقد به مبارزه قهرآمیز با جمهوری اسلامی‌اند نیست، بلکه کسانی را نیز در بر می‌گیرد که به طور مسالمت‌آمیز و حتی در چارچوب قوانین موجود می‌خواهند برای تغییر همین قوانین فعالیت کنند. روی سخن خامنه‌ای با همانهائی است که خاتمی به خاطر طرح خواست تغییر قانون اساسی به آنها اتهام «خیانت» وارد کرد.

زمانی که خاتمی برای نخستین بار در ۱۶ آذر امسال گفت حتی هر گونه سخن‌گفتن از تغییر قانون اساسی «خیانت» است، آزادیخواهان ایران به حق برآشفتند و به خاتمی گفتند که با این حکم، راه سرکوب‌های خشن بعدی را هموار می‌کند. اکنون، ثابت شد که درست همان‌گونه است که منتقدان اصلاح‌طلب به سخنان ۱۶ آذر خاتمی، می‌گفتند. اکنون خامنه‌ای در مقام عالی‌ترین ناظر بر قوه قضائیه و سایر ارگان‌های سرکوب، تکلیف اصلاح‌طلبان رادیکال را مشخص کرد. معلوم می شود وارد آوردن اتهام «محاربه» به یوسفی اشکوری، نه تصادفی، که به اشاره یا تأیید خامنه‌ای بوده است. خامنه‌ای در بخش دیگری از سخنان هفته گذشته خود گفت:

«مسئولان نظام اسلامی از این پس نه تصمیم دارند و نه حق دارند با کسانی که با سوء استفاده از آزادی بر ضد منافع مردم و سرنوشت کشور حرکت می‌کنند مماشات کنند». (نقل قول از روزنامه ایران، شماره ۱۰ اسفند)

به قید زمانی «از این پس» توجه کنید: معلوم می‌شود از نظر خامنه‌ای، رفتاری که تا کنون با مدافعان تغییر قوانین شده، «مماشات» بوده است. این تهدید علنی به تشدید سرکوب، پاسخ به همه کسانی است که به احکام ظالمانه اخیر قوه قضائیه علیه روزنامه‌نگاران و اصلاح‌طلبان، اعتراض دارند. ▣

به دستور خامنه‌ای مخالفان را در زندان‌ها شکنجه می‌کنند

ادامه از صفحه...

این روزنامه چند هفتهٔ پیش «از احتمال اعترافات قریب‌الوقوع عزت‌الله سحابی، اشکوری و افشاری» خبر داد. سپس در گزارش هفته‌نامهٔ «سیاست» خبری که کیهان از آن به عنوان «احتمال» یاد کرده بود، صراحت بیشتری پیدا کرد و «سیاست» نوشت: «عزت‌الله سحابی اعترافات صریحی کرده و این اعترافات بگونه‌ای است که ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی جرئت بازگشت به کشور نخواهد داشت».

با انتشار نامهٔ مبشری رئیس دادگاه انقلاب به هیئت رئیسهٔ مجلس در تکذیب اظهارات فاطمهٔ حقیقت‌جو، عضو فراکسیون جبههٔ دوم خرداد، دیگر جای تردید باقی نماند که سحابی، افشاری و فریبا داوودی مهاجر، کاندیدای دفتر تحکیم وحدت در انتخابات مجلس ششم، در زندان شکنجه شده‌اند و فیلم «هویت» که قاضی مستقیم پروندهٔ سحابی و افشاری از آن به عنوان نتیجهٔ مطلوب کار یاد می‌کند، محصول این شکنجه‌ها است. حجت‌الاسلام مبشری، رئیس دادگاه انقلاب، که بخشی از دستگیری‌های زنجیره‌ای را برعهده دارد، شکنجه را تکذیب می‌کند و مدعی است که سحابی و افشاری تغییرنظر داده‌اند. در نامهٔ مبشری خطاب به نمایندگان مجلس آمده است: «ادعای خانم حقیقت‌جو در خصوص شکنجهٔ روحی متهمین از جمله آقایان سحابی و افشاری کذب محض بوده و آنچه ایشان را به بیان این اظهارات ناصحیح واداشته عدم اطلاع وی از اظهارات آقایان سحابی و افشاری مبتنی بر ضرورت اصلاح مواضع گذشتهٔ خود می‌باشد». فاطمهٔ حقیقت‌جو روز دوشنبه اول اسفند ضمن اعتراض به دستگیری فریبا داوودی و رفتار خشونت‌آمیز ماموران قوهٔ قضائیه با وی، گفته بود سحابی و افشاری شکنجه شده‌اند.

سرکوب دگراندیشان را خامنه‌ای هدایت می‌کند!

هدف از تهیهٔ فیلم هویت و شکنجهٔ زندانیان سیاسی چیست؟ بدون تردید تهیه و پخش فیلم تمام هدف نیست. دستگیری‌های زنجیره‌ای چهره‌های ملی ـ مذهبی، دانشجویان و روزنامه‌نگاران بخشی از سیاست دشمنان آزادی برای سرکوب همه‌جانبهٔ نیروهای دمکراتیکی است که می‌خواهند قدرت سیاسی و حاکمیت به طور مسالمت‌آمیز به دست نهادهای منتخب مردم انتقال یابد.

سیاستی که روز به روز در جامعه نیرو می‌گیرد و پیام آن مبنی بر نظارت‌پذیرکردن ساختار حکومت با استقبال بیشتر مردم مواجه می‌شود. سخنان خامنه‌ای در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به روشنی سیاستی را که تمامیت‌گرایان برای سرکوب نیروی سوم دنبال می‌کنند، نشان می‌دهد. خامنه‌ای هر مخالفی را «براندار» می‌خواند و هر براندازی را محارب. رهبر جمهوری اسلامی که همهٔ قوا و قوهٔ قضائیه به دستور مستقیم وی عمل می‌کند، می‌گوید: «جمهوری اسلامی و مسئولان آن بعد از این نه حق دارند و نه تصمیم دارند که در مقابل کسانی که می‌خواهند با شعار آزادی علیه منافع مردم، علیه خود آزادی و علیه سرنوشت این ملت اقدام و حرکت کنند، مماشات بکنند. در محافل خودشان نشستند و گفتند ما می‌خواهیم براندازی قانونی کنیم! چیز عجیبی است! ما چیزی به اسم براندازی قانونی نمی‌شناسیم. هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت بگیرد، شروع به محاربه است. حکم محارب هم در اسلام معلوم است».

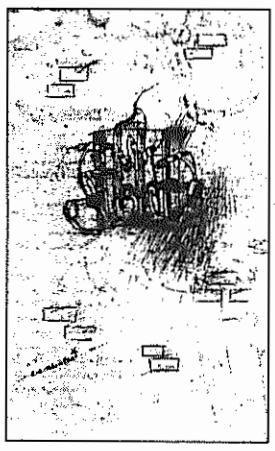

آیا به پیروی از همین فکر رهبر نیست که در زندان‌های جمهوری اسلامی مخالفان را به عنوان «براندار» به صلابه کشیده‌اند؟ آیا رهبر جمهوری اسلامی جامعه را به قهر و خشونت دعوت نمی‌کند؟ آیا شکنجهٔ افشاری و سحابی که در میان مردم از احترام و نفوذ عمیقی برخوردارند، حاصل همین دیدگاه نیست؟

چه باید کرد؟

این سئوال در سطح جامعه مطرح است که در برابر تهاجم تمامیت‌گرایان که از آن بوی فاجعه و خشونت می‌آید، چه باید کرد؟

در بیانیهٔ شورای تهران دفتر تحکیم وحدت به این سئوال چنین پاسخ داده است: «نظارت‌پذیرکردن کلیهٔ دستگاه‌های حاکمیت».

دانشجویان خطاب به نمایندگان مجلس نوشته‌اند: «حمله‌ای که جریان دانشجوئی را هدف قرار داده است، به دیگر اصلاح‌طلبان نیز خواهد رسید. تعلل در نظارت‌پذیرکردن کلیهٔ دستگاه‌های حاکمیت، نه تنها به تضعیف و استحالهٔ اصلاحات می‌انجامد، بلکه فردفرد اصلاح‌طلبان را در معرض خطر قرار می‌دهد. نمایندگان ملت به ارادهٔ ملت برگزیده شده‌اند و باید به ارادهٔ او عمل کنند. دیگران حق ندارند با تحدید این اراده حق ملت را از او سلب کنند. ▣

آزمودن دوباره یک سیاست ورشکسته

ادامه از صفحه اول

پیش مشغول انجام مانور برای تمرین عملیات هفته پیش بوده‌اند، اما نمی‌دانستند عملیات در کجا اجرا خواهد شد و هدفش چیست. تردیدی نیست که عملیات خاک سفید برای نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، تمرینی برای مقابله با شورش‌های اجتماعی آینده نیز بوده است.

با اینکه در پلیس و سایر نهادهای دولتی ایران، هستند کسانی که با نیت خیر اصلاح نابسامانی‌های اجتماعی، مجری سیاست‌های حکومت در مبارزه با مواد مخدرند، اما مردم هنوز کارنامه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در سرکوب دانشجویان را فراموش نکرده‌اند. این نیرو، در نظر مردم با کارکرد آن به عنوان ابزار سرکوب و مشت آهنین ولایت فقیه تداعی می‌شود نه با خیل مأمورانی که در شرق کشور به دست قاچاقچیان مواد مخدر کشته شده‌اند. در حقیقت، آن مأموران نیروی انتظامی که در مبارزه با مواد مخدر جان خود را از دست داده‌اند، هم قربانی مافیای مواد مخدر و هم قربانی دو دهه سیاست شکست‌خورده جمهوری اسلامی شده‌اند که بر وخامت مسئله مواد مخدر افزوده است.

خاتمی رئیس جمهور و موسوی لاری وزیر کشور او، از اقدام اخیر نیروی انتظامی تقدیر کرده‌اند. قابل تصور است که این دلجوئی، تا حدی نوعی رقابت با خامنه‌ای در تلاش برای کسب نفوذ در نیروی انتظامی یا حداقل بی‌طرف نگه‌داشتن این نیرو در کشمکش جناح‌های حکومتی باشد. اگر چنین باشد، انتظار خاتمی و وزرایش از نتایج و ثمربخشی چنین ژست‌هائی، تحقق نخواهد یافت. تا هنگامی که نیروی انتظامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت کنترل ولایت فقیه است، این نیرو نیز مانند سایر نیروهای مسلح و بقیه ارگان‌های تحت‌الامر رهبری جمهوری اسلامی، در وهله اول ابزاری در دست جناح فقاهتی و محافظه کار باقی خواهد ماند. هر چند وزیر کشور خاتمی کوشیده است با انتقال اسمی نظارت عالیه بر نیروی انتظامی به خود، گام‌هائی در جهت ایجاد نوعی موازنه قوا بین دولت و ولایت فقیه در نیروی انتظامی بردارد، اما تجربه ماه‌های اخیر نشان داده است که این نظارت نتوانسته است در موقعیت نیروی انتظامی به عنوان یکی از اهرم‌های محافظه کاران در جنگ قدرت، تغییری ایجاد کند. عملکرد نیروی انتظامی در ماجرای ترور سعید حجاریان، شکایت‌های فرماندهان نیروی انتظامی از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب و همکاری نیروی انتظامی با قوه قضائیه در سرکوب ماه‌های اخیر، نشان داد که این نیرو در استراتژی ضد اصلاحات محافظه کاران، جایگاه ثابتی دارد.

دولت خاتمی که اینک از ویران‌کردن خاک سفید تجلیل کرده است، خود در بقا و تشدید عواملی که امثال منطقه موسوم به «جزیره» را در گوشه و کنار شهر و کشور ایجاد کرده‌اند، مسئول است. سیاست اقتصادی دولت خاتمی تاکنون به طور عمده ادامه همان سیاست «دوران سازندگی» رفسنجانی است که برای کشور، فقر و رکود و بیکاری به ارمغان آورد. دولت در مسئله مواد مخدر به جای ریشه‌یابی این بحران اجتماعی و پرداختن به حل مسائلی چون بیکاری و رکود و فقر به مثابه عوامل ایجادکننده اعتیاد، همان سیاست ورشکسته دو دهه اخیر را می‌آزماید. ادامه این سیاست، محکوم به شکست است. مگر ویران‌کردن محله جمشید در دهه ۶۰، توانست از انتقال کانون توزیع مواد مخدر به محلاتی مانند خاک سفید جلوگیری کند؟ سخنگویان حکومت، در توضیحات خود پیرامون عملیات خاک سفید، نکاتی را ذکر کرده‌اند که به خیال خود آنها، توجیه‌گر این عملیات است. اما آنها با افشای این نکات، در حقیقت حکم ورشکستگی سیاست‌های حاکم را صادر کرده اند: «هر روز بیش از دو هزار معتاد به خاک سفید مراجعه می‌کردند». «قاچاقچیان در این منطقه با استفاده از بچه‌های هشت ساله و زنان اقدام به توزیع مواد مخدر می‌کردند».

این سخنان، قبل از هر چیز حکم محکومیت سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی ۲۰ ساله است که ریشه اصلی معضل بزرگ اعتیاد در جامعه ما را تشکیل می‌دهد. کارشناسان اجتماعی در ایران اخیراً توجه زیادی به مسئله اعتیاد و راه حل آن می‌کنند. آنچه در همه پیشنهادهای متخصصان برجسته است ، نه کاربرد زور به سبکی که در حمله اخیر به نمایش گذاشته شد، بلکه برخورد به میلیون‌ها معتاد به عنوان بیمار و هم‌وطنان نیازمند کمک جامعه و دولت است. باید دولت و نهادهای همیاری اجتماعی به مبتلایان به بلای مواد مخدر برای بیرون‌رفتن از این مهلکه کمک کنند. این کمک قطعاً ربطی به یکسان‌کردن خاک سفید با خاک ندارد.

غیرقابل تصور است که مسئولین حکومت ندانند مواد مخدری که از خاک سفید توزیع می‌شد و به ادعای حکومت، ۷۵ درصد مواد مخدر مصرفی در تهران و نیز بخشی از مواد مخدر مصرفی در چهار استان مجاور را تشکیل می‌داد، اینک دیگر در تهران توزیع نمی‌شود. حکومت جمهوری اسلامی به خوبی به بی‌نتیجه‌بودن سیاست‌های خود در مبارزه با مواد مخدر واقف است. بنابراین، آنچه برای این حکومت در تدارک و اجرای عملیاتی مانند مانور هفته گذشته اهمیت دارد، از یک سو القای فعال‌بودن در حل یک معضل اجتماعی به افکار عمومی و از سوی دیگر توجیه حضور نیروهای سرکوبگر در سطح شهر است، نیروهائی که برای روز مبادا تا دندان مسلح شده‌اند و هر از چندی در تمرین‌هائی مشابه عملیات هفته گذشته، کارآئی آنها آزمایش می‌شود.

* خاک سفید، در شمال شرقی محله جوادیه تهران واقع شده است. نام محله خاک سفید برای اولین بار در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ به طور گسترده مطرح شد. در آن زمان، حاشیه‌نشینان، در خاک سفید بدون مجوز شهرداری اقدام به احداث خانه کرده بودند. نیروهای سرکوبگر رژیم شاه برای تخریب این خانه‌ها با حاشیه‌نشینان درگیر شدند. این درگیری‌ها، یکی از وقایعی بود که در آغاز انقلاب ضد سلطنتی مؤثر واقع شد. ▣

گفته‌ها و شنیده‌ها

* اعترافات سعید امامی که از پرونده قتل‌های زنجیره‌ای حذف شده بود، به صورت نوار به بیرون درز کرده و در بین برخی نیروها دست به دست می‌گردد.

* خامنه‌ای بعد از برکناری دری نجف‌آبادی از وزارت اطلاعات، مبلغ کلانی را در اختیار یکی از نزدیکان خود قرار داده تا سازمان اطلاعاتی جدیدی مجزا از وزارت اطلاعات دایر کند تا به مشابه بازوی اطلاعاتی و سرکوب رهبر عمل کند.

گفته می‌شود که محسنی اژه‌ای در راس این سازمان قرار گرفته و حسین شریعتمداری نیز به عنوان بازجو و توابساز با وی همکاری می‌کند. مهندس عزت‌الله سحابی و علی افشاری در بازداشتگاه‌های این سازمان اطلاعاتی بسر می‌برند.

مدتی قبل حسین شریعتمداری خبر از برنامه هویت ۲ و ۳ داده بود.

* ولی فقیه به محسن اژه‌ای ماموریت داده است که موافقت مراجع قم را با محاکمه و یا تبعید آیت‌الله منتظری اخذ کند. اما اژه‌ای موفق به اخذ نظر مساعد آنها نشده است.

اژه‌ای بعد از شکست در این ماموریت در صدد پرونده‌سازی علیه آیت‌الله منتظری برآمده است. وی در مصاحبه مطبوعاتی اخیرش اعلام کرد که «از بیت آقای منتظری به جریان‌ها و گروه‌ها و افراد مختلفی که علیه انقلاب سخن می‌گویند یا مطلب می‌نویسند، کمک‌هائی شده است».

محسنی اژه‌ای از مبالغ قابل توجه کمک مالی به یوسفی اشکوری، عزت‌الله سحابی، علی افشاری، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، طبرزدی، اعظم طالقانی و دفتر تحکیم وحدت یادکرد.

* کمیسیون اصل ۹۰، هیات نظارت و پیگیری قانون اساسی و کمیسیون حقوق بشر به طور مشترک کمیسیونی تشکیل داده و در باره افزایش اختیارات رئیس جمهور که بتواند با تخلفات برخورد کند بحث کرده و قرار است هر کمیسیون پیش‌نویس این طرح را تهیه و به کمیسیون مشترک ارائه کنند و در نهایت به صورت طرحی به مجلس ارائه شود.

معاون بهزیستی ایران:

شکاف طبقاتی عامل اصلی بروز آسیب‌های اجتماعی است!

ادامه از صفحه اول

پنهان در جامعه است. طالبی در توجیه این موضوع اظهار داشت، سهم مصرف گوشت در سال ۶۵ به عنوان یک شاخص اصلی تغذیهٔ خانوار ۳۴٪ بوده که این رقم هم‌اکنون به ۲۳٪ کاهش یافته است. در مقابل سهم آرد شامل نان و رشته از ۱۷/۲٪ در تغذیهٔ خانوار در سال اشاره شده به ۲۱/۳٪ در سال جاری افزایش یافته است.

طالبی گفت: در سبد تغذیهٔ خانوار روستائی نیز مصرف گوشت تا ۴۰٪ کاهش یافته و در مقابل مصرف آرد و ماکارونی ۱۱۰۰٪ افزایش یافته است که این مسئله بیانگر عمق شکاف طبقاتی است.

وی از تورم به عنوان یک معضل آسیب‌زا در جامعه نام برده و اظهار داشت: قیمت دلار طی بیست سال اخیر ۱۲۰ برابر شده که این امر عامل ایجاد تورم، افزایش قیمت‌ها و بروز فشار روانی و روحی در جامعه است.

طالبی با تکیه بر آمار سال ۷۸ در خصوص جمعیت بیکار ایران گفت: ۷۸٪ بیکاران ایران را جوانان تا مقطع سنی ۳۰ سال تشکیل می‌دهند. وی گفت هم‌اینک حدود ده میلیون و ۷۰۰ هزار بیکار در ایران وجود دارد که ۳۰ درصد متاهل هستند.

طالبی اضافه نمود: ۴۱ درصد بیکاران کشور افرادی را شامل می‌شوند که مدت بیکاری آنان به بیش از دو سال رسیده و این مسئله باعث بروز ناهنجاری‌های روانی و برخوردهای خشونت‌آمیز و در نهایت کاهش همبستگی در کانون خانواده می‌شود. ▣

www.iran-archive.com

جشن سی‌امین سالگرد جنبش فدائی با حضور صدها تن از ایرانیان برگزار شد.

روز شنبه ۶ اسفند (۲۴ فوریه) شهر بن آلمان شاهد برگزاری پرشکوه مراسم سی‌امین سالگرد اعلام موجودیت جنبش فدائی بود. قریب به هزار نفر از ایرانیان در این مکان جمع شدند و در مراسم و برنامه‌های مختلف جشن شرکت جستند. سخنرانی و گفتگوی سیاسی، متن‌هائی در بزرگداشت بنیان‌گذاران و رهبران جنبش فدائی و برنامه‌های متنوع هنری بخش‌های مختلف برنامه‌های جشن را تشکیل می‌داد.

سالن جشن سراسر با پلاکاردهائی در بزرگداشت فدائیان جان‌باخته و در گرامی‌داشت سی سال مبارزهٔ فدائیان در راه آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم تزئین شده بود. در بیرون سالن نمایشگاهی از اسناد و مواضع سازمان از پس از انقلاب تاکنون دایر شده بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت.

نکتهٔ لازم به تاکید، حضور چشم‌گیر جوانان و نوجوانان هم در برنامه‌ریزی و هم در تدارک و هم در اجرای جشن بود. در میان مهمان جشن نیز حضور جوانان قابل توجه بود.

بخش‌های سیاسی جشن با سخنرانی نمایندگان چند حزب و سازمان‌های اپوزیسیون آغاز شد.

نمایندهٔ حزب تودهٔ ایران، خانم شهین دوست‌دار، نمایندهٔ حزب دمکرات کردستان ایران، آقای شکری و نمایندهٔ حزب ملت ایران، آقای سعید بشیرتاش و نمایندهٔ حزب دمکراتیک ملت ایران، آقای محمددشتی به سخنرانی پرداختند و ضمن تبریک سالگرد نوزده بهمن، آغاز جنبش فدائی، به تشریح مواضع حزب خود در قبال وضعیت سیاسی کنونی پرداختند.

پس از پایان سخنرانی نمایندگان احزاب میهمان، سه تن از اعضای رهبری سازمان؛ رفقا علی پورنقوی، شهلا فرید و مجید عبدالرحیم‌پور به سخنرانی و پاسخگوئی به پرسش‌های حاضرین پرداختند. رفیق علی پورنقوی، مسئول هیئت سیاسی اجرائی شورای مرکزی سازمان، تحت عنوان «رفرندام هنجار دمکراسی» به سخنرانی پرداخت و در سخنرانی خود گفت:

«چپ به‌طور کلی به عنوان طراح و مدافع پیگیر عدالت اجتماعی شناخته شده است. اما علی‌رغم اندوختهٔ نظری قابل توجه در باب دمکراسی چپ حداقل در ایران با این عنوان شاخص نیست. وضع در دههٔ گذشته اما به گونهٔ دیگری بوده است: در دههٔ گذشته تقریبا عموم نیروهای چپ در ایران تحولات قابل توجهی را در عرصهٔ دمکراسی پشت سر گذاشته‌اند. آنها در طرح ایده‌های نو دمکراتیک، در دفاع همه‌جانبه از دمکراسی و در تحقق موازین دمکراتیک در زندگی حزبی پیش‌قدم بوده‌اند. پس بیجا نیست اگر بپرسیم آیا در آستانهٔ چهارمین دههٔ نوزده بهمن آیا ما می‌توانیم در عرصهٔ دمکراسی معرف و حدیثی نو برای دههٔ پیش رو داشته باشیم».

سپس رفیق شهلا فرید، عضو هیئت سیاسی اجرائی شورای مرکزی در مورد جنبش دمکراسی و حقوق زنان سخن گفت و در بخشی از سخنرانی خود بیان کرد، اصلاح‌طلبان دینی بایستی که دیدگاه‌های خود را در مورد حقوق زنان به روشنی بازگو کنند تا تودهٔ زنانی که خواستار حقوق برابر هستند تصمیم بگیرند که چه روشی در مقابل آنها درپیش گیرند. «تجربهٔ تلخ وحدت خلق در مقابل امپریالیسم» در جریان انقلاب بهمن که نهایتا به سرکوب حقوق زنان منجر شد، اجازه نمی‌دهد که یکبار دیگر با توجیه وحدت در مقابل محافظه‌کاران و یا هر چیز دیگر مطالبات زنان به‌پس رانده شود.

رفیق مجید عبدالرحیم‌پور، عضو شورای مرکزی سازمان در سخنرانی خود به تشریح وضعیت سیاسی ایران پرداخت و در بخشی از آن اعلام کرد:

ما بارها به ائتلاف دوم خردادی‌ها گفته‌ایم که برای تحقق اصلاحات مورد نظر مردم، ناگزیر از آغاز اصلاحات در نگرش و روش و سیاست خود نسبت به نیروی سومی‌ها هستند. گرایشی که بخواهد، هم آرای نیروهای اجتماعی مدرن جامعه (قشر متوسط مدرن و طبقه کارگر) را داشته باشد و هم ملیونها نفر از دگراندیشان و سکولار جامعه را که حامل تمایلات و خواستهای این نیروی اجتماعی هستند، بعنوان اولین مشکل جامعه معرفی کند، هنوز هم می‌خواهد در اندیشه‌های انحصارطلبانه و سنتی «خودی و غیرخودی» سیر کند. چنین گرایشی نه بسود جامعه و اصلاحات است و نه به صلاح و سود ائتلاف دوم خرداد.

پس از پایان سخنرانی‌ها پاسخگوئی به سئوالات کتبی حضار آغاز شد که تا ساعت نوزده و سی دقیقه ادامه یافت. پرسش‌ها عموما در مورد مواضع سازمان در قبال اوضاع جاری سیاسی، اصلاح‌طلبان حکومتی و جنبش زنان در ایران بود.

بخش دوم برنامه‌ها با خوش‌آمدگوئی به میهمانان جشن و با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد همهٔ جان‌باختگان راه آزادی و سعادت مردم آغاز شد و با خواندن بخش‌هائی از اعلامیهٔ هیئت سیاسی اجرائی سازمان به مناسبت نوزده بهمن ادامه یافت.

مجری برنامه اعلام داشت که ما دو سال پیش نویسنده و پژوهشگر گرانقدر، محمد مختاری، را از دست دادیم و امسال شاملوی بزرگ را و اکنون که جنبش سیاهکل را گرامی می‌داریم جا دارد بخشی از متنی را که محمد مختاری در مورد سیاهکل در شعر شاملو نوشته است، مرور کنیم و تکه‌هائی از نوشتهٔ مختاری و شعرهای شاملو خوانده شد. سپس بخش هنری برنامه با ترانه‌سرودخوانی اسکندر، خوانندهٔ خوش‌صدا آغاز شد و با هنرنمائی خوانندهٔ آذربایجان، لیلا شریف‌اوا، ادامه یافت. برنامهٔ خوانندهٔ جوان و خوش صدا، رامتین، مورد توجه حضار قرار گرفت. و اسکندر با آهنگ‌های شاد خود بار دیگر بر صحنه آمد و انبوه حاضران را به وجد آورد.

متنی که به گفتگوی یک جوان با پدر خود از نسل بنیان‌گذاران سازمان اختصاص داشت و طی آن سئوالات این جوان از اهداف اولیهٔ فدائیان و جنبش طرح می‌شد، بخش دیگری از برنامهٔ جشن سالگرد را تشکیل می‌داد که مورد توجه واقع شد. این بخش توسط یکی از جوانان فدائی اجرا شد.

در ساعت ۱۱ شب و پس از یک استراحت، صدای ویگن خوانندهٔ محبوب، خوانندهٔ نسل‌ها طنین افکند که: «من همان آوازه‌خوان مردم پاکم هنوز.»

برنامه‌های ویگن در پنجاهمین سال خوانندگی همان قدرت همیشگی را داشت و شبی بیادماندنی و خاطره‌انگیز برای همهٔ دوستداران جوان و یا مسن‌تر وی به ارمغان آورد. وی یک ساعت و نیم بر روی صحنه ماند.

پایان‌بخش برنامه‌های جشن هنرنمائی خانم ژاله بود که با اجرای ترانه‌های شاد ایرانی شور و شعف ویژه‌ای را آفرید. این برنامه تا دو ساعت پس از نیمه‌شب ادامه داشت.

www.iran-archive.com

اصلاحات و زنان

ادامه از صفحه اول

مسلم است که مسئله آزادی‌های سیاسی در راس اصلاحات قرار دارد. ولی اصلاحات در جامعه ما تنها یک مقوله را در بر نمی‌گیرد و آزادی سیاسی بدون آزادی زنان معنی ندارد. اصلاحات باید به مجموعه مسائلی که جامعه در مقابل اصلاحات قرار داده است، بپردازند. عده‌ای از اصلاح‌طلبان آشکارا می‌گویند که مقوله زنان مسئله فعلی اصلاحات نیست و نباید آن را برجسته کرد. آن‌ها طرح خواسته‌های زنان و مبارزه برای تحقق آنها را به زمان نامعلومی موکول می‌کنند.

فرعی انگاشتن مسئله زنان و به تعویق انداختن آن که ریشه در دیدگاه اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت به جنس زن دارد، موجب شد که در روزنامه‌های مدافع جبهه دوم خرداد و در سخنان و موضع‌گیری‌های اصلاح‌طلبان حکومتی، مسئله زنان همچنان درجه دوم باشد و در نتیجه تلاش جدی از جانب آنان برای تحقق خواسته‌های نیمی از جامعه صورت نگیرد. حتی تلاش فمینیست‌های مذهبی و نشریات منتشره توسط آنان نه تنها نتوانست در ذهنیت و عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی موثر افتد بلکه تلاش اندک آنان نیز زیر سایه سیاست عمومی اصلاح‌طلبان حکومتی که موضوع زنان را درجه دوم می‌پندارند، کم‌رنگ‌تر شد.

در این چند سال فضای سیاسی حاکم بر کشور شرایط مساعدتری را برای پیشبرد مبارزه علیه بی‌حقوقی زنان فراهم آورده و به همت زنان پیشرو مسئه زنان در سطح وسیعی در جامعه طرح شده است. ولی این دستاوردها را نمی‌توان به حساب حکومت‌گران گذاشت. تنها در این اواخر مجلس ششم گوشه چشمی به مسئله حقوق زنان انداخت و تصویب کرد که آنها هم می‌توانند بدون اجازه «ولی» برای تحصیل به خارج از کشور بروند که با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد. اصلاح‌طلبان زودتر از آنکه انتظار می‌رفت عقب نشستند و نشان دادند هنوز حاضر نیستند برای دفاع از ابتدائی‌ترین حقوق زنان با رقبای خود درگیر شوند.

مسئله زنان همانند چهار سال قبل با تمام ابعادش در جامعه ما مطرح است و اصلاحات تغییری در این موضوع بوجود نیاورده است. باید توجه داشت، مسئله زنان در جامعه ما تنها امر حقوقی نیست بلکه ابعاد وسیعی دارد و با امر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و دیدگاهی پیوند دارد. و لذا مبارزه همه‌جانبه؛ درازمدت و عمیقی را می‌طلبد. در این مبارزه جنبش زنان و تشکل‌های مستقل زنان جایگاه ویژه‌ای دارد. باید از این جنبش دفاع کرد.

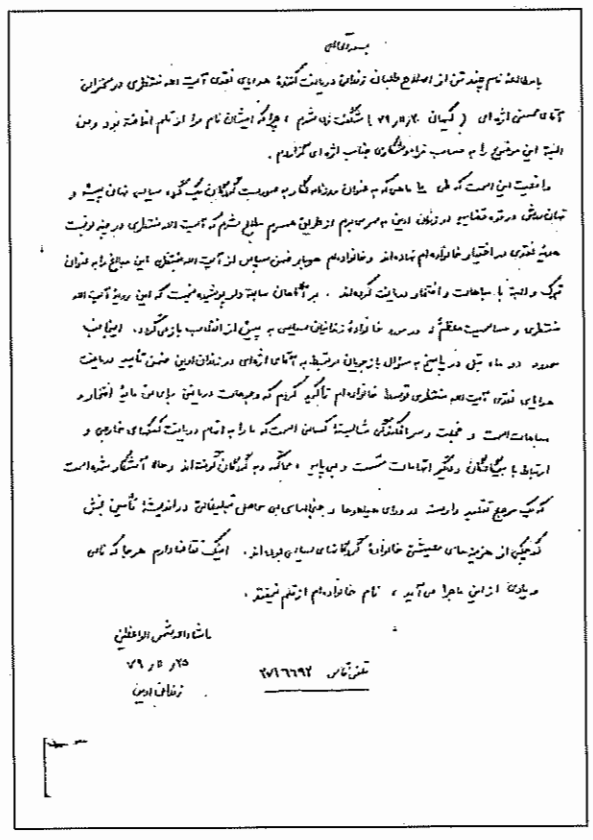

بسمه تعالی

با سلام نام چند تن از اصلاح طلبان زندانی در یافت گفتهٔ هدایای نقدی آیت الله منتظری در کنار آقای محسنی اژه‌ای (کیان ۷۹/۱۲/۲۹ با شگفت زده شدم، چرا که ایشان نام مرا از قلم انداخته بود و من البته این موضوع را به حساب فراموشکاری جناب اژه‌ای گذاشتم.

واقعیت این است که طی یا ماهگرد هم خوان روزنامه‌نگاری به صورت گروهی گپ گفتی، سیاسی نهان پیشه و نهان‌اندیش در مرتبه قضایی در زندان اوین به سر می‌بریم از طریق همسرم سلطنی شنیدم که آیت الله منتظری در بدو نوبت هدیهٔ نقدی در اختیار خانواده‌ام نهاده‌اند و خانواده‌ام هم بار ضمن سپاس از آیت الله منتظری این مبلغ را به زندان تبرک و البته با مباحات و افتخار دریافت کرده‌اند. بر آگاهان سابقه دار پوشیده نیست که این رویهٔ آیت الله منتظری و مساعدت مقطعی و در سرد خانوادهٔ زندانیان سیاسی به پیش از انقلاب بازمی‌گردد. اینجانب حدود دو ماه قبل در پاسخ به سئوال بازجویان مرتبط به آقای اژه‌ای در زندان اوین ضمن تأیید دریافت هدایای نقدی آیت الله منتظری توسط خانواده‌ام تأکید کردم که وجهات دریافتی برای من مایهٔ افتخار و مباهات است و غنیمت و رسوا کننده‌ترین شائبهٔ کسانی است که ما را به اتمام دریافت کمک‌های خارجی و ارتباط با بیگانگان و دیگر اتهامات مشابه و مبهم، حاکمیه و دم گرمکان آورده‌اند و حالا آشکار شده است که کمک مرجع تقلید دارنده در ورای هیاهوها و جنجال‌های بی‌حاصل تبلیغاتی در اندیشهٔ تأمین بخش کوچکی از هزینه‌های معیشتی خانوادهٔ گرمکانان سیاسی بوده‌اند. اینک نقاط دارم هرجا که نام مرا از این ماجرا می‌آید، نام خانواده‌ام از قلم نیفتد.

باشد والعاقبة للمتقین

۷۹/۱۲/۲۵

زندان اوین

تلفن تماس ۲۷۱۶۶۶۹۲

روند فرار سرمایه در سه سال اخیر تشدید شده است.

طی سه سال گذشته بیش از ۴۰۰۰ شرکت ایرانی و با سرمایه ایرانی در امارات ثبت شده است.

به گفته یک کارشناس اقتصادی بخش خصوصی به دلیل نگرانی از ثبات اقتصادی و سیاسی، سرمایه خود را از کشور خارج می‌کند.

این کارشناس می‌گوید بی‌ثباتی عامل اصلی فرار سرمایه‌های فیزیکی و مغزی است که متاسفانه روند آن طی سه سال اخیر نیز بیشتر شده است.

وی می‌افزاید: وقتی ما نتوانیم شرایطی را بوجود آوریم که سرمایه ایرانی از کشور خارج نشود، چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که خارجیان سرمایه خود را به ایران بیاورند. سخن از جذب سرمایه خارجی در حال حاضر ادعائی بیش نیست.

به گفته وی دولت در حال حاضر در بهترین شرایط ارزی قرار دارد و درآمد حاصل از نفت طی چند سال اخیر در اوج خود می‌باشد، با این حال کشور وضعیت رکودی به خود گرفته است.

به اعتقاد این مقام عامل اصلی این رکود، عدم سرمایه گذاری بخش خصوصی طی سال‌های اخیر است.

اخبار کوتاه

ارغنده‌پور: هیچ زمان شاهد این تعداد روزنامه‌نگار زندانی نبوده‌ایم!

کریم ارغنده‌پور عضو هیئت مدیرهٔ انجمن صنفی روزنامه‌نگاران در گفتگو با خبرگزاری ایسنا گفت: مسئلهٔ روزنامه‌نگاران زندانی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و جامعهٔ روزنامه‌نگاری کشور است. و در هیچ برهه‌ای از زمان ما شاهد این تعداد روزنامه‌نگار زندانی نبوده‌ایم. که در واقع طی روزها و هفته‌های اخیر بر تعداد آنها هم افزوده می‌شود.

وی اضافه کرد: تلاش ما قدم برداشتن در جهت احقاق حقوق قانونی روزنامه‌نگاران زندانی می‌باشد و به اتهام شخص کاری نداریم. وظیفهٔ ما دفاع از حقوق قانونی آنهاست.

توقیف دو نشریهٔ دانشجوئی

ایسنا گزارش داد که نشریهٔ دانشجوئی «قرینه» به مدت شش ماه توسط کمیتهٔ ناظر توقیف شد. در شمارهٔ اخیر نشریهٔ قرینه یک کاریکاتور و یک مطلب چاپ شده مورد شکایت مدعی‌العموم قرار گرفت. علی شیخ‌الاسلام دبیر انجمن صنفی نشریات دانشجوئی سراسر کشور، با انتقاد از برخورد کمیتهٔ ناظر با نشریهٔ قرینه این نوع برخوردها را غیرموثر دانست.

مجلهٔ «شاخهٔ نبات»، که توسط ادارهٔ امور فوق‌برنامهٔ دانشگاه صنعتی امیر کبیر منتشر می‌شد، اخیرا به‌دلیل نداشتن مجوز توقیف شد. اما مسئولان انتشار نشریه می‌گویند تاکنون بر اساس مجوز دریافتی اقدام به انتشار این مجله کرده‌اند و دلیل تعطیلی آن را افشاگری‌های این مجله در شماره‌های قبلی می‌دانند.

بنا به گزارش ایسنا، به نشریات «از تیغ تا قلم بهمن» و «قاصدک» نیز تذکر کتبی داده شده است و نشریهٔ دانشجوئی «شکن» در نوبت رسیدگی به سر می‌برد.

اعلام موجودیت حزب ارادهٔ ملت ایران

«حزب ارادهٔ ملت ایران» اعلام موجودیت کرد تا به گفتهٔ اعضای خود با برنامه‌های مختلف ارادهٔ ملت را در حاکمیت ملت متبلور سازند. موسسین حزب در نشست مطبوعاتی گفتند: این حزب بیشتر دغدغه‌هائی را دنبال می‌کند که احزاب موجود از آن غافل بوده و هستند.

احمد حکیمی‌پور، عضو شورای شهر تهران، محمد علی کوزه‌گر، سیدباقر موسوی جهان‌آباد و انوشیروان بندپی نمایندگان مجلس شورا خود موسسین این حزب هستند.

امتیاز نشریهٔ «روزدرآ» شد!

نشریهٔ محلی «روزدرآ» در زاهدان نیز تعطیل شد. این حکم توسط شعبهٔ دوم دادگاه انقلاب اسلامی سیستان و بلوچستان صادر شد. دادگاه علاوه بر لغو امتیاز نشریه، به اتهام چاپ یک مقالهٔ توهین‌آمیز سه متهم پرونده را نیز به حبس تعزیری محکوم کرد. حکم توقیف نشریهٔ «روز درآ» در پی درج یک مقالهٔ دوقسمتی با عنوان «اقتدارگرایان در ترازوی نقد»، صادر شده بود.

نامهٔ خانواده‌های زندانیان!

خانواده‌های اکبر گنجی، عمادالدین باقی و ماشاالله شمس‌الواعظین با ارسال نامه‌ای به رسانه‌های گروهی از ادامهٔ عدم دریافت غذا توسط این زندانیان خبر دادند.

به گزارش ایسنا این سه تن از شامگاه ۲۲ بهمن ماه هم‌چنان از دریافت غذای زندان خودداری می‌کنند. آنها خواهان انتقال مهندس عزت‌الله سحابی، علی افشاری و هدی صابر به بند ۳۲۵ زندان اوین و برقراری ارتباط تلفنی با بیرون زندان هستند.

اعتراض به بازداشت علی‌جانی!

ائتلاف نیروهای ملی ـ مذهبی با انتشار اطلاعیه‌ای به بازداشت رضا علی‌جانی، سردبیر نشریهٔ توقیف شدهٔ «ایران فردا» اعتراض کرد.

در این اطلاعیه آمده است: بازداشت فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران و بویژه نیروهای ملی ـ مذهبی هم‌چنان ادامه دارد. در حالی که اخبار نگران‌کننده‌ای از وضعیت روحی و جسمی مهندس عزت‌الله سحابی، منتشر شده است و از محل بازداشت و اتهامات ایشان نیز هیچ اطلاعی در دست نیست. در شرایطی که آقای هدی صابر یکی دیگر از فعالان ملی ـ مذهبی هم بدون اعلام موارد اتهام به بازداشتگاهی نامعلوم منتقل شده است، آقای رضا علی‌جانی، سردبیر نشریهٔ توقیف‌شدهٔ «ایران فردا» نیز به جمع بازداشت‌شدگان اخیر پیوست.

زمان اصلاح قانون رسیده است!

بهزاد نبوی، نایب‌رئیس اول مجلس شورای اسلامی اظهار داشت پیش از نامهٔ رهبری به مجلس در مورد اصلاح قانون مطبوعات، ایشان پیغام دادند که صبر کنید قانون فعلی چند ماهی اجرا شود تا اشکالاتش برطرف شود. و من فکر می‌کنم آن چند ماه گذشته و زمان برای اصلاح این قانون فرارسیده است.

وی که در دانشگاه صنعتی شهر تبریز سخن می‌گفت، افزود: در کشور مشکلات زیادی داریم ولی همهٔ این مشکلات زمانی حل می‌شوند که نظر مردم بر کشور حاکم شود.

سازمان و جنبش کارگری

صادق کارگر

ابتدا فرصت بدست آمده را غنیمت شمرده و سی‌امین سالگرد تاسیس سازمان را به کلیه رفقا، اعضا، هواداران و دوستان دور و نزدیک جنبش فدائی شادباش گفته و آرزو می‌نمایم که این جنبش همان‌گونه که خواست و آرزوی بنیان‌گذاران و نیز شهدای آن بوده است همچنان در راستای ایجاد یک جامعه آزاد، آباد، عادلانه و فارغ از هر نوع ستم طبقاتی، ملی و جنسی حرکت کرده و تکامل یابد.

در باره نقش و تاثیر سازمان در جنبش کارگری و در میان کارگران و زحمتکشان سخن بسیار می‌توان گفت. البته تاثیری که جنبش کارگری و کارگران و مزدبگیران نیز در سازمان گذاشته‌اند که خود نیز جزئی از جنبش کارگری است کمتر از تاثیر سازمان در جنبش کارگری و بین کارگران نبوده است. سازمان ما در طول حیات ۳۰ ساله خود تاثیرات بسیار مثبتی در جنبش کارگری و در میان کارگران و مزدبگیران از خود بجای نهاده و به رشد و پیشرفت جنبش کارگری یاری رسانده است. جنبش کارگری و کارگران نیز به نوبه خود در سازمان ما منشاء اثرات مثبت مهمی بوده‌اند به طوری که می‌توان گفت کنارگذاردن و طرد خط مشی چریکی در سازمان و تبدیل سازمان ما از یک سازمان چریکی به یک سازمان توده‌ای سراسری بدون حضور گسترده کارگران و تاثیرپذیری سازمان از جنبش کارگری دشوار و حتی شاید ناممکن بود. همچنین کارگران و جنبش کارگری در اصلاح و تکامل سازمان و در زدودن انحرافات آن نقش اساسی داشته و به همین دلایل است که من معتقدم سازمان ما اساسا یک سازمان کارگری است.

گرچه اکثریت بنیان‌گذاران، کادرها و اعضاء جنبش فدائی تا پیش از انقلاب ضداستبدادی و سلطنتی ایران دانشجو و روشنفکر بوده‌اند، اما بنا به دلایل و شواهد انکارناپذیر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از ابتدای امر یک سازمان به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی چپ کمونیستی و کارگری و بالطبع مدافع منافع کارگران و زحمتکشان (اما نه از نوع سنتی آن) بوده است. وجود و همراهی رفقای کارگری چون جلیل انفرادی که سابقه فعالیت‌های سندیکائی او به زمان اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران می‌رسد و زمانی که به بنیان‌گذاران سازمان پیوست از اعضاء رهبری سندیکای فلزکار مکانیک تهران بود و همچنین رفیق اسکندر صادقی‌نژاد که او نیز در آن زمان از فعالین جنبش سندیکائی و سندیکای فلزکار مکانیک بوده است و نیز اشخاص دیگری که برخی از آنان هنوز خوشبختانه در قید حیات هستند نشان می‌دهد که تاسیس و شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق از حمایت عملی و همدلی عده‌ای از کارگران فعال نیز برخوردار بوده است. همچنین با گذشت زمان و علی‌رغم جو خفقان و سرکوب شدید چریکهای فدائی در سال‌های پیش از انقلاب و به تدریج عده بیشتری از کارگران را جذب کرده بودند. در واپسین سال‌های عمر رژیم سلطنتی در نتیجه پیدایش شرایط انقلابی در جامعه که اوج‌گیری مبارزات ضدسلطنتی و ضداستبدادی را به دنبال داشت هر روز که می‌گذشت عده بیشتری از کارگران به سازمان می‌پیوستند. با آزادشدن زندانیان سیاسی و آمدن فدائیان و دیگر مبارزان زندانی به میان مردم و کارگران هزاران اعتصاب و تظاهرات و تحصن از جانب کارگرانی که به وسیله فدائیان سازماندهی شده بودند در کارخانجات، ادارات و موسسات تولیدی، خدماتی و کشاورزی در حمایت از انقلاب و بر علیه رژیم سلطنتی صورت گرفت، که این اقدامات در پیروزی انقلاب اثر تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در یک ماه آخر حکومت شاه پیرامون سازمان مملو شده بود از هواداران کارگر. درهای کارخانه‌ها، ادارات و موسسات به روی فدائیان باز شده بود به طوری که آنان دسته‌دسته از کارخانه‌ای به کارخانه دیگری رفته و با ایراد سخنرانی و برپائی جلسات گفتگو کارگران را تشویق می‌کردند که کمیته اعتصاب تشکیل دهند و از حقوق خود دفاع کرده و به پیروزی انقلاب هرچه بیشتر کمک نمایند. عنوان فدائی در آن روزها جواز ورود آنان به هر مکان بسته‌ای بود. آنان به هر کجا که وارد می‌شدند به گرم‌ترین شکل مورد استقبال کارگران قرار می‌گرفتند. در آستانه انقلاب سازمان دیگر از یک سازمان چریکی کوچک که تشکیل گردیده بود از عده معدودی چریک فداکار، صادق و جان بر کف به خاطر حسن شهرتی که داشت به یک سازمان واقعا توده‌ای و فراگیر کشوری تبدیل شده بود. با پیروزی انقلاب دامنه نفوذ سازمان در میان زحمتکشان و کارگران ابعاد باز هم بیشتری یافت به طوری که رهبری اکثریت شوراها، سندیکاها و سایر تشکل‌های کارگری و توده‌ای در شهرهای بزرگ در دست فدائیان و هواداران آن قرار داشت. این در حالی بود که نیروهای ارتجاعی و گروه‌های چماقدار وابسته به آنها با پشتیبانی بخش مهمی از دولت برای جلوگیری از نفوذ فدائیان و سایر نیروهای چپ و مترقی به هر عمل وحشیانه‌ای متوسل می‌شدند.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب کلاس‌های آموزش کارگری به وسیله سازمان در ساختمان ستاد مرکزی سازمان در خیابان میکده تهران تشکیل گردید که بسرعت این ستاد و کلاس‌های آموزشی آن به مرکز رفت‌وآمد فعال‌ترین کارگران تبدیل گردید. یکی دیگر از کارهای مثبتی که پس از انقلاب در سازمان انجام شد تشکیل شعبه کارگری سازمان در آن زمان بود. شعبه کارگری سازمان نقش بسیار ارزنده‌ای در آموزش سازماندهی و تربیت کارگران عضو سازمان و در افزایش نفوذ سازمان در میان کارگران داشت. در نخستین انتخابات مجلس که مدت کوتاهی پس از انقلاب انجام شد تعدادی از کارگران در لیست‌های انتخاباتی سازمان قرار گرفتند که یکی از آنان نماینده شورای کارخانه ساکای تهران بود و بعدها نیز به همین دلیل زندانی و سال‌های زیادی را در زندان بسر برد. به گفته رفیق علی پیچگاه یکی از اعضای شورای سراسری کارکنان نفت، سازمان ما در اوایل انقلاب از بیشترین میزان نفوذ در میان کارکنان نفت برخوردار بود. رفیق یدالله خسروشاهی از مبارزان باسابقه نفت نیز بر این عقیده است که فدائیان بیشترین نفوذ را در میان کارگران نفت داشتند. به گفته یکی از فعالین سندیکائی کارخانجات نساجی مازندران نفوذ سازمان در میان کارگران بسیار بالا بوده است. یکی از اعضای شورای سابق کارخانه ذوب آهن اصفهان معتقد است که پس از انقلاب فدائیان در ذوب آهن اصفهان و نیز در کارخانه فولاد حرف اول را می‌زدند. به عقیده‌ی من در میان کارگران صنوف و سندیکاها و تعاونی‌های صنوف و نیز در کارخانجات بزرگ تهران، خوزستان، تبریز، قزوین، رشت فدائیان صاحب بیشترین نفوذ در میان کارگران بودند. در تظاهرات‌های اول ماه مه سال‌های اول انقلاب نیز سازمان بیشترین نقش و حمایت را داشت. آخرین مراسم جشن اول ماه مه که در میدان آزادی تهران به وسیله سازمان برگزار شد یکی از بزرگترین مراسمی است که تاکنون در ایران و به مناسبت اول ماه مه برگزار گردیده است. سرکوب وحشیانه سازمان ما و سایر احزاب و تشکل‌های سیاسی و سندیکائی به وسیله رژیم فقها گرچه توانسته است فعالیت سازمان ما و سایر نیروها را در میان کارگران با مشکل مواجه کند اما هرگز باعث آن نشده که نفوذ سازمان ما در میان زحمتکشان از بین برود.

متاسفانه تعداد زیادی از رفقای ما که در رابطه با مسائل کارگری و تشکل‌های کارگری فعالیت می‌کردند در طول ۳۰ سال گذشته به وسیله رژیم‌های سلطنتی و فقاهتی به شهادت رسیدند. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

یک سئوال، یک جواب به مناسبت سی امین سالگرد جنبش فدائی

نشریه کار در نظر دارد به مناسبت سی‌امین سالگرد جنبش فدائی در طول سال مطالبی را پیرامون این جنبش و تاریخ آن منتشر کند. مقالات تهیه شده در این زمینه به تدریج در نشریه انتشار خواهد یافت. در عین حال طرحی به عنوان «یک سئوال، یک جواب» تهیه شده است. این طرح برای این که جوانب مختلفی از زندگی این جنبش و سازمان ما را در بر گیرد در بیست سئوال تدوین شده است ولی از نویسندگان تقاضا می‌شود که فقط به یکی از سئوالات پاسخ دهند.

نشریه کار از رفقا و دوستان درخواست دارد که در این بحث فعالانه شرکت کرده و نظراتشان را برای ما ارسال دارند. در زیر سئوالات بیست‌گانه درج می‌شود:

۱ – چرا و به چه انگیزه‌ای شما به جنبش فدائی پیوستید؟

۲ – اگر شما سازمان را برای پیشبرد اهداف‌تان انتخاب کردید، از این انتخاب راضی هستید؟

۳ – چه تصویری از سی سال تاریخ سازمان دارید؟

۴ – نگاه امروز شما به دوره بنیان‌گذاری جنبش فدائی چیست؟

۵ – آیا سازمان را یک جریان متعهد به ارزش‌های دمکراسی می‌دانید؟

۶ – چه ارزش‌هائی در سازمان تغییر یافته و چه ارزش‌هائی ارزش‌هائی به جا مانده است؟

۷ – به نظر شما سازمان بعد از سی سال مبارزه، به یک جریان سیاسی بالغ و پخته فراروئیده و یا هنوز علائمی از دوران کودکی و نابختگی را دارد؟

۸ – چه ارزیابی از رشد فرهنگ سیاسی و دانش سیاسی در سازمان دارید؟

۹ – عملکرائی در جنبش فدائی چه تاثیراتی بر حیات آن داشته است؟

۱۰ – ارزیابی شما از سیر تحول فکری – سیاسی سازمان چیست؟

۱۱ – به نظر شما هنوز دیدگاه‌های دوره چریکی، در حیات کنونی سازمان کاربرد دارد؟

۱۲ – نظر شما در مورد ترکیب اجتماعی – طبقاتی نیروهای سازمان چیست؟

۱۳ – چه ارزیابی از کنگره‌های سازمان دارید؟

۱۴ – از جایگاه امروز وقتی که به انشعابات سال‌های ۱۳۵۸ – ۱۳۶۱ می‌نگرید، آنها را امری محتوم می‌دانید و یا اجتناب‌پذیر؟ چه ارزیابی از این انشعابات دارید؟

۱۵ – ارزیابی شما از برخورد سازمان با جنبش کارگری در طی سی سال حیاتش چیست؟

۱۶ – ارزیابی شما از برخورد سازمان با جنبش دانشجوئی در طی سی سال حیاتش چیست؟

۱۷ – ارزیابی شما از برخورد سازمان با مسائل زنان در طی سی سال حیاتش چیست؟

۱۸ – ارزیابی شما از برخورد سازمان با مسائل ملی در طی سی سال حیاتش چیست؟

۱۹ – نظر شما در مورد جایگاه و موقعیت کنونی سازمان در جنبش چپ چیست؟

۲۰ – آینده سازمان را چگونه می‌بینید؟

آتش بیلرها

حمید

سئوال: چراو به چه انگیزه‌ای شما به جنبش فدائی پیوستید؟

پاسخ: خبر مثل باد و خاک در شهر پیچیده بود. قدم‌ها فاصله‌اشان در پای مردمان شهر بیش از سال‌های خاموش بود.

در حیاط دبیرستان صحبت تازه‌ای بود آقای سلطانی دبیر ریاضیات که حالا کتاب‌دار و منع‌کلاس شده بود، قرار نداشت و زنگ آخر در پشت پنجره کلاس آتش سیگارش در مردمک چشم حسین دیده می‌شد. هوا گرم نبود و می‌شد یک نفس تا فلکه کارون با شتاب رفت.

– کجا

قدی بلند و صورتی پهن داشت با چشمانی برجسته‌تر از حدقه.

– خونه‌مون اونجاست.

در گذر از کنار پیاده‌رو زیر طاق و سینه دیوار دلمه‌های خون در سفیدی سقف و دیوار فرورفته و آبی که خیسی آن هنوز باقی بود بوی خاصی داشت که سال‌ها بعد بارها تازه گشت.

در پاسگاه شطیت به آنها ایست داده‌اند و با ماشین خسرو که از شهر به شطیت مسافر برده بود دنبالشان کرده‌بودند.

در شهر پیچیده که سه نفر بوده‌اند یکی‌اشان پشت به دیوار زیر سقف پیاده‌رو فریاد می‌زد: من چریک خلقم، مرگ بر شاه. زنده باد خلق و بعضی‌ها با دیدن نارنجک عقب رفتند و کسی می‌گفت: بگیریدش.

صدای گلوله در فضای محله کارون تا قبل از انفجار نارنجک قطع نشد.

– چند خرابکار!! از آن ور شط برای خرابکاری در پالایشگاه و انفجار خط لوله نفت به شهر آمده‌اند. یک نفرشان با نارنجک خودش راکشته و دو نفردیگر فرار کرده‌اند.

آن روز غروب شهر رنگی دیگر داشت و شعله بیلرهای پالایشگاه در این ذرات خاک و خون سرخ‌تر به هوا برمی‌خاست. عمو اسماعیل کارگر کارگاه مرکزی هنگام صحبت سینه‌اش را صاف می‌کرد و در دبیرستان زمان «مادر» و «همسایه‌ها» ۲۴ ساعت برای خواندن وقت داشت و داستان‌های کوتاه دست به دست می‌گشت.

حمید گفت: کاکا، فردا در آسمان آبی شهر خورشید با درخشش خواهد ایستاد و روز بعد صدای موج رادیو که از آن طرف آب می‌آمد پس از پخش تکه‌ای از شور امیرف خبر داد:

سیروس سپهری... بعد از یک درگیری مسلحانه با مامورین رژیم دیکتاتوری شاه به شهادت رسید. رفیق سپهری دوره رزم چریکی را در فلسطین...

چند هفته‌ای خسرو پیدایش نبود و تاکسی‌اش که خط یک رگبار گلوله در پائین دو درب را تا مدت‌ها با خود داشت در تعمیرگاه اوستا علی صافکار خاک می‌خورد. خسرو با سری که برای هیکل‌اش کوچک بود از رانندگی‌اش تعریف می‌کرد و این که حس درد، در پایش او را از هوش برده بود.

در اولین روزهای بعد از ۲۲ بهمن جای خون سرخ سیروس که هنوز در یادها باقی است گل سرخ بود و اتحاد، مبارزه، پیروزی

نام فدائی زبان به زبان گشت و بر در و دیوار شهر تا شروع جنگ باقی ماند و زان پس دوباره به زبان‌ها و دل‌ها بازگشت.

به آبادان که می‌آمدی اولین نوشته‌ای که بر دیوار مناطق کارگری و در همه جای شهر می‌دیدی نام فدائی بود و بر «تانکی کفیشه» آرم سازمان و نوشته فدائی با رنگ قرمزش چشم‌ها را خیره می‌کرد و نام کاندیداهای سازمان بر پشت تاکسی خسرو که دیگر متعلق به او نبود دیدن داشت و دیگر اثری از آن خط رگبار گلوله بر تاکسی نارنجی دیده نمی‌شد و همیشه انتهای راهپیمائی فدائیان در منطقه کارگری آبادان و ابتدای آن مرکز شهر بود و طنین شعار

اتحاد مبارزه پیروزی نام فدائی را در ذهن نقش می‌انداخت

آنانی که نظاره‌گر موج راهپیمایان بودند با بغض می‌گفتند:

«این‌ها چقدر زیادند».

چرا جرج دابلیو بوش....

ادامه از صفحه ۱۲

علیه اسرائیل، حملات غیر قابل توجیه و ناگهانی آمریکا به عراق که فاقد حمایت اکثریت متحدان آمریکاست بدین نتیجه انجامیده است که بر شمار داوطلبان عملیات تروریستی افزوده گردد. حملات آمریکا به عراق همچنین دهن کجی به دولت‌هائی است که معمولا از آمریکا طرفداری می‌کنند.

پس آمریکائی‌ها چرا دست به این اقدام خطرناک و کاملا مخرب زدند؟

این سیاست داخلی آمریکاست که برای پاسخ‌دادن به این سئوال، بیشترین شواهد را به دست می‌دهد. جرج دابلیو بوش، در انتخابات ریاست جمهوری هم به لحاظ اکثریت آرا در سراسر کشور و هم به لحاظ نتیجه واقعی در ایالت فلوریدا بازنده بود. با این حال او با ناچیزترین اکثریت ممکن آرای قضات دیوان عالی کشور به ریاست جمهوری منصوب شد. این قضات، تصمیم خود را بر اساس این فرض گرفتند که افکار عمومی، خواهان پایان آن مضحکه یک رأی‌گیری فاقد سازماندهی درست است، فرضی که صحت آن کاملا آشکار بود. این حکم که دولت جرج دابلیو بوش فاقد مشروعیت کامل است، تازه یک فرمولبندی محتاطانه است.

بهترین امتیازی که می‌توان برای بوش قائل شد این است که رقیب او، ال گور فاقد جاذبه برای مردم بود و به نظر می‌رسید قادر نیست نسبت به توانائی خود در غلبه بر کژراهه‌ها و بن‌بست‌های سیاست کلینتون، اعتماد لازم را برانگیزد. جرج دابلیو بوش، تا آنجا که به اطلاعاتش در باره جهان مربوط می‌شود، قطعاً بی‌تجربه‌ترین رئیس جمهور آمریکا از دهه بیست قرن گذشته بدین سو است. او تقریباً با هیچ رهبر خارجی آشنائی شخصی ندارد، به غیر از آریل شارون که او را یک بار طی یکی از معدود سفرهایش به خارج از آمریکا دیده است.

بوش (پسر) توانست با استفاده از حمایت خانواده، به راحتی به دانشگاه‌های سرآمد راه یابد. در آنجا وی اکثر اوقات را با رفقایش به میگساری گذراند. او توانست از طریق زد و بندهای تجاری بدون اینکه کار کند به ثروت برسد. تجربه سیاسی که او در طول یک و نیم دوره فرمانداری تگزاس کسب کرد، به هیچ وجه برای شکل‌دادن به سیاست خارجی کشور کفایت نمی‌کند، کشوری که شیفته خود است و می‌پندارد باید انحصار رفاه و قدرت را در دست داده باشد.

تا به حال پاسخ بوش به این مشکلات، این بوده است که دهان منتقدان خود را با به کاربردن ظرافت قومی در دادن مقامات دولتی به این و آن، ببندد. او زنان مشهور محافظه‌کار، آمریکائی‌های سیاهپوست و اسپانیائی‌نژاد و نیز آمریکائی‌های دارای اصل و نسب چینی و ژاپنی را به کاخ سفید برد. صرفنظر از اینکه این افراد، صلاحیت داشته باشند یا نه، در آینده به زیرکشیدن یکی از آنها مشکل و بلکه غیرممکن خواهد بود.

از این گذشته، بوش حداقل به اندازه همکارانی که منصوب کرده است، بخشی از دکور ویترین محسوب می‌شود. رفتار او در انظار عمومی، این هدف را دنبال می‌کند که منتقدان او را خلع سلاح کند. کارهای او بیشتر به کارهای یک بازیگر تئاتر شبیه است تا به سیاستمداری که به دنبال جلب اعتماد عمومی. وی کلاه کابوئی به سر می‌گذارد و چکمه تگزاسی به پا می‌کند، کمی اسپانیائی ابتدائی صحبت می‌کند و روی اطرافیانش اسامی مستعار لوس می‌گذارد.

رئیس جمهور جدید، در حقیقت یک عروسک خیمه‌شب‌بازی است. به جای او، مقامات عالی‌رتبه سابق دوره زمامداری پدرش سخن می‌گویند. بوش، اینان را منصوب کرده است تا به خیال خود، ضعف‌های خود را جبران کند. البته خواست پدرش نیز این بود. از جمله این مقامات منصوب شده، باید از چنی و پاول و نیز کاندالزا رایس نام برد که در زمان بوش پدر، در کاخ سفید کار می‌کرد. تنها نکته‌ای که به او ظاهراً صلاحیت احراز مقام مشاور امنیتی رئیس جمهور جدید را می‌دهد، این است که او کارشناس مسائل شوروی بود، یعنی یک فعال جنگ سرد که نیروی خود را وقف «کرملین‌شناسی» کشوری کرده است که یک دهه پیش متلاشی شد.

همه این افراد، به ضمیمه حامی آنها، بوش پدر، از اینکه صدام حسین از جنگ برق‌آسائی که ۱۹۹۱ علیه او راه انداختند، جان سالم بدر برد، از خشم به خود می‌پیچند. آنها از این نیز هراس دارند که زمانی برسد که در تحلیل تاریخی و مقایسه‌ای، پوچی ادعاهای آنها مبنی بر داشتن افتخار تاریخی اثبات کارائی قهر در دستیابی به اهداف سیاسی با پیروزی در جنگ علیه عراق، روشن شود.

از اهداف اصلی دولت جدید در سیاست خارجی این است که در ارزیابی جنگ خلیج، تجدیدنظرگرایان در میان مورخان دست بالا را نگیرند. «مرض جنگ خلیج»، استفاده از مهمات اورانیومی، قتل عام سربازان عراقی توسط لشکر ۲۴ پیاده به فرماندهی ژنرال باری مک کفری و ادامه قدرقدرتی صدام حسین در بغداد، از هم اکنون چهره واقعی جنگ خلیج را به گونه‌ای متفاوت از آنچه ژنرال کولین پاول از آن به عنوان یک تمرین جنگی شایسته درج در کتابهای درسی نظامی نام می‌برد، ترسیم می‌کند.

جرج دابلیو بوش در حقیقت مقام ریاست جمهوری را از پدرش به ارث برده است. به نظر می‌رسد او با نوعی شیفتگی قرون وسطائی، مشغول بزرگداشت این میراث است. نگرانی من از دیدن اینکه چگونه پدر و پسر به دنبال مراسم سوگند یادکردن رئیس جمهور در ۲۰ ژانویه، یکدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند، کم نبود.

حمله هوائی به عراق، نخستین هدیه جرج دابلیو در مقام رئیس جمهور به پدرش بود. باید منتظر هدایای بیشتری از این نوع بود. این هدیه، شبیه هدیه‌ای بود که جب بوش، برادر رئیس جمهور، در جریان انتخابات ریاست جمهوری به برادر بزرگترش داد. جب بوش به عنوان فرماندار فلوریدا توانست وسایل و راه‌هائی بیابد که انتخابات را در ایالت خود دستکاری کند: او ترتیبی داد که برگزارکنندگان انتخابات، فعالان وفادار جمهوریخواه باشند به گونه‌ای که نتیجه شمارش آرای دو رقیب را، هر قدر که نزدیک هم باشد، بتوان به نفع برادرش جمعبندی کرد.

اعضای این خانواده، روابط نزدیکی با هم دارند. باید منتظر ماند و دید خاندان بوش برای کسب وجهه برای رئیس خانواده، دیگر به چه ماجراجوئی‌های نظامی دست خواهد زد. ▣

www.iran-archive.com

نگاهی به جنبش دانشجوئی در سالهای ۴۷ تا ۵۲

یداله بلدی

مقاله‌های رفقا نگهدار و فتاپور پیرامون جنبش دانشجوئی در دهه ۴۰ در نشریه کار شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ مرا بر آن داشت که بخشهای دیگری از فعالیتهای جنبش دانشجوئی را از سال ۴۷ تا ۵۲ تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند برای خوانندگان روزنامه کار بازگو کنم. البته این نوشته بیشتر جنبش دانشجوئی دانشگاه تهران را در بر دارد.

در سال تحصیلی ۴۸ – ۴۷ بعلت دستگیری سازمان‌دهندگان جنبش در سال ۴۶ که خود منجر به تضعیف سازمان دانشجوئی شده بود، جنبش دارای فعالیتی چشمگیر نبود و تظاهرات پراکنده‌ای برگزار شد که دارای برد موثر نبود و گسترش و تداوم چندانی نداشت و بیشتر جنبه صنفی داشت. اما دانشجویان فعال همچنان به مطالعه‌های گروهی و رد و بدل‌کردن جزوات و اعلامیه‌ها ادامه می‌دادند که دانشجویان ساکن کوی دانشگاه در این مورد فعالتر بودند. در زمستان سال ۴۸ شرکت واحد اتوبوسرانی بهای بلیط اتوبوسها را افزایش داد، این اقدام موجب خشم توده‌های کم‌درآمد و تهیدست گردید و اعتراضات گسترده مردم تهران را بدنبال داشت، بخش بزرگی از مردم شرکت واحد را تحریم کرده و از سوارشدن به اتوبوسها خودداری می‌کردند و جوانان و دانش‌آموزان و دانشجویان شیشه‌های اتوبوسها را می‌شکستند، دانشجویان نقش اساسی خود را در این اعتراض مردمی بنحو برجسته‌ای نشان دادند.

اعتراضات گسترده و پیگیرانهٔ مردم موجب هراس رژیم شاه شد و شاه که تعطیلات زمستانی خود را در سوئیس می‌گذراند، از اوضاع مطلع شد و سریعا دستور داد که قیمت بلیط به میزان سابق بازگردد و سرهنگ شیرزاد، مدیرعامل شرکت واحد، از کار برکنار شد. تثبیت قیمت بلیط شرکت واحد در واقع یک پیروزی برای مردم و جنبش دانشجوئی بود و جنبش دانشجوئی را به مردم نزدیک کرد و اعتبار دانشجویان را در میان مردم اعتلا بخشید. در زمستان ۴۸ تظاهراتی برای آزادی دانشجویان و نویسندگان زندانی، به‌آذین، تنکابنی و سعید سلطانپور برپا گردید. بعد از نوروز ۴۹ دانشگاه روزهای آرامی را می‌گذراند. سال تحصیلی ۵۰ ـ ۴۹ را می‌توان نقطهٔ‌عطفی در تاریخ جنبش دانشجوئی دانست. زیرا به دلیل وجود خفقان بیشتر در فضای دانشگاه‌ها و تولد جنبش چریکی فعالیت دانشجویان چهرهٔ سیاسی‌تری به خود گرفت و مبارزات دانشجویان وارد مرحلهٔ نوینی شد.

در این سال وجود تعدادی از دانشجویان جدید که دوران سربازی را در سپاه دانش گذرانده و تحت تاثیر محیط فقرزده و عقب‌ماندهٔ روستاها و آثار صمد بهرنگی قرار گرفته بودند، جنبش دانشجوئی را پربارتر ساختند. در پائیز و زمستان سال ۴۹ چندین تظاهرات برای آزادی زندانیان سیاسی برپا گردید که منجر به تعطیلی چندروزهٔ دانشگاه شد. پس از نوروز ۵۰ جنبش چریکی که دو ماه از تولد آن می‌گذشت، مهر و نشان خود را بر جنبش دانشجوئی حک کرد و اکثر دانشجویان فعال که گرایشات سوسیالیستی داشتند، تحت تاثیر حماسهٔ سیاهکل و مقاومت قهرمانانهٔ رهبران آن در زیر شکنجه و اعدام‌شدن آنان قرار گرفتند.

در ماه‌های فروردین و اردیبهشت و خرداد همه روزه اخبار و شایعات جدیدی در بارهٔ فعالیت چریک‌ها، نحوهٔ درگیری، دستگیری، مقاومت حماسی در زیر شکنجه و اعدام آنان در بین دانشجویان پخش می‌شد و حتی گاهی این اخبار به شکل افسانه‌ای بازتاب می‌یافت. در اردیبهشت ۵۰ سخنرانی دکتر علی‌اصغر حاج‌سید جوادی در دانشکدهٔ فنی برگزار شد. در حین سخنرانی برای اولین بار اعلامیه‌های دست‌نویس در حمایت از جنبش چریکی پخش شد. پس از پایان سخنرانی یکی از دانشجویان پشت میکرفون قرار گرفت و با صدای بلند اعلام کرد که جلسه ادامه دارد و قطعه شعری را که در حمایت از جنبش چریکی سروده بود، قرائت کرد و آن را به شهدای سیاهکل تقدیم کرد. این قطعه شعر دانشجویان را شدیدا تحت تاثیر قرار داد و پس از خروج از دانشکدهٔ فنی در محوطهٔ دانشگاه به تظاهرات پرداختند. روز بعد تظاهرات گسترده‌تر شد و شعارها آشکارا در محکومیت رژیم، گرامی‌داشت شهدای سیاهکل و حمایت از اعدام فرسیو، دادستان ارتش، بود. رژیم که احتمال می‌داد تظاهرات دامنه وسیع‌تری پیدا کند، دانشگاه را تعطیل کرد و نیم‌سال دوم دانشکده‌های فنی و حقوق را منحل اعلام کرد و دانشجویان این دو دانشکده را مجبور کردند که دوباره ثبت‌نام نمایند. بیمارستان هزار تختخوابی را برای ثبت‌نام مجدد در نظر گرفتند و ساواک در آنجا مستقر شد و دانشجویان فعال و شناخته‌شده را که برای ثبت‌نام مراجعه می‌کردند، دستگیر می‌کرد.

در این سال دانشکده‌های علم و صنعت، صنعتی و تبریز شاهد اعتراضات گسترده‌ای بود. البته گروه‌هائی بودند که از جنبش چریکی انتقاد می‌کردند که متشکل‌ترین این گروه‌ها دانشجویان کرد ساکن کوی دانشگاه بودند که بعدا در بنیان‌گذاری سازمان کومله نقش برجسته‌ای داشتند.

در سال ۵۱ ـ ۵۰ رژیم برای مقابله با فعالیت و اعتراضات روزافزون جنبش دانشجوئی تصمیمات جدیدی اتخاذ کرد، از جمله گارد شهربانی را در دانشگاه مستقر کرد که پایگاه آن در خیابان ۲۱ آذر قرار داشت و هر روز رئیس گارد به اتفاق چند نفر از فرماندهان قوی‌هیکل و تنومند مسلح و باتون به‌دست برای ایجاد رعب و هراس در محوطهٔ دانشگاه می‌ایستادند و اوضاع را کنترل می‌کردند. و دیگر اعضای گارد قسمت‌های دیگر دانشگاه را تحت نظر داشتند. وجود گارد در دانشگاه مانع از تظاهرات دانشجویان در درون محوطهٔ دانشگاه شد. اما دانشجویان نیز تدابیر و شیوه‌های دیگری را برای اعتراضات برگزیدند. تظاهرات را به خیابان‌های اطراف دانشگاه مانند خیابان شاهرضا و چهارراه پهلوی و حتی جنوب‌شهر کشاندند که در آن سال‌ها بی‌سابقه بود. این تظاهرات به‌صورت پراکنده و به‌مدت کوتاهی انجام می‌شد و دانشجویان سریعا از محل می‌گریختند. در واقع این ترفند رژیم هم اثر نداشت و جنبش همچنان با شیوه‌های خود به پیش می‌رفت.

واقعهٔ مهمی که در سال ۵۱ بوقوع پیوست، سنگ‌باران‌کردن اتومبیل حامل ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، و همراهانش هنگام عبور از اتوبان پشت‌کوی دانشگاه بود. این حرکت انعکاس وسیعی داشت و رادیوهای خارجی نیز گزارش آن را مخابره کردند. این اقدام دانشجویان شدیدا مایهٔ خشم ساواک شد. نیمه‌شب ساواک و شهربانی به‌کوی دانشگاه یورش آوردند. ریاست حمله را حسین‌زاده، جلاد معروف ساواک، به عهده داشت. تعدادی از بازجویان و شکنجه‌گران ساواک مانند رسولی، عضدی، منوچهری، کمالی، آرش راکه بعد از دستگیری شناختم، نیز در میان مهاجمین به چشم می‌خوردند، که با خشم و عصبیت عربده‌کشان و ناسزاگویان ساختمان به ساختمان و اتاق به اتاق را بازرسی کرده و بعضی از دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. تعدادی از دانشجویان راکه دستگیر کرده بودند سوار مینی‌بوس کرده و آنها را به زندان انتقال دادند.

بررسی برخی ویژگیهای جنبش دانشجوئی از سال ۴۷ تا ۵۲

فعالین آن سال‌های جنبش دانشجوئی اغلب کسانی بودند که بعدا به جنبش فدائی و سازمان مجاهدین و دیگر سازمان‌های فعال آن دوره پیوستند. از فعالینی که به سازمان فدائی پیوستند این نام‌ها را به خاطر دارم. زنده‌یادان نسرین افدرنیا، بهزاد امیری‌دوان، طواق واحدی، هیبت‌الله معینی‌چاغروند و زین‌العابدین کاظمی.

نسرین افدرنیا و بهزاد امیری‌دوان در درگیری در زمان رژیم شاه، شهید شدند. طواق واحدی عضو کانون خلق ترکمن در سال ۵۸ به اتفاق دیگر رفقا توماج، مختوم و جرجانی به شهادت رسید. هبت‌الله معینی چاغروند و زین‌العابدین کاظمی که زندانی رژیم شاه بودند در فاجعه ملی سال ۶۷ اعدام شدند. از دانشجویانی که به سازمان مجاهدین پیوستند می‌توان هوشمند خامنه، اسداله داور و ابوذر ورداسبی را نام برد که هوشمند خامنه و اسداله داور در زمان شاه به شهادت رسیدند و ابوذر ورداسبی زندانی رژیم شاه در عملیات مجاهدین در سال ۶۷ جان باخت. فعالین آن سالهای جنبش دانشجوئی اغلب کسانی بودند که بعدا به جنبش فدائی و سازمان مجاهدین و دیگر سازمانهای فعال آن دوره پیوستند از فعالینی که به سازمان فدائی پیوستند این نامها را بخاطر دارم زنده‌یادان نسرین افدرنیا، بهزاد امیری دوان، طواق واحدی، هیبت‌الله معینی چاغروند، زین‌العابدین کاظمی و چنگیز احمدی عضو گروه رازلیق و علی مهدیزاده عضو ستاره سرخ زندانیان رژیم شاه و از بنیانگزاران راه کارگر که در سال ۶۲ توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند. بهمن عزتی که بعد از انقلاب به سازمان رزمندگان پیوست در سال ۵۸ باتفاق دکتر رشوند سرداری در پاوه بوسیله خلخالی اعدام شد.

در این سالها دانشجویان فعال کوشش می‌کردند انجمن‌های صنفی و ورزشی را در اختیار داشته باشند و تا حدودی موفق بودند، برنامه کوهنوردی این دانشجویان بصورت دسته جمعی ادامه داشت اما بعدها بدلیل حساسیت ساواک کوهنوردی به شکلهای کوچکتر انجام می‌شد مراسم ۱۶ آذر در آن سالها با افت و خیز کم و بیش برگزار می‌شد رژیم همواره خود را برای مقابله با مراسم ۱۶ آذر آماده می‌کرد اما دانشجویان نیز با شیوه‌های خاص هر ساله این مراسم را برگزار می‌کردند روسای دانشگاه در اداره دانشگاه و برخورد با دانشجویان هر کدام شیوه‌های خود را بکار می‌بردند. جهانشاه صالح دارای شم سیاسی نبود و سیاستی کجدار و مریز و سنتی داشت. عالیخانی از سیاست مشت آهنین پیروی می‌کرد و در برخورد با دانشجویان رفتاری خشن داشت و انجمنهای دانشجوئی را به رسمیت نمی‌شناخت. در زمان ریاست عالیخانی ساواک نفوذ بیشتری در دانشگاه داشت اما نهاوندی ظاهر را حفظ می‌کرد و تلاش می‌کرد با دانشجویان ارتباط برقرار کند و تا حدودی رفتاری دمکرات‌مآبانه داشت.

دانشکده‌های فعال آن دوره دانشکده فنی، حقوق، علوم و ادبیات بودند بقیه دانشکده‌ها فعالیت کمتری داشتند

نکته قابل توجه اینکه از سال ۵۲ – ۴۷ که تعدادی از رهبران و سردمداران کنونی رژیم در آن سالها دانشجو بودند و اکنون ادعا می‌کنند در آن سالها بر علیه رژیم مبارزه می‌کرده‌اند، هیچکدام نقشی در فعالیتهای سیاسی و حتی صنفی نداشتند و چند نفر از رهبران کنونی رژیم در آن سالها با بورس بنیاد پهلوی برای ادامه تحصیل به آمریکا اعزام شدند فعالیت آنها فقط شرکت در مراسم سخنرانی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد و یا دعوت افرادی مانند فلسفی برای سخنرانی بود. جنبش دانشجوئی از آغاز تاسیس دانشگاه تاکنون همواره و در تمام مقاطع مختلف به سهم خود در راه کسب آزادی و عدالت اجتماعی تلاش و مبارزه نموده است و تعداد کثیری از دانشجویان در راه آرمانهای انسانی جان باخته‌اند اما نقطه ضعف و چشم اسفندیار این جنبش در عدم پیوند عمیق با توده‌های مردم بوده که مانع اصلی آن تبلیغات رژیم‌های خودکامه بر علیه جنبش دانشجوئی بوده. امید است جنبش دانشجوئی که در این سالها با وجود خفقان در فضای دانشگاهها همچنان در راه خواستهای عادلانه خود جان بر کف مبارزه می‌کند بتواند پیوند خود را با آرمانهای توده‌های مردم مستحکم‌تر کند. ▣

بیانیه جدید شورای تهران دفتر تحکیم وحدت

ملت ایران هیچ کتاب و فیلم هویتی را باور نخواهد کرد

ملت شریف ایران!

در چهار سال آکنده از بحران، اصلاح‌طلبان، مخصوصا روزنامه‌نگاران و دانشجویان، هزینه سنگین اصلاحات را صبورانه پرداختند و شریک صادق ناخدای کشتی طوفان‌زده اصلاحات، در مقابله با بحرانهای ساخته و پرداخته جناح همیشه حاکم گشته‌اند. به مرور، گروههای غیرقانونی فشار، جای خود را به گروههای شبه قانونی سپرده‌اند و فشاری که دیروز با ضرب مشت و چماق و تهمت و دشنام سخنگویان اصلاحات را می‌کوبید، امروز با حکم قضاوت و ارعاب بازجویان و باز هم تهمت و دشنام، نه تنها جبهه اصلاح‌طلب، بلکه کیان عدالت در نظام جمهوری اسلامی را مورد هجوم مستقیم و همه‌جانبه قرار داده است و جمعی ذی‌نفوذ در ارکان نظارت‌ناپذیر حاکمیت بر آن است تا به نام قانون، عدالت و انصاف را به قربانگاه برد و به نام دین، قانون راکه برآمده از آرای ملت و نمایندگان منتخب آنان است، ذبح شبه شرعی کند و آنگاه آزادانه، حکم مستبدانه خود را صادر نماید. گویا بنا است آنچه دیروز با چماق چماقداران محقق نشد، با قلم قاضیان جاری شود.

این بار دستگاه قضائی جنبش اصلاح‌طلب دانشجویان را هدف قرار داده و بر آن است تا با دستگیری فعالان حال و گذشته این جریان، مخصوصا آنان که جسارت ورود به عرصه اختصاصی و خط قرمز عالیجنابان به خود داده‌اند، انتقام ضربه کاری ملت ایران به قدرت جناح همیشه حاکم در انتخابات مجلس ششم را از دانشجویان بستاند. گوئی آنچه در کربلای کوی دانشگاه بر دانشجویان گذشت، گم‌شدن یک ریش‌تراش بود که به خیر و خوبی و خوشی فیصله یافت و اینک، مطابق پیش‌بینی ریاست محترم جمهوری، قرار است جای شاکی و متهم عوض شود و آنان که در مقابل چماق و باتوم و گلوله فریاد کرده‌اند، به جرم فریاد محاکمه و محکوم شوند.

دستگاه قضائی، فارغ از تمام قوانین و رویه‌های حقوقی مرتضی احمدی، عضو سابق دفتر تحکیم وحدت را به عنوان مطلع احضار و سپس بازداشت می‌کند. عزت‌الله سحابی، علی افشاری و جمعی دیگر از زندانیان سیاسی را، از بازداشتگاههای قانونی و مجاز خارج و در مراکز نظامی نگهداری می‌کند، کاندیداهای دفتر تحکیم وحدت در انتخابات مجلس ششم را احضار و از آن میان، خانم فریبا داوودی را بطریقه‌ای وحشیانه بازداشت می‌کند و آنگاه بی‌پروا از رای قاطع ملت در دوم خرداد و ۲۹ بهمن، در جواب اعتراض نمایندگان مجلس، به جای پاسخگوئی، ناصح نمایندگان منتخب مردم می‌شود که خواست ملت چنین و چنان است...، گویا ملت همیشه مظلوم ایران، نظر و خواست خود را در انتخابات بیان نکرده و وکالت تام و تمام به برخی آقایان که فاقد سابقه انقلابی و دارای هویت مشکوک ملی هستند، سپرده است...

ملت بزرگوار ایران!

جمعی از ارباب قدرت برآنند تا با فشارآوردن به زندانیان سیاسی، ضمن پیش‌بردن پروژه ننگین تواب‌سازی، نمایشنامه قدیمی دشمن‌تراشی را مجددا بر روی صحنه بیاورند و به اجبار اعتراف بگیرند که نیت اصلاح‌طلبان براندازی بوده است.

ملت هوشیار ایران نیک می‌دانند که هیچ اعترافی، در زندان انفرادی و شرایط آنچنانی برخورد با زندانی، قانونا و شرعا مسموع نیست و هر آنچه از این بازجوئی‌ها به دست آید، غیرقابل اعتماد تلقی می‌شود.

بی‌هیچ تردید، برخوردهائی که از اردیبهشت ماه گذشته، با اهالی مطبوعات و سیاست آغاز شده است، محاکمات سیاسی است، لااقل به این برهان قاطع که همه قاضیان از یک جناح و همه محکومان از جناح دیگرند.

دادگاههای قرون وسطائی تفتیش افکار، در هزاره سوم، با کشف افکار و نیات مجرمانه، عده‌ای را به جرم حضور در یک مکان محکوم و عده‌ای دیگر را تبرئه می‌کنند. بیان عقیده جرم و اندیشیدن کفر تلقی می‌شود. اصلاح‌طلبی جرمی است که هیچ صغیر و کبیری، ولو وزیر و وکیل، با ارتکاب آن بخشوده نمی‌شود. دفاع از آرای ملت جرم است و ابطال آن افتخار. تضعیف‌گران فرضی دستگاه قضا و شورای نگهبان و صدا و سیما و... در زندان انفرادی هستند و تضعیف‌گران رئیس جمهور و مجلس شورای اسلامی و... در صدا و سیما از نظرات خود دفاع می‌کنند.

بدیهی است در چنین شرایطی ملت ایران، اعتماد خود به دستگاه قضا راکاملا از دست داده است وقتی کسی خود شاخ زیرپای خود را اره می‌کند فریاد «مرا تضعیف نکنید» او مسموع هیچ انسان ممیزی نیست.

دادگاه علنی، با حضور هیات منصفه و قاضی ناوابسته به جناح همیشه حاکم، تنها راه اثبات حقیقت است.

ریاست محترم قوه قضائیه!

آیا عدل اسلامی اقتضا می‌کند، آنکه دست به اسلحه می‌برد و ترور می‌کند مصداق محارب نباشد و آنکه دست به قلم می‌برد و آگاهی و بیداری می‌بخشد، عامل دشمن تلقی شود!؟ آیا امنیت ملی جمهوری اسلامی، این قدر آسیب‌پذیر است که با یک سخنرانی و یا یک مقاله تهدید شود و در عین حال، آن قدر مستحکم است که از غده‌های سرطانی دستگاه اطلاعاتی و ترور شخصیت‌های سیاسی آسیب نبیند!؟

آیا منافق و بی‌دین‌خواندن نایب رئیس مجلس و آن همه حمله بی‌پروا به شخص دوم کشور، متضمن هیچ توهین و تهدید و افترا و... نیست و عین صواب و کاملا قابل دفاع، در سیمای جمهوری اسلامی ایران است و نوشتن از فلان عالم تئوریسین خشونت و بهمان مامور خاطی دستگاه امنیتی، حمله به ارکان نظام!؟

آیا می‌توان با کشیدن چادر از سر زن مسلمان و بازداشت وحشیانه او، دم از پیاده‌سازی عدل علی «علیه‌السلام» زد؟

آیا ویرانی ساختمانها، خرابی وسایل و مجروح‌شدن دانشجویان کوی دانشگاه، خود بخود و ناشی از یک زلزله طبیعی زمین‌شناسی بوده است!؟

آیا محاکمه دانشجویان و مدافعان آنان به جرم دست و پازدن در زیر کتک‌هائی که گویا، به زعم شما، کار از ما بهتران بوده است، موجب افتخار عدل اسلامی خواهد بود!؟

عدالت، به عقیده شیعه، حقیقتی است قائم به ذات و با گفتن این و آن ثابت نمی‌شود احکام دستگاه قضائی، به شهادت عقل جمعی و گواهی افکار عمومی، ناعادلانه تلقی شده است و با ادعا و قسم زید و عمرو عادلانه نخواهد شد.

نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی!

حمله‌ای که جریان دانشجوئی را هدف قرار داده است به دیگر اصلاح‌طلبان نیز خواهد رسید، تعلل در نظارت‌پذیرکردن کلیه دستگاههای حاکمیت، نه تنها به تضعیف و استحاله اصلاحات می‌انجامد، بلکه فردفرد اصلاح‌طلبان را در معرض خطر قرار می‌دهد.

نمایندگان ملت به اراده ملت برگزیده شده‌اند و باید به اراده او عمل کنند. دیگران حق ندارند با تحدید این اراده، حق ملت را از او سلب کنند. متاسفانه روند چهارسال اخیر حوادث ایران نشان داده است که دست توده مردم با شرکت در انتخابات، به حلقه درب آستان رفیع قدرت نخواهد رسید و درب این آستان، علیرغم رای مردمان، نوشتن و گفتن روشنگران و اعتراض جوانان، همچنان بر همان پاشنه انحصار می‌چرخد. کوتاه‌شدن پای اصلاحات از حیطه قدرت سیاسی و حصر آن در فقر و فساد و تبعیض، به گسست میان نسل‌ها دامن می‌زند و راه را برای ناامیدی عمومی جوانان هموار می‌سازد و لاجرم به خیر و صلاح ملک و ملت و نظام جمهوری اسلامی نخواهد بود.

ریاست محترم جمهوری!

پس بهتر از ما می‌دانید که تضعیف روند اصلاحات، تضعیف نظام جمهوری اسلامی در این میانه، هزینه‌ای که اصلاح‌طلبان از اعتماد عمومی پرداخته‌اند، به مراتب از هزینه حبسها و زجرها و تبعیدها بیشتر بوده است. چنانچه ناخدای اصلاحات، تدبیری بایسته برای بازسازی این اعتماد نیاندیشد، نه تنها رفیقان نیمه‌راه، که تمامی اصلاح‌طلبان و بدنه آنان و حتی دانشجویان، اعتماد عمومی را از دست خواهند داد.

مردم ایران اصلاحات را تنها با مشارکت مردم و تاثیرگذاری نظرات آنان در

ادامه در صفحه ۷

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن

هشت مارس، روز جهانی زن، روز همبستگی زنان را به همهٔ زنان ایران شادباش می‌گوئیم و مبارزهٔ زنان ایران در راه برابری حقوق و علیه قوانین و فرهنگ نابرابر و ضد زن را ارج می‌نهیم و به همهٔ زنان مبارز کشور و همهٔ مدافعین راستین برابرحقوقی زنان و مردان درود می‌فرستیم.

هشت مارس مظهر دفاع از جنبشی است که زن را به عنوان خود زن، نه به عنوان مادر و یا همسر و یا فردی در رابطه با انسان دیگر می‌شناسد.

هشت مارس تولد جنبشی مدرن با خواسته‌هائی انسانی و برابری‌طلب بود. جنبشی که در ادامهٔ خود بسیاری از سنت‌های سخت‌جان جامعه را به چالش گرفت و جهت‌داربودن بسیاری از قوانین جامعه راکه ظاهرا طبیعی می‌نمود، آشکار ساخت. با افکار مردسالارانه به مبارزه پرداخت و در طول سال‌ها دستاوردهائی بس گرانبها داشته است.

در ایران و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان کشور ما آماج فاحش‌ترین فشارها و تبعیض‌های جنسی قرار دارند. به دلیل حاکمیت بینشی که زنان را نیمهٔ «ناقص» اجتماع تلقی می‌کند، زنان نه‌تنها فشار و ستم ناشی از فرهنگ مناسبات مردسالارانه را بر دوش دارند، بلکه قوانین مبتنی بر شرع نیز رسما حقوق برابر زنان را نفی کرده است. نص و روح هر قانون و فرمان فقهای حاکم مشحون از شدیدترین تبعیضات جنسی است.

زنان در این سالها با در پیش‌گرفتن روش های متنوع مقاومت،ناسازگاری قوانین با نیازهای روز را به عیان نشان دادند.آنها مهمترین نیروی خواستار تحول بودند و نقش تعیین‌کننده‌ای در جنبش منتهی به جنبش دوم خرداد داشتند.

حقوق زنان و ایجاد هر نوع گشایشی در این زمینه مستقیما با بنیان‌های فکری حاکمان جمهوری اسلامی و مدافعان ولایت‌فقیه گره خورده است. به همین سبب در این زمینه از سوی جناح محافظه‌کار مقاومت مطلق و همه‌جانبه‌ای وجود دارد و هر تلاشی از جمله از سوی نمایندگان مجلس برای ایجاد رخنه و روزنی در سد قوانین ضد زن با مقاومت شدید شورای نگهبان و نهادهای وابسته به ولایت فقیه مواجه شد. زن‌ستیزی مشخصهٔ ایدئولوژیک محافظه‌کاران حاکم است.

در سال گذشته نیروهای ارتجاعی کوشیدند صدای برخی مدافعین حقوق زنان را خاموش کنند و با پرونده‌سازی‌های رسوا آنان را به زندان افکنند و یا از میدان دور کنند. در این راه حتی از به زندان افکندن خانم مهرانگیز کار که به بیماری سرطان مبتلا است نیز خودداری نکردند.

لازم به تاکید است که با وجود نقش بسیار موثر زنان در عمق‌یافتن جنبش اصلاحات و برآمد آن در دوم خرداد ۷۶ حقوق زنان در برنامه‌های اصلاح‌طلبان حکومتی بازتابی نداشته است. آنها در مقابل مطالبات زنان سکوت کرده‌اند و از درک مسئله حساس درهم‌آمیختگی حقوق بشر و حقوق زنان عاجز مانده اند و از زنان می خواهند که امر مطالبه حقوق خود را به وقتی که آنها مناسب می‌دانند موکول کنند. امر مهم آزادی تشکل‌های زنان با وجود ادامه پایمالی حقوق زنان و حقوق مدنی اصولا امکان مطرح‌شدن نیافته است.

ما در سالگرد هشت مارس با بزرگ‌داشت همهٔ مبارزات، فداکاری‌ها و مقاومت‌هائی که از سوی زنان کشور ما در تمام ۲۲ سال گذشته به وقوع پیوست و برنامه‌های ارتجاعی و الگوهای رفتاری تحمیلی و مغایر با شئون انسانی و نیاز زمانه از سوی حاکمیت را با شکستی سخت مواجه کرد، بار دیگر اعلام می‌کنیم:

محروم‌کردن زنان از مهمترین اهرم دستیابی به حقوق خود یعنی تشکل‌های مستقل زنان، بمعنای ایجاد مانع در راه مبارزات زنان است .زنان باید امکان یابند تا خود را برای مبارزه در راه حقوق خود سازمان دهند.

آزادی تشکل های مستقل زنان باید برسمیت شناخته شود.

برابری حقوق زنان و مردان در همه عرصه‌ها شرط اعتقاد به دمکراسی است. یکی از مهمترین عرصه‌های شناخت نیروهای سیاسی نیز موضع آنها در مقابل حقوق زنان است و این امر نقش ویژه‌ای در امر قضاوت ما نسبت به نیروهای دیگر و مناسبات با آنها دارد.

با امید به پیروزی مبارزات زنان کشورمان در دستیابی به حقوق انسانی و برابر.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

روزنامه‌نگاران زن در سراسر جهان برای یک هفته سردبیر می‌شوند

سردبیری صدها رسانه در یکصد کشور جهان از روز دوشنبه ۵ مارس به مدت یک هفته به عهده زنان گذاشته شد.

این اقدام در چارچوب طرح ابتکاری سازمان آموزشی، فرهنگی و علمی سازمان ملل متحد «یونسکو» با عنوان «زنان خبرساز» اجرا خواهد شد. هدف یونسکو از اجرای این طرح معطوف‌کردن توجهات به این امر است که گرچه شمار زنان در رسانه‌ها رو به افزایش است اما تعداد کمی از آنها به جایگاه بالایی دست یافته‌اند.

این طرح سال گذشته نیز اجرا شد و بیش از ۱۰۰۰ رسانه از ۵۶ کشور جهان از آن استقبال کردند و بسیاری از آنها خواستار اجرای گسترده‌تر آن در سال جاری شدند.

یونسکو امسکال از فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران به نام «ای. جی. اف» درخواست کرد در برنامه یک‌هفته‌ای «زنان خبرساز»، مشارکت کامل داشته باشد. این سازمان بزرگترین سازمان روزنامه‌نگاران است که در بیش از یکصد کشور جهان ۴۵۰ هزار عضو دارد. این سازمان برای دفاع از آزادی مطبوعات و موضوعاتی مانند فرصت‌های برابری زنان و مردان در سطح بین‌المللی تلاش می‌کند.

«یونسکو» و «ای. جی.اف» بطور مشترک از رسانه‌های نوشتاری، تصویری، صوتی و الکترونیکی درخواست کرده‌اند از پنجم تا یازدهم مارس فعالیت خود را تحت مسئولیت سردبیری روزنامه‌نگاران زن اجرا کنند. این سازمان‌ها تاکید کرده‌اند، چنانچه واگذاری سردبیری امکان ندارد، رسانه‌ها به مانند سال قبل می‌توانند دبیری بخشهای مختلف را در این مدت به زنان بسپرند و یا مقاله‌های ویژه‌ای در باره زن و رسانه منتشر کنند. سازمان «ای. جی. اف» همچنین در ژوئن سال جاری یک کنفرانس جهانی برای روزنامه‌نگاران زن با موضوع «برابری زنان در رسانه‌ها» در سئول پایتخت کره جنوبی برگزار خواهد کرد. در این کنفرانس، نتایج تحقیقات مشترک «یونسکو» و «ای. جی. اف» در مورد جایگاه روزنامه‌نگاران زن در کشورهای مختلف ارائه خواهد شد.

جنبش دمکراسی و حقوق زنان

شهلا فرید

از همان فردای انقلاب که تحمیل حجاب آغاز گشت و قوانینی در جهت نقض کامل حقوق زنان وضع شد، تردیدی باقی نماند که وضعیت زنان نسبت به قبل از انقلاب به مراتب بدتر شده است.

این وضعیت، اعتراض بخش وسیعی از زنان را برانگیخت که با تظاهراتی در ۱۷ اسفند ۵۷ همراه بود. بدین ترتیب اولین رو در روئی حکومت با مردم از طریق مبارزه با زنان آغاز شد.

چرا بیش از همه و پیش از همه حقوق زنان نشانه گرفته شد؟ آیا این امر صرفا از واپس‌گرائی قدرت‌گرفتگان بعد از انقلاب برمی‌خاست؟ آیا این واپس‌گرائی در روزهای اعتراضات و اعتصابات مخفی بود؟ آیا اهمیت این مسئله (برابرحقوقی زنان) در مبارزه برای دمکراسی از طرف مردم شرکت‌کننده در این اعتراضات شناخته شده بود.

در تلاش برای پاسخ‌یابی به این پرسش‌ها بایستی اندکی به عقب بازگردیم و روی دو عامل نحوهٔ گسترش سرمایه‌داری در ایران و نقش فرهنگ و سنت جامعه مکث کنیم.

اهمیت این دو عامل از این زاویه مورد نظر است که مطرح‌شدن مسئلهٔ زن در جامعه مستلزم رشد مناسبات سرمایه‌داری و به طبع آن ضرورت تامین حقوق و آزادی‌های فردی و مدنی است. حقوق زنان به نحو غیرقابل انکاری با به‌رسمیت شناخته‌شدن هویت فردی گره خورده است.

روند رشد سرمایه‌داری در ایران از زمان مشروطیت آغاز شد و تا انقلاب بهمن گسترش یافت. این مناسبات در ایران مشابهت زیادی با همتای خود در اروپا نداشت و به دلیل وجود حکومت‌های خودکامه مشارکت شهروندان در شکل احزاب و تشکل‌ها تامین نبود و آزادی‌های فردی نیز سرکوب می‌شد. رشد ناموزون سرمایه‌داری از طرفی و تسلط مذهب و فرهنگ سنتی در بخش‌های وسیعی از جامعه از طرف دیگر، مقاومت مضاعفی را در برابر رشد فرهنگ جدید برمی‌انگیخت. نتیجهٔ حاصل از این وضعیت، عقب‌ماندگی جنبش زنان و فقدان حقوق مساوی آنها چه در قوانین و چه در فرهنگ اجتماعی سیاسی ایران بود. درکشمکش بین سنت و مذهب از یک سو و مدرنیزاسیون از سوی دیگر اقشاری از جامعه که خود را در حوزهٔ اجتماعی بیش از پیش جزء بازندگان روابط جدید می‌دانستند بشدت مانع هرگونه تحولی در نقش دو جنس می‌شدند (به‌طور مثال روحانیت در سال ۱۳۴۲ علیه حق رای زنان بسیج داد).

جامعهٔ روشنفکری دههٔ چهل نیز به حقوق برابر زنان بهای لازم را نمی‌داد. مطالبهٔ حقوق مساوی از سوی زنان، تسلیم در مقابل امیال امپریالیسم تلقی می‌شد. این جنبش تلویحا وظیفهٔ مادری را ستایش می‌کرد و همچنان در بند غیرت و ناموس بود.

زنان ایرانی در این دوره به دلیل ممنوعیت تشکل‌یابی و منع آزادی بیان از سازمان‌یابی برای دفاع از حقوق خود محروم ماندند و به طبع آن دستیابی به تجربیات مبارزاتی دوران‌های کوتاه تنفس (تجربهٔ تشکل‌های وابسته به حزب تودهٔ ایران) امکان‌پذیر نشد.

با شروع جنبش چریکی در ایران زنان بسیاری به سوی آن جذب شدند. این استقبال در محیط‌های روشنفکری و دانشگاهی گسترده‌تر بود. حذف عامل جنسیت یکی از شاخص‌های جنبش چریکی بود که در پذیرش نرم‌های رفتار مردانه توسط زنان تجلی پیدا می‌کرد. حضور وسیع زنان در این جنبش نقطهٔ عطفی در تاریخ جنبش زنان کشورما است. این حضور مترادف با تاثیرگذاری بر سیاست سازمان‌های سیاسی در مورد مسائل زنان نبود. دلیل این امر در ماهیت و اهداف جنبش چریکی و نحوهٔ نگرش آن به مسائل دمکراتیک و همچنین دیدگاه تشکل‌های مارکسیستی که قائل بر تقدم و تاخر مسائل می‌باشد، است (از این دیدگاه حل مسئلهٔ زنان منوط به برقراری سوسیالیسم است).

با این حد از تجربه و آگاهی سیاسی زنان ایرانی در انقلاب بهمن با وسعت بی‌سابقه‌ای شرکت کردند. شرکت وسیع زنان در انقلاب در شرایط عدم وجود یک جنبش زنان بامضمون حقوق و رهائی زن صورت گرفت. به همین دلیل نیز به تقاضای رهبری مذهبی و ایت‌الله خمینی در تظاهرات قبل از انقلاب برای رعایت حجاب اسلامی تامل کافی نشد و مقاومتی صورت نگرفت. بخش وسیعی از زنان این موازین را گذرا تلقی می‌کردند. گروه‌های سیاسی نیز از آنجاکه مقابله با امپریالیسم و پیروزی انقلاب را در اولویت می‌دانستند واکنشی جدی نشان ندادند.

بر چنین زمینه‌ای بنیادگرایان به‌قدرت رسیده جنبش دمکراتیک را در عرصه‌های مختلف سرکوب کرده و پایه‌های قدرت خود را تحکیم کردند.

بلافاصله پس از تصویب قوانین زن‌ستیز زنان سکولار از صحنهٔ اجتماعی حذف شدند. حاکمیت بر آن بود که زنان متعلق به اقشار سنتی را به عنوان پایگاه حمایتی خود به صحنه آورده و پس از تثبیت خود آنها را به خانه‌هایشان رهسپار کند. اما زنانی که قرن‌ها در پستوهای خانه‌ها محبوس شده بودند به خانه بازنگشتند و بخشا به طرح خواسته‌های مشابهی با زنان سکولار در زمینهٔ حقوق اولیهٔ زنان پرداختند. به این ترتیب مقاومت زنان به اشکال گوناگون گسترش یافت. تا جائی که آرزوی واپس‌گرایان را مبتنی بر تحمیل الگوی هزار و چهارصد ساله با شکست مواجه کرد. شکست آنها در تحمیل الگوی موردنظرشان دلایل مختلفی دارد:

۱ ـ سطح رشد اجتماعی زنان: حضور زنان در جامعه به حدی رسیده بود که حذف آنها غیرممکن بود.

۲ ـ ایستادگی و مقاومت‌های آشکار و پنهان زنان

۳ ـ فشارها و مبارزات تشکل‌های مستقل زنان و گروه‌های سیاسی مدافع حقوق زنان در خارج ازکشور.

شکست الگوی واپس‌گرائی در اثر مقاومت زنان، جوانان و دیگر اقشار توده‌ای منجر به شکاف نظری در میان نیروهای حکومتی شد و تجدیدنظرهائی در عرصهٔ ادارهٔ حکومت و رابطه با مردم در چهارچوب حکومت اسلامی بروز پیدا کرد. علنی‌شدن برخی از این اختلاف‌نظرهای درون حکومتی باعث تقویت و ارتقاً شعارهای دمکراتیک مردمی شد. در این جنبش نیز زنان نقش چشمگیری ایفا کردند. از جمله شرکت فعال زنان در انتخابات دوم خرداد، فعالیت مطبوعاتی در دفاع از حقوق زنان، گسترش فعالیت‌های فرهنگی و هنری قابل توجه است. اکنون باز هم بر سیاق گذشته با وجود گسترش جنبش زنان مطالبات آنان کمترین بازتابی در برنامهٔ اصلاح‌طلبان حکومتی نیافته است. زیراکه نواندیشان دینی در موضوع حقوق زنان با مشکلات ذهنی خود مواجه هستند:

آنها هنوز حقوق فردی و هویت فردی را کاملا به‌رسمیت نشناخته‌اند.

آنها با ایدهٔ جدائی دین از دولت تعیین تکلیف نکرده‌اند.

آنها در دفاع از حقوق شهروندی، به تبع آنان حقوق زنان، به مسئلهٔ تقدم و تاخر اعتقاد دارند.

اصلاح‌طلبان دینی موظف هستند که دیدگاه‌های خود را در مورد حقوق زنان به روشنی بازگو کنند تا تودهٔ زنانی که خواستار حقوق برابر هستند و احیانا به اصلاح‌طلبان امید بسته‌اند تکلیف خود را بدانند و تصمیم بگیرند که چه روشی در پیش گیرند. تجربهٔ تلخ «وحدت خلق در مقابل امپریالیسم» در جریان انقلاب بهمن که نهایتا به سرکوب حقوق زنان منجر شد، اجازه نمی‌دهد که یک بار دیگر با توجیه وحدت در مقابل محافظه‌کاران و یا هر چیز دیگر مطالبات زنان به پس رانده شود.

بدیهی است که شرط لازم اگرچه ناکافی برای احقاق حقوق زنان وجود دمکراسی و جامعهٔ مدنی است. تنها در یک حکومت دمکراتیک و مدنی است که انسان‌ها می‌توانند از تعرض سلیقه‌ها و عقیده‌های مذهبی و ایدئولوژیک در امان باشند. همچنین شرط لازم مبارزهٔ واقعی در راه دمکراسی و جامعهٔ مدنی پیش‌برد مبارزهٔ هم‌زمان برای تساوی حقوقی زنان است.

می‌خواهیم نتیجه بگیریم:

۱ـ هر پلاتفرم سیاسی که در پاسخ به مسائل و نیازهای سیاسی روز نیز بیان روشن و صریحی در بارهٔ تساوی حقوقی زنان نداشته باشد، فاقد اعتبار عینی و اجتماعی است.

۲ ـ حقوق بشر و حقوق زنان تفکیک‌ناپذیرند، دمکراسی بدون تامین حقوق نیمی از انسان‌ها نامفهوم و ناممکن است. بنابراین اولویت‌بندی اهداف سیاسی و اجتماعی و منوط کردن طرح و دفاع از خواسته‌ها و حقوق زنان به تامین شرایط و خواسته‌های دیگر نه پذیرفتنی است و نه عینی و امکان‌پذیر. اکنون دیگر خوشبینی بسیار می‌خواهد که این‌گونه اولویت‌بندی‌ها را ناشی از ناآگاهی دانست، واقع‌بینانه‌تر این است که آن را ناشی از منافع معین و افق‌های بستهٔ ذهنی و سیاسی مدافع آن تلقی کرد.

۳ ـ ایجاد تشکل‌های مستقل زنان، تشکل‌های مستقل از حکومت و مستقل از احزاب و جنبش‌های سیاسی یک ضرورت است. در درجهٔ اول این خود زنان هستند که باید نگذارند امر دفاع از حقوق زنان و برابرحقوقی آنان با مردان در سایه قرار گرفته و بدون «اولویت» تلقی شود.

۴ ـ ضروری است که فعالیت‌های مشترکی میان جنبش‌های مستقل زنان، سازمان‌های سیاسی مدافع حقوق زنان و شخصیت‌های فعال حقوق زنان در خارج از کشور برای پشتیبانی و انعکاس وضعیت و مسائل زنان ایران در عرصه‌های بین‌المللی سازماندهی شود. ▣

www.iran-archive.com

جنبش منحصر به فرد و شکوفائی زنان در ایران

ناهید کشاورز

جنبش زنان در ایران دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را منحصر به فرد کرده است. جنبش خودجوشی که نه رهبری مشخصی دارد و نه در قالب و چهارچوب خاصی می‌گنجد و نه تعلق به قشر و گروه و طبقهٔ خاصی دارد. از تودهٔ زنان مذهبی میان‌سالی که انقلاب آنها را از خانه بیرون کشاند تا دختران جوانی که روزهای انقلاب را اگر هم به یاد داشته باشند خاطره‌ای محو و گنگ است و مسئلهٔ تاب گیسوان از روسری به درآمده و آرایش و حجاب مدروزشان دغدغهٔ خاطر هر روز کارگزاران جمهوری اسلامی شده، تا زنان روشنفکر و نویسنده و روزنامه‌نگاری که قلم و زبانشان موجب هراس و دلهرهٔ محافظه‌کاران رژیم است؛ همه و همه در طیف‌های ناهمگون و نامتجانس اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند.

این شرایط ناشی از وضعیت خاص انقلاب اسلامی در ایران است. انقلاب بهمن این خاصیت اصلی را برای زنان ایران در بر داشت که آنها امکان حضور جدی و همه‌جانبه‌ای در فعالیت‌های اجتماعی را یافتند. بخصوص برای اقشاری که به دلیل مذهب و سنت امکان راهیابی به این فعالیت‌ها را نداشتند. بُعد مذهبی انقلاب و فراخوان رهبران مذهبی برای شرکت در انقلاب بهانه را از مردانی که سال‌ها زنان را از شرکت در مجامع عمومی با استدلال فاسد و غیرمذهبی بودن، بازداشته بودند، گرفت. این‌بار خود زنان هم که پیش از این حضورشان در عرصه‌های اجتماعی گاه تا حد غرب‌زدگی و ملی‌ستیزی تلقی می‌شد، با وجدان آسوده‌تر در این مجامع شرکت کردند. حضور توده‌های زنان در انقلاب که فضای تازه‌ای را بر روی آنها گشوده بود و برای اولین‌بار به آنها امکان اظهارنظر داده بود، اتفاقی نبود که به آسانی امکان بازگشت به عقب آن وجود داشته باشد. بعلاوه زنان همواره بعنوان نیروئی برای برآورده شدن خواسته‌های مردان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته‌اند و این‌بار هم حضور آنها در صفوف انقلاب برای برآورده‌شدن اهداف انقلاب که زنان در نهایت سهم بسیار کمتری از آنها برگرفته‌اند و بعدها بعنوان نیروهائی در پشت جبهه‌های جنگ و بعنوان نیروی تبلیغاتی به نام مادران شهید و خواهران رزمنده ضروری می‌بود. اما این‌بار این خیل عظیم از آنچه که به دست آمده سهم خود را طلب می‌کند. حضور این زنان در خارج از خانه هرچند بطور کامل به‌معنای آگاهی به حقوق از دست‌رفته و یا درکی عمیق از مسائل خود نبود، اما فضائی را رو در روی آنها گسترده بود که به هرحال با دنیای قبلی تفاوت فاحش داشت. طرح این موضوع به‌این معنا نیست که ناگهان در وضعیت زنان شکوفائی عظیمی بوجود آمده است. سخن بر سر قشری از زنان است که فضای غبارگرفتهٔ مذهبی امکانات تازه‌ای را رو در روی آنها قرار داده است. ضمن این‌که هم‌زمان قوانین تصویب‌شده به نوع دیگری زنجیرهائی را بر دست و پای آنها می‌بست. بطور مثال آنها بعنوان همسران شهید در تبلیغات مورد استفاده قرار می‌گرفتند و در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی حضور جدی داشتند، اما حق قیمومیت فرزندانشان از آنها سلب می‌شد. این تناقضات سئوالات تازه‌ای را در ذهن آنها به‌وجود می‌آورد که در نتیجه درصدد تعدیل قوانین در چهارچوب اسلام به نفع خود بودند و اسلام را نه به عنوان یک ایدئولوژی غیرقابل تغییر که در موارد بسیاری قابل تفسیر می‌دیدند. از میان این گروه زنان عده‌ای توانستند به مقامات سیاسی و اجتماعی دست یابند که علی‌رغم موفقیت‌های به‌دست آمده در پرتو انقلاب و سدهائی که گاه خود در راه زنان ایجاد می‌کردند، آب به آسیاب قدرت‌مندان مرد می‌ریختند. اما در نهایت قوانین ضدزن دست و پای خود آنها را هم می‌گرفت.

مقاومت دختران و زنان جوان در جمهوری اسلامی بازتاب خواسته‌های غریزی آنهاست. آنها نه در ذهن خود تصویری روشن از گذشته را پی می‌گیرند نه تاریخ مبارزات گذشتهٔ زنان در ایران منسجم و یک‌دست و به واقع نگاشته شده است، که آنها را راهبر باشد. روحیهٔ نوجو و

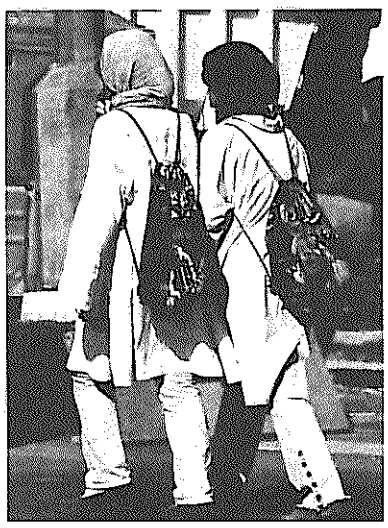

شادابی جوانی آنها را بطور دائم در رودرروئی با قوانین و شرایطی می‌کشاند که واپس‌گرائی و دل‌مردگی و سیاهی از خواص آنها است. این مقاومت و تهاجم نه تعلق به یک گروه سیاسی اجتماعی خاص دارد که فعالیت آن ممنوع شود و عده‌ای از رهبران آنها دستگیر شوند تا صدای آنها خاموش شود، نه به مناسبت خاصی بروز می‌کند، تا بشود در آن زمان‌ها سرکوبش کرد. یک مقاومت اعلام‌نشده، سازماندهی نشده و هر روزه و توده‌ای که تمام تهدیدها، گشت‌های مختلف ماموران، دستگیری‌های مکرر و گسترده و شلاق نتوانست آن را درهم بشکند.

زنان روشنفکر و بخصوص آنها که دستی به‌قلم داشتند، بر خود واجب دانستند این صداهای پراکنده و فریادهای نارسا را به شکل خواسته‌های منسجم مطرح کنند و در حد توان به نقد قوانین ضدزن بپردازند.

بهائی که این گروه پرداخت کم نبود. با دلهرهٔ دائم از دستگیری و مرگ زیستند، اما باز هم نوشتند. و بجاست در همین جا بی‌آنکه فعالیت چشمگیر دیگر زنان را هم نادیده بگیریم، از فعالیت‌های باارزش مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی و شیرین عبادی قدردانی کنیم.

وضعیت زنان بعد از انتخاب محمد خاتمی

آنچه که بارها و بارها در جاهای مختلف از آن سخن رفته این است که زنان و جوانان در به قدرت‌رسیدن خاتمی نقش اساسی را بعهده داشتند. اما آنچه که بعدها کم از آن سخن رفت این‌که بعد از ریاست جمهوری خاتمی وضع زنان چه تغییری کرد؟ وعده‌های انتخاباتی محمد خاتمی تا چه حد جامهٔ عمل پوشید؟ در کجا زمینهٔ رشد مناسب برای مردان و زنان به‌یک اندازه فراهم شد؟ چه تغییر اساسی در قوانین ضدزن جمهوری اسلامی به‌وجود آمد؟

در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی صحبت از جامعهٔ مدنی به‌میان آمد. جامعه‌ای که نمی‌تواند به مسئلهٔ زنان بی‌اعتنا بماند.

در واقع آنچه در این سال‌های اخیر روی‌داد، در عمل عدم تغییر جدی در وضعیت زنان از سوی کارگزاران حکومتی و از سوی روشنفکران جناح اصلاح‌طلب، که می‌بایدتئوری‌های نوینی در باب مسئلهٔ زن ارائه می‌دادند، اتفاق نیفتاد.

برای حل عملی مشکلات زنان در وهلهٔ اول تغییری اساسی در قوانین لازم است که مستلزم تغییر در قوانین اسلامی است و این آخرین خاک‌ریزی است که اصلاح‌طلبان به آن نزدیک خواهند شد. اقدامات انجام‌شده چنان کوچک بودند که در میان انبوه خواسته‌های زنان گم شدند. ایجاد معاونت مربوط به محیط زیست و سپردن آن به دست معصومهٔ ابتکار و تغییراتی در قانون مدنی در باب مسئله حق طلاق زنان، که طی آن مردان هم برای طلاق‌دادن همسران خود باید به دادگاه مراجعه کنند، و تغییر حداقل سن ازدواج دختران، مقدار کمی هم از خواسته‌های زنان را برآورده نکرد.

بعد از انتخاب آقای خاتمی بعنوان رئیس جمهور و آغاز فضای سیاسی نوین و سربرآوردن اندیشه‌های نو و طرح دوبارهٔ شعارهای فراموش شدهٔ انقلاب، بدیهی بود که انتظار می‌رفت وقت طرح مسئلهٔ زنان فرارسیده باشد. انتظار نمی‌رفت که راست‌گرایان و قشریون مذهبی از نظرات خود عدول کنند و در دید و نظر خود نسبت به زنان تغییر اساسی به‌وجود آورند. این‌جا نه تنها افکار سیاسی، اجتماعی آنها که مشخص‌ترین و خصوصی‌ترین منافع‌شان هم نمایندگی می‌شود.

از روشنفکران مذهبی به‌دلیل عملکردهایشان انتظار بیشتری می‌رفت. توقع این‌که آنها در مسیر تحولات نظری خود مسئلهٔ زنان را بعنوان یکی از اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین مسائل موجود در جامعه مدنظر قرار دهند.

اما آنچه از نظرات آنها برمی‌آید یا نادیده‌انگاشتن این معضل به عمد یا سهو است، یا این‌که اصولا در کشمکش فکری خود با این موضوع درگیر نبوده‌اند. گروهی از این‌ها با طرح نظرات خود در مجلهٔ زنان در ایران، جای خوشبینی و تحولات جدی در مسئله زنان را تا آنجا که به حوزهٔ فعالیت‌های آنها مربوط می‌شود، باقی نمی‌گذارد.

درکنار تمامی قوانین تغییرنیافته در سال‌های اخیر فعالیت زنان برای دستیابی به حقوقشان فزونی یافته است. در دوران کوتاه شکوفائی مطبوعات زنان از جمله موضوعات مطرح در نشریات بودند. با وجود این‌که از میان تعداد زیاد نشریات در ایران تنها تعداد محدودی منحصر به زنان هستند، اما در همین میان موضوعاتی طرح می‌شود که نشان از رشد بالای مسائل تئوریک زنان می‌باشد. در سال ۹۹ ـ ۹۸ نویسندگان زن ایرانی حدود ۳۱۱۸ کتاب تالیف یا ترجمه کرده‌اند، از این تعداد ۱۸۵۷ کتاب تالیف و مابقی ترجمه است.

در ایران حدود ۲۸۰ ناشر زن وجود دارد که بعضی از آنها تنها به انتشار کتاب‌های مربوط به زنان می‌پردازند. تعداد زنانی که هرساله به دانشگاه‌ها راه پیدا می‌کنند در حال افزایش است. در سال ۱۹۹۹ تعداد ۵۷/۲ درصد قبول‌شدگان رشته‌های مختلف دانشگاه‌ها زنان بوده‌اند. طبعا این ارقام به معنای افزایش ورود زنان به بازار کار نیست.

حضور گستردهٔ زنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی علی‌رغم مشکلات فراوانی که وجود دارد نشان‌گر آغاز فصل تازه‌ای در ایران است. که در بستری از رشد عقلانی و حق‌طلبی بنیادی به دور از شعارها و برخوردهای احساسی شکل می‌گیرد. فعالیت‌هائی که نگاه و نظر به جلو دارد و از تکرار بیان مظلوم‌بودن خود خسته شده است. تغییر و تحولات هرروزه بحث‌هائی نو را طرح می‌کند که فرصت تکرار را از آنها می‌گیرد. حق‌طلبی در شرایط متفاوتی که گاه روز به روز تغییر می‌کند و شکل عوض می‌کند بی‌آنکه به هدف نهائی آن لطمه‌ای بزند. مبارزه‌ای که از خشونت فاصله می‌گیرد و به اصلاح‌طلبی و قانونمندی نزدیک می‌شود.

www.iran-archive.com

ملت ایران هیچ کتاب...

ادامه از صفحه ۵

سیاست‌گذاری کلان و اداره کلیه امور کشور و مردم‌سالاری و نه مردم‌داری محقق می‌بینند. با توجه به حجم مطالبات معوقه ملت، چنانچه حاکمان، حکم‌بودن و سالاری مردم را نپذیرند، در مردم‌داری نیز راه به جائی نخواهند برد.

مقام محترم رهبری!

آن روز که دل شما از آنچه بر دانشجو گذشت، به درد آمد، بنا نبود که باز هم دانشجو را بگیرند و ببندند. گمان می‌کردیم مصیبتی که بر اهل دانش در این ملک رفته است، تسلی خواهد یافت که نیافت. احضار و بازداشت فعالان دانشگاهی فاجعه کوی دانشگاه و برپائی دوباره دادگاه کوی دانشگاه منتهی با عوض‌شدن جای شاکی و متهم، نظام جمهوری اسلامی را در دادگاه منصفانه افکار عمومی آزاداندیشان جهان محکوم خواهد ساخت. خواهشمندیم با حساسیتی نظیر همان که در باره مطبوعات اعمال نمودید، اجازه ندهید دستگاه قضائی بر زخم التیام‌نیافته و بلکه چرک‌کرده دانشجویان نمک بپاشد...

آن روز که دانشجویان را به سیاسی‌بودن فراخواندید، قرار نبود در عالم سیاست تنها طرفدار یک جناح و معجزگوی یک قدرت شوند و به محض خروج از این محدوده بسیار تنگ، فریب‌خورده و بازیچه قلمداد شوند و به ضرب کذا و کذا به راه راست سکوت و بی‌تفاوت باز گردانده شوند. اسلام امر به معروف و نهی از منکر را مخصوصا در باره امامان جامعه واجب می‌داند و دانشجوی دانشگاه اسلامی، موظف به ادای این وظیفه خطیر است.

قطعاً بهتر از ما می‌دانید که شایسته نیست، تحکیم و بازسازی رابطه صمیمانه میان ملت و حکومت و استواری پایه‌های نظام جمهوری اسلامی قربانی دفاع از یک شخص، ولو با شخصیتی سترگ و حقی عظیم بر گردن انقلاب اسلامی شود.

امسال دستگاه قضائی، در سال امام عدالت، علی «علیه‌السلام» بر عدالت ضربه‌های کاری زد و جناح همیشه‌حاکم، تفسیر متحجرانه خوارج نهروان بر تفسیر روشنفکرانه امیر مومنان ترجیح داد. امیدواریم در سال آینده که سال امام شهیدان، حسین «علیه‌السلام» است، تیغ جنگاوران، تصمیم به ختم غائله اصلاحات نگیرد، شمشیرها زبان نبرند و سر نزنند، تیرها بر قلب‌ها نشینند و ایران کربلا نشود.

شایعات بسیاری از سوی بازجویان متهمان دربند، در سطح جامعه گسترده شده است. بدیهی است هر آنچه که بازداشت‌شدگان، تحت فشار گفته و نوشته باشند، تنها و تنها شدت اعمال فشار را ثابت می‌کند و برای اثبات هیچ سناریوئی قابل استناد نیست. بدیهی است ملاک قضاوت ملت ایران اظهارات علنی و آزادانه افراد است و ملت ایران هیچ کتاب و فیلم هویتی را باور نخواهد کرد.

افشاری، احمدی و دیگر اعضای دفتر تحکیم وحدت، شماری از جنبش دانشجوئی هستند که در زمانی خاص، مسئولیت بخشی از فعالیت‌های سیاسی دانشجوئی را بر عهده گرفته‌اند. افشاری‌ها و احمدی‌ها فراوانند و مجموعه انجمن‌های اسلامی دانشجویان، نه به پشتوانه رهبران و سیاستمداران، که به پشتوانه حمایت قوی بدنه دانشجوئی، خود پرچم اصلاحات را همچنان در دست خواهد فشرد.

سالیانی پیش مرحوم مهندس بازرگان، خطاب به محمدرضا پهلوی گفت: «ما آخرین نسلی هستیم که با شما با این زبان سخن می‌گوئیم»، به آنان که در کار تشخیص مصلحت ملکند یادآوری می‌کنیم که اصلاحات، آخرین راه درمان گسست نسلهاست، اگر انحصارطلبان با فشارهای همه جانبه و اقدامات غیر قانونی متوقفش کنند، سرانجام آن گسست، پیشاپیش آشکار است. چنین مباد.

پروردگارا! به تو پناه می‌بریم که بلا عظیم شده، زمین تنگ و آسمان بخیل. کتاب تو، سنت پیامبران تو و سیره امامان تو، بازیچه دنیای مردمان گشته، حق و باطل ممزوج و ناپیدا است، سکوت ناصواب است و فریاد خطا، راه اصلاح بسته و دست ظالمان گشاده. از دادگاههای سیاسی و احکام آنان به دادگاه عدل و دست توانای تو پناه می‌بریم. پروردگارا! به ملت ما صبر آگاهانه، به قاضیان ما مروت و انصاف بخشکانیم.

شورای عمومی انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاههای تهران، دانشگاه‌های الزهرا، امیرکبیر، تهران و علوم پزشکی، تربیت مدرس، تربیت معلم، خواجه نصیر، صنعتی شریف، شهید بهشتی، شهید رجایی، شهید عباسپور، علامه طباطبائی، علم و صنعت ایران، علوم پزشکی ایران و مخابرات.

طالبان: فاجعه....

ادامه از صفحه ۱۲

متقیانه و به زمامداران ما مدارا و تدبیر واقع‌بینانه بیاموز تا راه دشوار اصلاحات را تا پایان طی کنیم و ریشه فتنه انسداد را حیث نماینده پشتونها مطابق منافع ملی پاکستان می‌باشد و بنا براین پاکستان از طالبان حمایت می‌نماید و جهان را ترغیب می‌نماید که طالبان را بحیث دولت قانونی مردم افغانستان برسمیت بشناسد.

سیاست جمهوری اسلامی در مورد طالبان دو پهلو و کوتاه‌بینانه، تدافعی و فرصت‌طلبانه بوده است.

بر اساس اسناد منتشر شده سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر ... حکومت وحشت و دهشت طالبان در پایمال نمودن خشن حقوق بشر، حقیر شمردن زنان، تبعیض نژادی، جنسی، زبانی، ملی و مذهبی، بی‌جا ساختن اجباری مردم، تصفیه قومی و کشتارهای دسته‌جمعی ملیتهای غیر پشتون، کشت و ترافیک مواد مخدر و تربیت تروریستهای بین‌المللی ... دست همه فاشیستهای جهان را از پشت بسته‌اند.

طالبان هم‌اکنون با همه گروه‌های تروریست و بنیادگرای اسلامی در آسیای مرکزی روابط تنگاتنگ دارند. طالبانیسم برای آنها الهام‌بخش است. شورشیان اسلامی از ازبکستان تا قرقیزستان، از چچن تا سنکیان، از کشمیر تا ... در ساحات قلمرو طالبان مراکز آموزش نظامی و دهشت‌افکنی دارند و از حمایت طالبان برخوردارند.

شورای امنیت بارها طی فیصله‌نامه‌هایی طالبان را محکوم نموده است. علیه آنها تعزیرات اقتصادی وضع نموده است و از آنها خواسته است که پناه دادن به دهشت‌افکنان را قطع نمایند، به تبعیض علیه زنان و زرع مواد مخدر، جنگ و کشتار مردم بیگناه پایان دهند و به ایجاد حکومت با اشتراک همه ملیتهای افغانستان، حکومت باقاعده وسیع موافقت کنند. اما برعکس طالبان بحیث نیروی مزدور حلقات استخباراتی ـ نظامی پاکستان با پیش‌گرفتن سیاست آپارتاید و تفوق طلبی یک ملیت بر سایر ملیت‌ها عملا وحدت ملی و اقتدار ملی را در افغانستان نابود کردند و مسئول دامن‌زدن آتش نفاق ملی، زبانی و مذهبی هستند و تنها در یکماه اخیر تنها در شهرک یکاولنک مربوط استان بامیان نزدیک ۴۰۰ انسان بیگناه اهل تشیع را بجرم ملیت، مذهب و زبان‌شان بطور وحشیانه به قتل رساندند. بدین‌ترتیب طالبان نه تنها افغانستان را بلکه منطقه را بطرف یک فاجعه میرانند. طالبان اصلا افغانستان را بیک زندان وحشتناک قبل از همه برای ملتهای غیر پشتون که در مجموعه اکثریت مردم افغانستان را تشکیل می‌دهند، تبدیل نمودند.

تفوق‌طلبی و زورگویی طالبان، حضور باندهای دهشت‌افکن و مواد مخدر و مداخله خارجی در افغانستان و عامل ادامه جنگ و پایه‌های اساسی بحران در منطقه می‌باشد.

طالبان در پی نابودکردن تمدن و فرهنگ باستان افغانستان که مسلماً جزیی از تمدن و فرهنگ بشریت است، می‌باشند. آنها می‌خواهند هویت ملی و افتخارات تاریخی مردم را بزدایند. وقتیکه طالبان کابل را اشغال نمودند، برگزاری جشن سنتی نوروز را غیر اسلامی و ممنوع اعلام داشتند. مگر مردم آنرا مخفیانه تجلیل کردند و گرامی داشتند. اما وسائل اطلاعات جمعی افشا کردند که طالبان فرهنگ‌سوز سر چندین تاجیک را بریدند.

روزنامه لوموند مورخ ۳۱ جولای ۱۹۹۷ تحت عنوان انهدام و تاراج موزه ملی کابل گزارشی مستند را به نشر رسانده است و در آن تاکید می‌نماید که نصرالله بابر وزیر کشور در کابینه بی‌نظیر بوتو و یکی از گردانندگان اصلی طالبان سهم خود را از این غارت برده است. طالبان بخشی از آثار تاریخی افغانستان را در پاکستان بفروش رسانده‌اند.

طالبان بطور منظم و سیستماتیک و پیگیر در پی از بین بردن فرهنگ و زبان فارسی یعنی زبان اکثریت مردم افغانستان‌اند و در این راستا این لشگر جاهل کتابهای چاپی و دستنویسهای فارسی را به آتش می‌کشند. بر اساس یکی از اعتراضات یونسکو طالبان دو سال قبل، بعد از آنکه شهرک بلخمری را در شمال افغانستان اشغال نمودند، ۵۵۰۰۰ جلد کتابهای چاپی و دستنویسهای فارسی را در کتابخانه ناصر خسرو به آتش کشیدند.

کارنامه سیاه طالبان بسیار طویل است، «فتوای» ضد فرهنگی طالبان نه فتوای دینی بلکه یک برنامه سیاسی است. طالبان آثار باستانی افغانستان را گروگان گرفتند و مجسمه‌های بودا در نوع خود بلندترین گروگانهای جهان‌اند و بر اساس برخی گزارش‌ها ملیشیای طالبان کار تخریب مجسمه‌های بودا را در بامیان آغاز نمودند، وکیل احمد وزیر خارجه طالبان بعد از ملاقات با فرستاده یونسکو در کابل طی مصاحبه‌ای با بی.بی.سی به تاریخ چهارم مارس گفت: تخریب مجسمه‌ها یک مسئله داخلی افغانستان است و ملا عمر رهبر طالبان به خبرگزاری افغان گفت: ما سنگهای کشور خود را می‌شکنیم. آنها می‌خواهند با این عمل جنایتکارانه خویش را در مجامع جهانی طرح نمایند و از کشورهای جهان باج بستانند و در بهای آن به جنایات ضد فرهنگی و ضد بشری خویش ادامه بدهند.

در عقب پرده دستهای حلقات پاکستانی، حامی اصلی طالبان قرار دارد و می‌خواهند از یک طرف مردم افغانستان را بی‌فرهنگ و فاقد دانش و بینش سیاسی به جهان معرفی نمایند و از جانب دیگر به مجامع جهانی تلقین نمایند که پاکستان قیم افغانستان است، کلید حل مسائل افغانستان در دست پاکستان است. هرکشوری، هر نهادی جهانی با شمول سازمان ملل می‌خواهد با مردم افغانستان مذاکره نماید باید از دروازه اسلام‌آباد وارد گردد و برای پاکستان که سخت در انزای سیاسی قرار دارد باج بپردازد. در واقعیت امر دولت پاکستان بمثابه ایجاد کننده و حامی طالبان از همه اعمال طالبان در برابر مردم افغانستان، جهان و تاریخ پاسخگو و مسئول است. ▣

انتخابات ایران یک خاتمی کارآمد را می‌طلبد!

مصطفی مدنی

چهارسال تدبیر خاتمی، همه، گفتار بود. سخن البته نیم‌عمل است. ولی جامعه هنر گفتار را اگر به عمل نیامیزد و مشکلی را از زندگی مردم حل نکند، به فالی نمی‌گیرند. این خود امروز به «مشکل» بزرگ خاتمی بدل گشته است. فقط تفسیرگران تاریخ و آنان که به وارسی ادواری تحولات دست می‌زنند، مقام سخن را در جایگاه ویژه‌اش می‌سنجند. برای مردم نیز تفاوت می‌کند مابین آنها که توی چشمشان نگاه می‌کنند و می‌گویند شما حق ندارید با کسانی که تاکیدشان مدام بر حکومت مردم است ولی نه رئیس قوهٔ مجریه با تاریخ تعریف می‌شود و نه مردم عمر صدساله دارند، انسان در روز و ماه و سال زندگی می‌کند و مطالباتش نیازهای جاری زندگی است.

مخالفین سرسخت خاتمی در حکومت نیز قبای خود را به همین قانون آویخته‌اند و تمامی سعی خود را در راهی به کار گرفته‌اند که سخنان او را سنگ کنند و وعده‌هایش را از اعتبار بیاندازد. شاید در یک دوران آرامش و برای جامعه‌ای با روال عادی خاتمی چه بسا رئیس جمهو مطلوبی می‌توانست باشد. ولی برای جامعه‌ای بحران‌زده که بیست سال به چاه سقوط افکنده شده، استبداد فرمان‌گستر است و فقر اکثریت جامعه را می‌بلعد، در وضعیتی که هر ۹ روزش یک بحران‌آفرینی فرساینده برای او بپا می‌شود، خاتمی با اختیارات قانونی که داشت ثابت کرد که نتوانست از نیروی دوم خرداد برای مقابله با این بحران سود برد. نشان داد رئیس جمهور کارآمدی نتوانسته است باشد. او در این چهار سال شرایط طلائی زیادی را در اجرای وعده‌ها و تحقق باورهای خویش از دست داد.

سرانجام این روال از پیش روشن است. در انتخابات آتی رویکرد جامعه به سوی او هم‌چون دوم خرداد نخواهد بود. در بهترین حالت اگر با تفوق نسبی بر جناح مقابل چیره شود برای او شکست سنگین و برای جنبش اصلاحات چالش بزرگی را در پی خواهد داشت.

خارج از ذهن نمی‌تواند باشد که «عبور از خاتمی» با چنین پیش‌فرضی از جانب بعضی از اصلاح‌طلبان درون حکومت مطرح گشت. من تصور می‌کنم بهترین راه تداوم دوم خرداد در همین «عبور» خلاصه می‌شود. من بر این ضرورت به مثابهٔ یک امر رهبردی در بحث قبلی نشریهٔ کار تاکید نمودم. موضوع سئوال امروز شما اجازه می‌دهد این بحث را در زمینه‌های روشن و در آرایش سیاسی مشخص کنونی توضیح بدهم.

۱ـ صحنهٔ سیاسی کشور در انتخابات آینده

تا پیش از دوم خرداد صحنه‌گردان انتخابات فقط حکومت بود. آنگونه که در دو انتخابات پیشین مشاهده کردیم، از این پس مردم نیز به عنوان یک نیروی تعیین‌کننده به انتخابات جمهوری اسلامی گره خورده‌اند. ورود مردم به صحنهٔ انتخابات تعادل حکومت را در هم ریخت و تضاد ذاتی این حکومت مابین جمهوری‌بودن یا دینی‌بودن را بر آن آشکار کرد. عرصهٔ انتخابات آتی با سه نیروی عمده روبرو خواهد گشت: یکی مردم بدون هیچ نوع سازماندهی سیاسی و دو دیگر دو جریان درون حکومت، هر سه نیرو دارای خواسته‌های معینی هستند و فعلیت‌های متناسب با این خواسته‌ها را به نمایش می‌گذارند.

الف ـ خواست مردم در وجه آن بر عقب‌نشاندن استبداد مذهبی، کسب آزادی و بهبود وضعیت اقتصادی متمرکز است. اکثریت مردم خواستار جمهوری هستند که در آن دین و ملحقات دینی دخالت نداشته باشد. فعلیت مردم نیز برخلاف آنها که تصور می‌کنند اقدامات قانونی به بن‌بست رسیده و باید سوت پایان انتخابات را کشید، همچنان معطوف به انتخابات و در قلمرو مبارزات قانونی است. من همین‌جا به این مسئله اشاره کنم که چنین نحوهٔ ارزیابی و رواج دادن این اندیشه که از «انتخابات کاری ساخته نیست»، اگر انقلاب را دامن نزند که نمی‌زند، در خدمت سیاست جناح راست حکومت، یعنی طرف‌داران ولایت مطلقه قرار خواهد گرفت. خواست این جریان چیست و چگونه سازمان می‌یابد؟

ب ـ مطالبهٔ جناح راست و نگاه آن به انتخابات نیز همانند خواست مردم کاملا روشن و واضح است. خواست این جناح نقطهٔ مقابل مردم یعنی پایدارنمودن ساخت مذهبی حکومت و باطل‌کردن مهر جمهوری است. راه و روش جناح راست یعنی مافیای قدرت، همچنان دنبال‌کردن سیاست مشت آهنین و مسدودنمودن هرگونه روزنهٔ اصلاحات است. در میان نیروهای جناح راست هر اختلافی که نسبت به شکل و روش حکومت وجود داشته باشد، اما عمدتا بر سر اعمال سیاست سرکوب و ممانعت سرسخت در برابر اصلاحات متحد هستند و با قاطعیت تا آنجا که بشود قانونی و اگر نه، به شیوهٔ غیرقانونی پیش می‌روند.

هدف سیاسی مقدم این جناح قبل از هرچیز پایان‌دادن به «غائلهٔ» دوم خرداد، پس‌راندن مردم به شرایط قبل از آن و مایوس‌کردن آنان نسبت به هرگونه انتخابات است. جناح راست در برابر مردم و رای آنان خود را شکست‌خوردهٔ قطعی می‌داند و مطلقا یارای ایستادگی ندارد. برای جناح راست این خاتمی و یاران دوم خردادی او نیستند که معضلند بلکه مردم و هجوم آنها به صندوق‌های انتخاباتی است که نفس را در سینه‌هاشان حبس می‌کند.

کابوس این شکست را باید از زبان آقای ناطق‌نوری دوباره و سه‌باره شنید:

«شب انتخابات بر من مسلم و قطعی شده بود که رای نمی‌آورم و خواب دیدم در یک دریای پرتلاطمی سوار یک قایق هستم که کف ندارد، همین‌طور روی آب طوفانی معلق هستم، تنهای تنها، هرچه نگاه می‌کنم بلکه محافظ‌هایم را ببینم هیچی و هیچ‌کس نیست!».

آرامش این دریای طوفانی برای جناح راست هیچ چیز نیست جز روی‌تافتن مردم از شرکت در انتخابات. تمامی تاکتیک‌های چهارسالهٔ این جناح چنین هدفی را دنبال می‌کرده است و امروز در آستانهٔ انتخابات ریاست جمهوری این نیروی شکست‌خورده با ترفندهائی که چیده است، امید رهائی از این «کابوس» را در دل می‌پرورد. ائتلاف جناح راست در انتخابات ریاست جمهوری ترکیبی است از رهبر، هیئت موتلفهٔ اسلامی و هاشمی رفسنجانی که در صورت ادامهٔ وضعیت موجود به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری برای مهار «طوفان» معرفی خواهد گشت.

سناریوی هاشمی فقط با خلع‌یدنمودن وزارت کشور از مسئولیت ادارهٔ انتخابات و تسلط نیروهای این جناح بر ستاد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و در صورت دست‌بردن در صندوق‌های رای می‌تواند متحقق شود. امری که آقای مصطفی تاج‌زاده به‌خاطر مقابله با آن امروز «تاوان» پس می‌دهد!

ج ـ دوم خردادی‌ها در صحنه! در دوم خرداد ۷۶ آقای خاتمی برای مردم شناخته شده نبود. این عدم شناخت هم‌به خاتمی و هم به خود مردم کمک کرد تا از هم‌آوائی او با خویش جنبشی بسازند! شناخت از چهارسال کشورداری خاتمی این شانس را هم از آقای خاتمی و هم از مردم گرفته است.

من آرزو می‌کنم خاتمی کاندیدای انتخابات شود و بیش از ۲۰ میلیون رای بیاورد. جنبش اصلاحات قطعا یک گام اساسی به‌جلو خواهد گذاشت. چرا که چهار سال تجربه در سال‌های بحرانی همراه با قدرت رای بالای مردم زمینهٔ عبور خاتمی از خود خاتمی خواهد گشت و اسباب تبلور گفتار به‌کردار گرد خواهد آمد.

این، اما فقط یک رویا است. اعتراض به بااختیار و «بی‌اختیار»بودن رئیس جمهور هیچ جنبش وسیعی را به پشتیبانی او برنمی‌انگیزد. انتقال از خود او نیز دیگر در این سه ماه کارساز نمی‌تواند باشد. خاتمی تنها در مقابلهٔ علنی با روش‌های غیرقانونی و مستبدانهٔ رهبر می‌تواند افکار عمومی را متوجه خود سازد و این اگر دیروز و در پرتو بیست میلیون رای آسان می‌بود، امروز نه فقط ساده نیست، بلکه محتاج ازخودگذشتگی بزرگی هم هست و در باور تردید به‌دست نمی‌آید! در مقایسه با مردم که قاطعانه جمهوریت می‌طلبند و جناح راست که در پایدار نگه‌داشتن ستون شکستهٔ ولایت مصمم است این فقط خاتمی و دوم خردادی‌ها هستند که مردد و سردرگمند. هم دل به جمهوری سپرده‌اند و هم از حکومت دینی و ولایت دل نمی‌کنند. سرچشمهٔ همهٔ تردیدها و تزلزل‌هااینجا است!

این بدان مفهوم نیست که من با سیاست «آرامش فعال» رئیس جمهور مخالف بوده باشم. او به عنوان یک رئیس جمهور قانونی صدبار حق داشت با تظاهرات ۱۸ تیر دانشجوئی که به‌هر دلیل به شورش انجامید، همگام نشود ولی هزاربار اشتباه کرد که بر تبرئهٔ جنایت‌کاران کوی دانشگاه چشم فروبست. او به‌عنوان رئیس قوهٔ مجریه هزاربار ضعف نشان داد که در برابر دستگیری‌های غیرقانونی و به‌تعطیل کشاندن غیرقانونی مطبوعات فقط با نق‌ای گذشت. قانون اساسی جمهوری اسلامی بسیار ارتجاعی و سراسر متناقض است. ولی کجای همین قانون اساسی دست رئیس قوهٔ مجریه را در دفاع از ابراز عقیده و آزادی بیان شهروندان بسته است؟ من «بی‌اختیارم» فقط بهانه‌ای است برای این عدم ایستادگی. مگر قانون اساسی گفته بود رئیس جمهور می‌تواند کمیسیون رسیدگی برای قتل فروهرها و مختاری‌ها تشکیل دهد که امروز مانع ایشان شده است، که می‌بیند دزدهای سرگردنه برادران رفیق‌دوست و ضاربین محکوم‌شدهٔ آقای حجاریان آزادانه در خیابان‌ها می‌گردند، ولی دم نمی‌زند. اینها مقدمات اولیه و الفبای «امنیت» مملکت است که آقای رئیس جمهور مسئول «شورای» آن هم هست.

آقای خاتمی صدبار درست گفت که هاشمی رفسنجانی را شناسنامهٔ جمهوری اسلامی خطاب کند ولی هزاربار اشتباه می‌کند اگر تصور کند امثال گنجی و باقی و زیدآبادی، هاشمی را در منظر مردم منزوی کرده‌اند.

هاشمی را قتل‌های زنجیره‌ای، فساد مالی و کشتار زندانیان سیاسی مترود جامعه کرد.

هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود که بدون ایستادگی اولیهٔ خاتمی، سعید امامی امروز وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی بود. متاسفانه ولی آرامش فعال آقای خاتمی از فردای قتل فجیع فروهرها فروکش یافت و به آرامش منفعل تنزل پیداکرد.

نتیجه این‌که امروز با توجه به روحیات جامعه کمتر می‌شود تردید کرد که خاتمی در صورت شرکت در انتخابات اگر توسط شورای نگهبان «پاک‌سازی» نشود و اگر کنترل صندوق‌های رای به‌دست هاشمی رفسنجانی نیافتد، در بهترین حالت با آرائی به‌مراتب کمتر از بیست میلیون برگزیده خواهد گشت. و این از خاتمی شخصیتی به‌مراتب ضعیف‌تر از آنچه امروز هست خواهد ساخت. نتیجه هرچه باشد، ارابهٔ خودجوش جنبش اصلاحات اگرچه از حرکت باز نمی‌ایستد ولی با افت و خیزهای ناشناخته‌ای روبرو می‌گردد که در جو سیاسی امروز ایران قابل پیش‌بینی نیست.

دوم خرداد اما فقط به خاتمی ختم نمی‌شود. اصلاح‌طلبان دولتی را افکار و سلیقه‌های مختلفی از یک‌دیگر تفکیک می‌کند که تفوق هرکدام هدایت‌گر مسیری متفاوت‌اند. پیشرفت کار مستلزم این است که میدان عمل این سلیقه‌ها با قهرمان ساختن از خاتمی مسدود نشود. من هنوز سخت می‌توانم بپذیرم که سکوت رادیکال‌ترهای مجلس ششم در برابر حکم رهبر وقتی در رابطه با قانون مطبوعات پا روی قانون گذاشت، با پادرمیانی خاتمی صورت نگرفته باشد. همان‌طور که نباید خوش‌خیال بود مخالفت خاتمی با لایحهٔ لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان که اوایل کار دولت او توسط عبدالله نوری تهیه شده بود، پرهیز از شتاب‌زدگی تلقی شود. خاتمی از این نوع استصواب آیا صواب نمی‌برد؟ همان روزها آیا رقابت با امثال آقای سحابی برای خاتمی پرمخاطره نمی‌توانست باشد؟ به نظر من می‌توانست باشد و امروز به‌مراتب بیشتر هم هست.

به دیگر سخن، اگر برآنیم تا به قول ایشان «قهرمانی به مردم بازگردد»، پس نگران نباشیم که مردم از کسی که قادر به اجرای وعده‌هایش نبوده است، روی برتاباند. هم به نفع خاتمی و هم جنبش اصلاحات است که او از کاندیداتوری دست بشوید و خود را به موج شکست نسپارد. هم‌چنین اگر معتقد باشیم که قهرمانی باید به مردم بازگردد، نمی‌توانیم در عین حال بر این اعتقاد بمانیم که این بازگشت تنها با خاتمی میسر خواهد گشت.

اگر فکر اصلاحات در ساختار سیاسی حکومت جدی است، به نفع این اصلاحات است که خاتمی نه شکست‌خورده بلکه پیروز این عرصه را ترک کند. شکی نباید داشت که هر کاندیدای دیگر دوم خردادی هرکس که باشد در شرایطی که راست‌ها امکان تقلب در انتخابات را نداشته باشند بر کاندیدای جناح راست چیره خواهد گشت. میزان و تفاوت رای در این چیرگی را نحوهٔ برخورد هر کاندیدا نسبت به گذشتهٔ این چهار سال معین خواهد کرد. تفاوت این‌جاست که یک دوم خردادی به‌غیر از خاتمی با فرض دوازده یا سیزده میلیون رای پیروز تلقی می‌شود اما خاتمی باکمتر از بیست میلیون شکست‌خورده به‌حساب خواهد آمد.

۲ـ سیاست پیشنهادی در برابر انتخابات!

در بارهٔ سیاست نیروهای ترقی‌خواه نسبت به انتخابات اگر صدبار هم بگوئیم باز کم گفته‌ایم که شرکت بی‌قید و شرط فقط در یک انتخابات دمکراتیک میسر است. در انتخاباتی که حق آزادانهٔ هر شهروند برای انتخاب‌کردن و انتخاب شدن به‌رسمیت شناخته شده باشد. اما در دایرهٔ تنگی که جمهوری اسلامی از انتخابات کشیده است، انتخاب شدن فقط حق انحصاری خودی‌هاست. هم‌چنانکه انتخاب کردن ما نیز، در این معادلهٔ یک‌طرفه، حق انتخاب کردن نیست. اینجا جامعه باید بیاندیشد که از میان این دایرهٔ محدود، از شمار خودی‌های از آب‌گذشته، روی چه کسی بگذارد که زندگی را برایش اگر راحت‌تر نمی‌کند، لااقل سخت‌تر از امروز نشود.

تصمیم‌گیری در چنین انتخابی بس دشوارتر از اتخاذ سیاست در یک انتخابات دمکراتیک خواهد بود. اینجا جامعه باید یک‌پارچه سیاسی باشد که ایران هست!

از دیگر ویژگی‌های شرایط بحرانی، یکی تغییرات سریع و غیرمترقبه است. بنابراین انگشت گذاشتن روی سیاستی از پیش و قبل از آنکه وضعیت روشنی رخ نموده باشد، عقلانی نخواهد بود. مگر اینکه با طرح سیاست‌های متکی بر پیش‌فرض‌های مختلف، تعمق بیشتر روی آنها را مدنظر داشته باشیم. با این حساب شرایط انتخابات را به‌صورت‌های فرضی زیر می‌شود خلاصه کرد:

الف ـ تحقق ترفندهای جناح راست، دراختیار گرفتن وظائف وزارت کشور در پیشبرد امر انتخابات، و کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی.

این حالت در روال جاری و همانگونه که گفتم چنانچه وضعیت غیرمترقبه‌ای رخ ندهد، از همه محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد. روشن باید باشد که کاندیدای دوم خردادی‌ها چه خاتمی باشد و چه دیگری، در مصاف یک تقلب قطعا شکست خواهند خورد. و صحنهٔ سیاسی را به‌الزام می‌باید ترک کنند. بعد از آن، مجلس را اگر به‌توپ نبندند، یا مطیع باید بشود یا انحلال آن را اعلام می‌کنند.

چنین انتخاباتی را مردم قطعا می‌باید تحریم کنند و می‌کنند. اصلاح‌طلبان حکومتی نیز با نحوهٔ برخورد خویش، سرنوشت آینده‌شان را رقم می‌زنند. طبیعی است نحوهٔ برخورد آنها اگر به‌شیوهٔ برخورد با انتخابات مجلس خبرگان باشد، در حکم مرگ است و اگر به تحریم چنین انتخاباتی دست بزنند، زمینهٔ پیروزی آینده را فراهم می‌کنند.

ب ـ کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی یا مهدی کروبی در برابر خاتمی و با کنترل انتخابات به‌دست وزارت کشور. این حالت بسیار بعید به‌نظر می‌رسد. چرا که از پیش روشن است، در چنین انتخاباتی مردم در ابعاد وسیع شرکت خواهند جست و هاشمی رفسنجانی و امثال او را برای همیشه از صحنهٔ سیاست ایران حذف خواهند نمود. در این حالت بهترین سیاست دعوت همگانی نیروهای آزادی‌خواه از شرکت وسیع مردم در انتخابات باید باشد.

ج ـ برگزاری انتخابات با کاندیداتوری فقط خاتمی و به‌مثابهٔ کاندیدای هر دو جناح حکومت.

چنین حالتی نقطهٔ پایان عمر سیاسی خاتمی خواهد بود و با یک نیمه‌تحریم جامعه روبرو خواهد گشت. سیاست درست در این حالت شاید تشویق این روحیهٔ جامعه و عدم دخالت مردم در چنین انتخاباتی است. همهٔ ثقل دوم‌خرداد این بود که نشان داد، مردم دیگر بازیچهٔ دست حکومت نیستند. چنین سازشی، تلاش بیهوده برای بازگشت‌دادن جامعه به گذشته‌ای است که فرسنگها از آن فاصله گرفته است.

د ـ انصراف خاتمی از کاندیداتوری، و برگزاری انتخابات با شرکت کاندیداهای دیگر از هر دو جناح حکومت. اینجا نیز اینکه برگزار کنندهٔ انتخابات کدام‌یک باشند، نقش تعیین‌کننده در شرکت مردم در انتخابات خواهد داشت. سیاست درست در یک سمت تحریم است و در سمت دیگر اگر کنترل انتخابات با وزارت کشور خاتمی باشد، راه اصلاحات شرکت هرچه وسیع‌تر مردم در انتخابات را می‌طلبد.

مهم در تمامی این حالات توجه به نقش مردم در انتخابات و به‌میدان آمدن نیروئی است که با جامعه، حتی در حداقل مطالبات آن همزبانی و همگامی داشته باشد. در میان اپوزیسیون چپ متاسفانه بسیاری از ما سیاست را یا در رابطه با فقط نقش مردم و یا رسالت اصلاح‌طلبان خلاصه می‌کنم. این هر دو ساده کردن، اتخاذ تاکتیک‌ها را یا به انقلاب مردم ارتقا می‌بخشد و یا به شعبدهٔ سیاست‌مداران تنزل می‌دهد. نتیجه هرچه هست دوری از واقعیت زندگی است.

در رابطه با مطلق‌کردن نقش مردم در تحولات اصلاحی و موعظهٔ انقلاب، بی‌نتیجه گی بیست سال پاکوبیدن بر تاکتیک سرنگونی و انفعال تدریجی، خود درس خوبی باید باشد. خلاصه کردن همهٔ سیاست به نقش بالائی‌ها اما از دامن‌زدن به انفعال تا بی‌مغزکردن جامعه فرا می‌رود. نمونهٔ نگاه بسیاری از دوستان در حسرت گسست بند اخوت میان آقای هاشمی رفسنجانی و دوم خردادی‌هاست. این می‌تواند ارزیابی غلطی نباشد که با وجود هاشمی در مجلس ششم، کار سرکوب «حسینی» جناح راست و قلع و قمع مطبوعات، شاید به این مرز جنون نمی‌رسید ولی اتخاذ سیاست از این مبنا، راه به کجا می‌برد؟ اپوزیسیون آزادی‌خواه آیا فردای ایران را نیز نباید ببیند؟ آیا از مردم باید خواهش کند، برای کاستن خشم مافیای اقتصادی ایران، اشتهای قدرت و ثروت‌اش را سیراب کنند و دست رد بر سینهٔ امثال آقای هاشمی نگذارند؟

تجزیه و تحلیل بند و بست در بالا و اینکه پیمان چه کسی با چه فردی، نیروی کدام‌یک را قوی‌تر یا ضعیف‌تر می‌کند را به خود آنها بسپاریم، بر سیاست نیروهای چپ و آزادی‌خواه، منافع مردم و جامعه ناظر می‌تواند باشد. ▣

طرح بحث پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

انتخابات ریاست جمهوری صحنه سیاسی کشور رادر ماه‌های آتی رقم زده در تحولات سیاسی کشور و در روند اصلاحات موثر خواهد افتاد.

از هم‌اکنون چالش سختی بین اصلاح‌طلبان و نیروهای مخالف اصلاحات حول انتخابات آغاز شده است. به نظر می‌رسد هر دو طرف می‌خواهند با تمام قوا وارد میدان شوند و انتخابات را به یک امر سرنوشت‌ساز در مبارزه جاری فراروبانند.

از این رو ارزیابی دقیق از آرایش قوا و اتخاذ سیاست روشن و سنجیده برای نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب از اهمیت زیادی برخوردار است. نشریه کار در این ارتباط دو سئوال زیر با برخی از صاحبنظران در میان گذاشته است:

۱ – شما صحنه سیاسی کشور را در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری چگونه می‌بینید؟

۲ – شما چه سیاستی را برای نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب کشور تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری پیشنهاد می‌کنید؟

* * *

در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطروحه دو مقاله درج شده است.

www.iran-archive.com

گردوی سخت اصلاحات

بهرام موهی

پاسخ به پرسش‌های نشریهٔ «کار» برای من کار ساده‌ای نیست. بویژه در زمینهٔ توصیهٔ سیاست معینی به نیروهای اصلاح‌طلب و آزادیخواه کشور، با توجه به چنبرهٔ مشکلاتی که روند اصلاحات در آن گرفتار آمده است، راه‌حل روشنی به نظرم نمی‌رسد. با نگاهی به صحنهٔ سیاسی کشور و بازیگران اصلی آن، می‌توان دریافت که جامعهٔ ایران دچار یک بحران سیاسی جدی و آبستن دگرگونی‌هائی با پیامدهای نامعلوم است. مشخصهٔ این بحران، حاکمیت دوگانه‌ای است که بخش نیرومندتر و سازمان‌یافته‌تر آن، خواهان بازگشت به حال و هوای پیش از دوم خرداد و در بدترین حالت حفظ وضعیت موجود است و با چنگ و دندان از منافع و امتیازات بی‌شمار و انحصاری خود پاسداری می‌کنند. بخش دیگر حاکمیت که به بن‌بست نظام جمهوری اسلامی پی برده و در پی اصلاحات و ایجاد تغییرات ساختاری در آن است، چه از نظر توان اجرائی و درجهٔ سازمان‌یافتگی و یکپارچگی و چه از منظر بینش سیاسی ـ فرهنگی، دچار ضعف‌ها و کمبودهای جدی است. اما سمت و سوی اصلی مبارزهٔ سیاسی این بخش از حاکمیت با سمت و سوی پیکار عمومی مردم ایران در راستای آزادی و مردم‌سالاری همخوانی دارد و از همین رو هنوز از پشتیبانی وسیعی در میان اقشار مختلف جامعهٔ ایران برخوردار است.

باید توجه داشت که جامعهٔ ایران پس از رویداد دوم خرداد دچار دگرگونی‌های زیادی شده است. بازترشدن فضای سیاسی، به ویژه در یکی دو سال اول بعد از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، در افزایش سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ایران موثر بوده است. مطبوعات مترقی و اصلاح‌طلب که متاسفانه امروز صدای اکثریت قریب به اتفاق آنها خاموش شده است، نقش تعیین‌کننده‌ای در این روند بر عهده داشته‌اند. اما اکنون مدتی است که نیروهای واپس‌گرا تعرض گسترده‌ای را برای بازپس گرفتن دستاوردهای دوم خرداد آغاز کرده‌اند. این نیروها همهٔ امکانات مادی و معنوی و اقتدار مذهبی خود را به کار انداخته‌اند تا روند اصلاحات را ترمز کنند و به دلیل تسلط بر اهرم‌های اصلی حکومت و برخورداری از توان مالی بالا و سازماندهی خوب تا حدودی نیز موفق شده‌اند که نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی را به مواضع تدافعی و منفعلانه سوق دهند.

اما فعل و انفعالات در صفوف نیروهای حاکم تنها یک طرف قضیه است، طرف دیگر جامعه‌ای است که در نتیجهٔ فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در حال انفجار است. جان مردم از ظلم و خودسری، اجحاف و زورگوئی، تعصب و قشری‌گری و نیز فشارهای غیرقابل تحمل اقتصادی به‌لب رسیده است و صدای اعتراض آنها از هر سو بلند است. وضعیت جامعه آنچنان بحرانی است که حتی بخش قابل توجهی از نیروهای اقتدارگرای مذهبی به لزوم اصلاحات برای جلوگیری از انفجار اجتماعی پی برده‌اند. البته درک این نیروها از اصلاحات احتمالا همان سیاست تعدیل اقتصادی منهای توسعهٔ سیاسی است، که در دورهٔ ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی آزموده شد و نتایج آن نیز در مقابل ما قرار دارد. از همین‌رو آنان موضوع «اصلاحات اسلامی» را به میان کشیده‌اند تا هم شعار اصلاحات دولت خاتمی را به‌نفع خود مصادره کنند، هم خود را نگران مشکلات و دغدغه‌های مردم جا بزنند.

بطور خلاصه می‌توان گفت، روندی که با دوم خرداد و در پی گیجی و سر درگمی اولیهٔ نیروهای شکست‌خورده در آن آغاز شده بود، در مسیر حرکت خود گام‌های نخستین را با شتاب بیشتری برداشت و به تدریج با ضدحملهٔ برنامه‌ریزی‌شدهٔ نیروهای واپس‌گرای مخالف اصلاحات از سرعت و پویائی آن کاسته شد. البته در جامعه‌ای چون ایران که در برزخ گذار از سنت به تجدد دست و پا می‌زند دارای سنن دیرپای استبداد شرقی است و از نبود فرهنگ سیاسی دمکراتیک رنج می‌برد. و در آن خصوصا نیروهای واپس‌گرا و ارتجاعی از قدرت و سازمان‌یافتگی فوق‌العاده‌ای برخوردارند، روند توسعهٔ سیاسی قادر هم نیست در جادهٔ صاف و بی‌دست‌انداز به‌پیش تازد. هرچیز غیر از این به معجزه‌ای می‌ماند که نمی‌توان امیدی به وقوع آن بست. علاوه بر آن، معضلات متعدد دیگری چون محدودیت‌های بینشی نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی و «تابوها و مقدساتی» که این نیروها به آنها پای‌بندند و به‌ویژه موانعی که قانون اساسی در مقابل آنها قرار می‌دهد، از یک طرف و ضعف جدی اپوزیسیون اصلاح‌طلب و آزادیخواه تاثیرگذار از طرف دیگر، مزید بر علت است.

با چنین اوضاع و احوالی است که ما به استقبال انتخابات ریاست جمهوری می‌رویم. اینک با توجه به واقعیت‌هائی که در بالا به آن اشاره شد، باید پرسید که از این انتخابات چه انتظاراتی می‌توان و باید داشت؟ قدر مسلم این است که استراتژی مرحله‌ای اصلاح‌طلبان دوم خردادی یعنی «فشار از پائین، چانه‌زنی از بالا» در عمل کارائی خود را از دست داده است. سیاست «فشار از پائین» مستلزم سازماندهی و تشکل مردم و استفادهٔ برنامه‌ریزی شده از قدرت حضور آنان در صحنهٔ سیاسی و ارائهٔ برنامه‌ای روشن برای اصلاحات است که اصلاح‌طلبان در هر دو زمینه موفقیت چندانی نداشته‌اند. لذا استراتژی یاد شده صرفا به تلاش‌هائی در چارچوب «چانه‌زنی از بالا» محدود شده است. بنابراین اصلاح‌طلبان به عوض اینکه با اتکا به نیروی مردم و از پائین به مخالفان اصلاحات فشار وارد آورند، خود از یک طرف تحت فشار همه‌جانبهٔ اقتدارگرایان مذهبی و از طرف دیگر تحت فشار مردم قرار دارند که تحقق شعارهای دوم خرداد را می‌طلبند. باید توجه داشت که اصلاح‌طلبان حکومتی با پیروزی در انتخابات مجلس ششم در واقع آخرین سنگر انتخابی را بر طبق قانون اساسی موجود و با تکیه بر رای مردم از دست اقتدارگرایان مذهبی خارج ساخته‌اند و نهاد انتخابی دیگری باقی نمانده است، سایر نهادهای حکومتی همه انتصابی‌اند و با هزاران تسمهٔ مرئی و نامرئی به «بیت رهبری» وصل می‌شوند و طبق قانون اساسی از دسترس اصلاح‌طلبان دورند. به‌این ترتیب می‌توان گفت که وجه جمهوریت قانون اساسی کاملا از قوه به فعل در آمده است اما دشواری‌های کنونی درست در شرایط چنین آرایش قوائی شکل گرفته‌اند. لذا با توجه به این واقعیت تدوین استراتژی مرحله‌ای تازه و یا تکمیل‌کننده‌ای برای دور بعدی مبارزات نیروهای دوم خردادی ضروری به‌نظر می‌آید.

اما یک چنین استراتژی چگونه به‌نظر خواهد رسید؟ روشن است که نیروهای واپس‌گرا عزم خود را برای سدکردن روند اصلاحات جزم کرده‌اند و در این زمینه موفقیت‌هائی هم داشته‌اند. آنان درکارزار انتخابات و در مقابلهٔ مستقیم با اصلاح‌طلبان کوچک‌ترین شانسی برای خود نمی‌بینند. هر کاندیدائی که از طرف آنان به میدان گسیل شود با شکستی به مراتب سنگین‌تر از چهار سال پیش ناطق‌نوری روبرو خواهد شد. لذا اقتدارگرایان به موازات ترمز اصلاحات بطور پرحوصله سیاست «استحالهٔ خاتمی» را تعقیب می‌کنند. آنان احتمالا ناچارند به ریاست جمهوری محمد خاتمی در دور بعد نیز تمکین کنند. اما در عین حال می‌کوشند خاتمی را به رهبر «اصلاحاتی» تبدیل کنند که مورد نظر آنان است. اقتدارگرایان تنها در صورتی حاضر به دادن امتیازهای تازه و عقب‌نشینی‌اند که به هر دلیل چرخشی تازه در تناسب قوای کنونی ایجاد شود و یا اینکه جنبش خودجوش اعتراضی مردم تکانهٔ نیرومندی در برهم زدن تعادل کنونی ایجاد کند. اگر آثار چنین تکانه‌ای هم در افق سیاسی ایران ظاهر شود پیامدهای آن ناروشن و در غباری از ابهام است و از هم‌اکنون نمی‌توان آن را به‌دقت پیش‌بینی کرد. با توجه به این امر ترسیم خطوط اصلی یک سیاست روشن در آستانهٔ انتخابات جدید ریاست جمهوری کار دشواری است. اما توجه به مشکلات و مسائل زیرین برای به دست آوردن تصویری روشن‌تر از وضعیت کنونی ضروری است.

۱ ـ اقتدارگرایان مذهبی که اهرم‌های اصلی قدرت را در دست دارند سدی در مقابل اصلاحات ایجاد کرده‌اند. آنها علاوه بر امکانات عظیم مالی، نظامی به حربهٔ دین نیز مجهزاند و به مشروعیت خود جنبهٔ آسمانی می‌بخشند. رشد رگه‌های خردگرایانه در صفوف این نیروها که بتواند آنان را به سوی رعایت قواعد بازی دمکراتیک سوق دهد، ناچیز و نامحسوس است. برعکس ضریب آمادگی آنان برای کاربرد خشونت در حل مسائل سیاسی بسیار بالا است و همچون شمشیر داموکلس بر فراز جامعهٔ ایران در حرکت است.

۲ ـ اصلاح‌طلبان حکومتی دارای محدودیت‌های قانونی و محذورات بینشی فراوانی هستند. در طیف نیروهای دوم خردادی گرایش‌های گوناگونی به‌چشم می‌خورد که درک و برداشت‌های متفاوتی از امر اصلاحات دارند. بخش قابل توجهی از آنان در گزینش میان «مصالح نظام» و «منافع مردم» به‌سرعت جانب اولی را می‌گیرند. اصلاح‌طلبان حکومتی حفظ وضع موجود و بدترنشدن اوضاع را قابل تحمل می‌دانند و شاید می‌پندارند که گذشت زمان به‌سود آنان است. آنان ناچارند برای جلوگیری از اقدامات ماجراجویانهٔ اقتدارگرایان به گام‌های بسیار کوچک و گاه سازش‌های غیراصولی تن دهند. با این حال تنها بخش کوچکی از مشکلات موجود دست‌پخت آنان است و احتمالا هر نیروی سیاسی دیگری نیز به‌جای آنان بود با توجه به تناسب قوای فعلی و موانع و دشواری‌های سیاسی و فرهنگی جامعهٔ ایران با مشکلات کم و بیش مشابهی روبرو می‌شد.

۳ ـ وضع نیروهای اصلاح‌طلب و آزادی‌خواه اپوزیسیون رضایت‌بخش نیست. بخش سازمان‌یافتهٔ این گرایش در داخل یعنی نیروی ملی مذهبی به دلیل «غیرخودی»بودن متحمل سخت‌ترین فشارهاست و امکان مانور چندانی ندارد. بخش غیرمتشکل آن به‌صورت نیروهای روشنفکری، دانشجوئی و غیره نیز زیر ضرب واپس‌گرایان قرار دارد و هر گونه حرکت تشکل‌طلبانهٔ آن به‌دقت تحت‌نظر ارگان‌های امنیتی است و با واکنش خشن آنها در نطفه خفه می‌شود. گرایش اصلاح‌طلبانهٔ اپوزیسیون در خارج از کشور ناتوان و بی‌تاثیر و دچار نوسانات جدی است. این نیرو که خود درگیر مشکلات بینشی فرهنگی و فاقد کارپایه‌ای روشن است حتی در سال‌های اخیر موفق نشده است چاره‌ای برای غلبه بر تشتت و پراکندگی خود بیابد. در عوض به‌طور منظم و از راه دور اصلاح‌طلبان حکومتی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و برای آنان نسخه می‌پیچد و خط مشی سیاسی تعیین می‌کند، سیاست‌هائی که البته فاقد پشتوانهٔ اجرائی هستند.

۴ ـ وضع جامعه به‌شدت بحرانی است. نارضایتی در میان مردم به اوج رسیده است، اما مردم در عین حال هنوز برای تغییر اوضاع موجود حاضر به هر نوع فداکاری و پذیرش هر هزینه‌ای نیستند. آنان از خشونت و خون‌ریزی بیزارند و به دگرگونی‌های آرام و تدریجی که صلح اجتماعی را به‌خطر نمی‌اندازد، تمایل دارند. با این حال مردم را نمی‌توان در مفاهیمی چون «اصلاح‌طلب» یا «انقلابی» و غیره تقسیم‌بندی کرد. مردم عادی در درجهٔ اول خواهان بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی خود هستند. صبر و حوصلهٔ آنان اما حد و اندازه‌ای دارد. در صورتی که به نیازهای عاجل مردم پاسخ داده نشود، به‌دلیل غیرمتشکل‌بودن آنان شاهد گسترش جنبش‌های اعتراضی توده‌واری خواهیم شد که خصلت ویرانگر آن غلبه خواهد داشت و تر و خشک را با هم خواهد سوزاند. تجربه نشان داده است سیاستی که در خیابان‌ها تعیین می‌شود غالبا خودستیز و غیرقابل محاسبه است.

۵ ـ فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعهٔ ایران فاقد گنجایش‌های واقعی کار اصلاح‌طلبانه است. نیروهای سیاسی عمدتا به تنگ‌حوصلگی انقلابی تمایل دارند. آنان احساساتی و خردگریزند و از ضعف بنیادهای فکری و دانش سیاسی برای تدوین سیاستی کارساز و عملی رنج می‌برند. اصلاح‌طلبان ایرانی با شور و احساسات به‌دنبال ایجاد جامعهٔ مدنی در ایران هستند. اما تحقق چنین پروژه‌ای مستلزم مسئولیت‌پذیری مدنی، انضباط مدنی، شهامت مدنی، آزادگی و فردیت مدنی،... و در یک کلام فرهنگی مدنی است که متاسفانه جامعهٔ ما در این گستره‌ها با ضعف‌ها و کمبودهای جدی روبرو است.

اینک با توجه به واقعیات برشمرده، می‌توان دریافت که چه مشکلات عظیم و لاینحلی در مقابل روند توسعهٔ سیاسی ایران و در مقابل اصلاح‌طلبان یعنی همهٔ کسانی که به یک انقلاب دیگر دل نبسته‌اند، قرار دارد. امر اصلاحات و توسعهٔ سیاسی در ایران را می‌توان به گردوی سختی تشبیه کرد که پیش از آن که زیر دندان بشکند، دندان‌های زیادی را خواهد شکست! به راستی با عنایت به چنین معضلاتی چگونه سیاستی را می‌توان به نیروهای اصلاح‌طلب و آزادی‌خواه کشور توصیه کرد؟ ▣

در یک دادگاه علنی من ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای را برملا می‌کنم

اکبر گنجی، روزنامه‌نگاری که هم اکنون در زندان اوین به سر می‌برد، نامه‌ای برای رئیس جمهوری ارسال کرد. وی در بخش‌هائی از این نامه آورده است: اسارت بلادلیل و با علت، قابل تحمل است، اما حجم وسیع دروغ، بهتان و هتک حیثیت طرح‌شده در ماه‌های گذشته، بدون آن که امان پاسخگوئی فراهم باشد، موجب صعود به وضعیتی است که شاید مطلوب خیرخواهان ایران‌دوست نباشد. طی ۳ ماه اخیر بر حجم تهاجمات ناجوانمردانه مدعیان اصول‌گرائی بر من افزوده شد. از اتهام محاربه با نظام گرفته تا اتهام جاسوسی برای افسر آمریکائی، از اصلاح‌طلب آمریکائی. من به ناگزیر در ۴ مورد وادار به شکایت شدم که در این جا آن موارد را به استحضار جنابعالی می‌رسانم:

۱ – آقای محمدجواد لاریجانی طی مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی بی بی سی که در تاریخ ۱۰ دیماه ۷۹ در روزنامه ایران منتشر شد، مدعی گردید: اکبر گنجی عضو باند مهدی هاشمی، اولین گروه مافیائی در ایران بود و به خاطر روابط نزدیکش با آن شخص چند سال پیش زندانی شد.

بنده نه عضو باند مهدی هاشمی بودم، نه با او روابط نزدیک یا دور داشتم و نه به دلیل عضویت در باند مهدی هاشمی به زندان افتادم. از این رو در تاریخ ۷۹/۹/۱۱ طی نامه‌ای به ریاست محترم دادگستری استان تهران از آقای لاریجانی به دلیل نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و اضرار به غیر و افترا شکایت کردم. پس از انعکاس خبر شکایت من از آقای لاریجانی در مطبوعات، روزنامه انتخاب طی مصاحبه‌ای از وی می‌پرسد: شما در مورد آقای گنجی گفتید که ایشان جاسوس و همدست مهدی هاشمی بوده است. لاریجانی پاسخ داد: خب من فکر می‌کنم با اطلاعاتی که داشتم این حرف را زدم. کسی هم نیستم که ادعا کنم همه حرف‌هایم درست است، گل آقا می‌گفت پیش‌بینی‌های لاریجانی غیر از آن‌هائی که غلط است بقیه‌اش درست است. بعدا دیدم آقای گنجی گفته از دست من شکایت کرده است. البته من احترام بالائی برای آقای گنجی قائلم. فکر می‌کنم حرف من کمترین فایده‌اش این بود که آقای گنجی هم احساس کرد که اگر بخواهد نسبتی به افرادی بدهد، نیاز به یک برهان است.

۲ –در روز ۱۹/۸/۷۹ قبل از حضور در جلسه دادگاه برلین توسط ۴ مامور زندان به شدت مضروب شدم. پس از علنی‌شدن موضوع در جلسه دادگاه، مدت ۱۳ روز اعتصاب غذا کردم. سازمان زندان‌ها با رد مدعا، از من به دلیل نشر اکاذیب شکایت کرد. شعبه ۲۸ دادگاه عمومی پس از رسیدگی مرا از این اتهام تبرئه کرد. با اینکه ۲۵ روز پس از مضروب‌شدن مرا به پزشکی قانونی بردند تا آثار ضرب و شتم محو شده باشد، ولی دلایل کافی برای تائید موضوع وجود داشت. ضاربان، حداقل بر این نکته تاکید و اعتراف کردند که با دستور، به زور و با شدت لباس زندان بر تن من کردند.

۳ – آقای محسنی اژدای طی سخنرانی در مدرسه فیضیه قم اعلام کرد: الف –کل بودجه سال ۷۷ دادگاه ویژه روحانیت ۲۰۰ میلیون تومان بود در حالی که آقای مهاجرانی از محل سود سپرده‌های حج برای خرید کتاب عالیجناب سرخپوش و چند کتاب مشابه در یک رقم فقط ۲۰۰ میلیون تومان کمک کرده است. نامبرده چند روز بعد ادعای کذب خود را به شکل زیر تصحیح کرد: آقای مهاجرانی از محل سود سپرده‌های حج برای خرید کتاب عالیجناب سرخپوش و چند کتاب مشابه، مبالغ هنگفتی کمک کرده است.

ب –در زمانی که ملاقات‌ها با خانواده گنجی کم شد، وی از زندان پیام تهدید برای آن‌ها فرستاد که همه چیز را در باره شما خواهم گفت که دوباره عده‌ای از جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین با امضای نامه شروع به دفاع از وی کردند.

ج – آقای محسنی‌اژدای در آن سخنرانی مرا فاسق نامید و اعلام کرد که مخالفان خود را تطمیع و تهدید می‌کنم و ایشان را نیز تطمیع و تهدید کرده‌ام. من در تاریخ ۷۹/۱۱/۲۴ از آقای محسنی اژدای به دلیل نشر اکاذیب به قصد تشوش اذهان عمومی و اضرار به غیر، افترا و دشنام‌گوئی به دادگستری استان تهران شکایت کردم. اما متاسفانه به احتمال زیاد این شکایت را هم به دادگاه ویژه روحانیت، نزد آقای محسنی‌اژدای، ارسال کرده‌اند.

د – آقای محسنی‌اژدای طی مصاحبه‌ای جدید با ایسنا ضمن تکذیب کمک آقای مهاجرانی به خرید کتاب عالیجناب سرخپوش، اکاذیب جدید منتشر می‌نماید. وی در خصوص صدور حکم قتل پیروز دوانی می‌گوید: ادعای گنجی برای تخریب من است و خود می‌داند که دروغ است. او در واقع عامل افرادی است که به او کمک کرده و اکنون نیز مرتب او و خانواده‌اش را پشتیبانی می‌کنند تا مبادا از مواضع عقب‌نشینی کند.

اولا بنده مطمئنم. اگر شک دارید، یک دادگاه علنی با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی برگزار کنید و اجازه دهید تا من کل ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای را با جزئیات کامل برملا کنم، تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. ثانیا آقای محسنی‌اژدای باید به طور علنی و شفاف اعلام کنند، بنده عامل چه کسانی هستم؟ اگر بنده آنقدر قدرت دارم که با یک پیام جبهه مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌ترسانم و آنها را به حمایت از خود وا می‌دارم؛ دیگر معنا ندارد که بنده عامل پشتیبانان خود و خانواده‌ام باشم.

۴ – آقای ناطق نوری طی مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان اعلام داشت: این ناطق مگر همان ناطقی نیست که در زمان وزارت کشور با کسانی که ریختند در خیابان ولی عصر و دختران مردم را کتک زدند، برخورد کرد در حالی که کسی در آن فضا جرات نمی‌کرد جلوی آنها را بگیرد. حالا ما شدیم طالبان و این آقائی که آن روز زنان و دختران را کتک می‌زد، شده است آزادیخواه و اصلاح‌طلب. همین آقای گنجی، این آقا جزو کسانی بود که آن روز در خیابان ولی‌عصر آن کارها را می‌کردند و بنده به دستور حضرت امام با آنها برخورد کردم. حالا من می‌شوم طالبان و اینها می‌شوند مظهر آزادی.

این مدعا کذب محض است، لذا بنده به دلیل نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و اضرار به غیر و افترا در تاریخ ۷۹/۱۱/۲۹ از آقای ناطق‌نوری به دادگستری استان تهران شکایت کردم.

جناب آقای خاتمی، مطابق اصل ۳۴ قانون اساسی، دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد. متاسفانه دادگستری تهران بر خلاف نص صریح قانون اساسی بنده را از مراجعه به دادگاه‌های صالح باز می‌دارد.

آقای خاتمی، بنده طی ماه‌های گذشته تمامی راه‌های قانونی را طی کردم ولی متاسفانه در چارچوب نظام قضائی حاکم، دادخواهی من پاسخی دریافت نکرد. جنابعالی قانونا مجری قانون اساسی هستید، اما همگان واقفند که عملا اختیاراتی متناسب با این وظیفه مهم به شمار واگذار نشده است. لذا من نمی‌توانم انتظار خاصی از حضرت عالی داشته باشم. فقط از شما می‌پرسم اگر برای دادخواهی به نهادهای بین‌المللی شکایت برم، آیا این اقدام موجب ملامت است؟

جناب آقای خاتمی، مطمئن باشید که بنده هیچ مشکلی برای تحمل حبس ندارم و نمی‌توان با زندانی‌کردن، ما را به عقب‌نشینی از مواضع و اعتقادات واداشت. اگر اسارت روزنامه‌نگاران به رشد و آبادانی کشور و تحکیم و تعمیق جنبش اصلاح‌طلبی مردم ایران زمین یاری رساند، خدا را شاکر خواهیم بود. تمامی کوشش‌ها باید در جهت قانع‌کردن خاتمی برای کاندیداتوری مجدد، حضور ۴۰ میلیونی مردم در انتخابات و تبدیل انتخابات به رفراندوم ملی با رای به خاتمی و برنامه‌هایش معطوف باشد. طلب روزنامه‌نگاران زندانی از محافظه کاران با رای مردم در ۱۸ خرداد ۸۰ نقد خواهد شد. ▣

www.iran-archive.com

موج جدید مهاجرت

علی‌صمد

گسترش رو به افزایش مهاجرت چند ده هزار جوان ایرانی در سال ۲۰۰۰ به اروپای غربی، یکی از موضوعاتی است که ضرورت دارد مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. این متقاضیان پناهندگی جوان هستند و سن اغلب آنها بین ۲۰ تا ۴۰ سال است. اکثر این افراد مرد و مجرد هستند. زنان مجرد و متاهل درصد بسیار کمی از این مهاجرین را تشکیل می‌دهند. جالب توجه است که اغلب این جوانان مهاجر از ایرانیان ساکن شهرهای شیراز و به مراتب کمتر از اصفهان هستند. به عبارتی دیگر، شیرازی‌ها و خوزستانی‌های مقیم شیراز (بخصوص اهالی سابق شهر آبادان) و نیز اهالی شاهین‌شهر اکثریت این مهاجران را تشکیل می‌دهند.

تعداد	سال
۲۵۴۰	۱۹۸۰
۳۴۶۰	۸۱
۶۲۸۰	۸۲
۶۲۷۰	۸۳
۱۱۹۳۰	۸۴
۱۸۳۹۰	۸۵
۳۷۱۳۰	۸۶
۲۰۱۶۰	۸۷
۱۹۹۰۰	۸۸
۱۴۶۴۰	۸۹
۱۸۳۳۰	۹۰
۱۵۳۳۰	۹۱
۷۸۰۰	۹۲
۷۱۰۰	۹۳
۱۱۹۷۰	۹۴
۱۰۰۲۰	۹۵
۱۰۰۲۰	۹۶
۸۲۵۰	۹۷
۸۰۸۰	۹۸
۱۲۶۲۰	۹۹
۲۷۰۵۳	۲۰۰۰

نمودار یک آمار متقاضیان پناهندگی ایرانی را بین سال‌های ۲۰۰۰ – ۱۹۸۰ را به تفکیک نشان می‌دهد.

از پیروزی انقلاب ۵۷ تا کنون ۲۷۷۵۷۳ ایرانی از کشورهای اروپائی تقاضای پناهندگی کرده‌اند. در واقع آمار فوق، رقم واقعی تعداد کل متقاضیان پناهندگی ایرانی نیست زیرا در این آمار، تعداد کودکان و نوجوانانی که زیر ۱۸ سال هستند به حساب نیامده است. چنانچه در اینجا بخواهیم رقمی نسبتا دقیق از تعداد پناهندگان ایرانی در اروپا ارائه دهیم معمولا رسم بر این است که آمار کلی متقاضیان پناهندگی را در ۱/۳ ضرب می‌کنند و به این ترتیب رقم واقعی متقاضیان پناهندگی ایرانی در بین سال‌های ۲۰۰۰ – ۱۹۸۰ به ۳۶۰۸۴۵ نفر بالغ خواهد شد.

اطریش	۲۵۵۹
بلژیک	۳۱۸۳
بلغارستان	۴۷
چک	۶۷
دانمارک	۳۵۹
فنلاند	۴۲
فرانسه	۳۲۸
آلمان	۴۸۸۶
مجارستان	۵۵
ایرلند	۲۴
لوگزامبورگ	۱۲
هلند	۲۵۴۳
نروژ	۳۱۸
رومانی	۳۴
اسلواکی	۱۱
اسلوانی	۵۹۲۴
اسپانیا	۸۷
سوئد	۶۷۷
سوئیس	۷۲۷
انگلیس	۵۱۷۰
جمع کل	۲۷۰۵۳

نمودار دوم تعداد ایرانیان متقاضی در سال ۲۰۰۰ را به تفکیک نشان می‌دهد.

نمودار دو بیانگر این است که در سال ۲۰۰۰ در حدود ۲۷۰۵۳ ایرانی از کشورهای اروپائی تقاضای پناهندگی کرده‌اند که اگر این رقم را در ۱/۳ ضرب کنیم رقم ۳۵۱۶۹ نفر می‌رسد. چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای بین تعداد پناهندگان در سال ۲۰۰۰ با ۵ ساله آخر دهه ۹۰ انجام دهیم (۱۹۹۹ – ۱۹۹۵) خواهیم دید که رقم ایرانیان مهاجر نسبت به گذشته افزایش زیادی را نشان می‌دهد. در بین سال‌های ۹۹ – ۱۹۹۵ در حدود ۴۹۰۴۰ تقاضای پناهندگی صورت گرفته که اگر بخواهیم طبق روش فوق حساب کنیم در حدود ۶۳۷۵۲ نفر طی ۵ سال به اروپا آمدند، اما این تعداد در سال ۲۰۰۰ به ۳۵۱۶۹ نفر رسیده است.

● علل مهاجرت:

دلایل مهاجرت برای هر کس می‌تواند متفاوت باشد ولی در عین حال، نقاط اشتراک زیادی نیز می‌تواند بین این مهاجرین جوان وجود داشته باشد. بعنوان مثال می‌توانیم از بحران اقتصادی، فشار و محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، ناروشن بودن وضعیت آینده ایران، آرزوی یک زندگی بهتر و... نام ببریم. ما می‌توانیم در اینجا این سئوال را طرح کنیم که مشکلات مذکور در سراسر ایران، برای اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان وجود دارد اما چرا این بار به‌ویژه از این دو منطقه ایران مهاجرت صورت گرفته است؟

متاسفانه به‌دلیل نداشتن اطلاعات کافی، یافتن پاسخی مناسب به این سئوال شاید به نظر دشوار آید. ولی با تاکید بر واقعیت فوق، این امکان وجود دارد که یکسری فرضیه‌ها همچون بیکاری روزافزون جوانان، عدم امکانات رفاهی و تفریحی و همین‌طور چشم‌اندازی روشن برای آینده‌ندیدن، برخورد خشونت‌آمیز و نیز دستگیری‌های وسیع جوانان و نوجوانان به دلیل رعایت‌نکردن موازین اسلامی از طرف ارگان‌های انتظامی حکومت (منکرات و مفاسد)، احساس عدم امنیت و به حال خود رهاشدن در جامعه، نگرانی از شرایط جاری و ناامیدی از حمایت جامعه، فشار و توقعات خانوادگی، بی‌امیدی نسبت به بهبود اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، نسلی بدون خاطره‌ای خوش در پشت سر و بی‌چشم‌اندازی امیدبخش در پیش رو،... را می‌توان طرح کرد.

علاوه بر موارد فوق، دلایل بیرونی دیگری همچون تبلیغات وسیع اروپای غربی، آمریکا و کانادا در مورد وضعیت خوب اقتصادی و رفاه ساکنین این کشورها و نیاز بیش از پیش آنها به مهاجرین و حرفه‌های تخصص آنها و نیز تجربه کاری بخشی از ایرانیان در کشورهائی چون ژاپن، کره، مالزی،... و درآمد حاصل از این کار در این کشورها، باعث شده است که تصویری نادرست از غرب در ذهن جوانان ایرانی بوجود آید و بدین‌ترتیب رفتن به اروپا، آمریکا و کانادا برای کار و زندگی بعنوان یک آرزو و هدف در آید. در اینجا با دادن دو مثال به موضوع فوق می‌پردازیم:

در سال قبل آلمان فدرال به متخصصین رشته کامپیوتر در هندوستان اعلام کرد که به نیروی تخصصی آنها احتیاج دارد و برای این افراد حاضر شده است ۱۲۰۰۰۰ ویزای اقامت برای کار صادر کند. علاوه بر کشور فوق دولت کانادا اعلام کرد که برای سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ در حدود ۶۵۰۰۰۰ متخصص در عرصه‌های گوناگون مهاجر خواهد گرفت. فقط در سال ۲۰۰۰ این کشور ۲۲۶۰۰۰ مهاجر از کشورهای زیر پذیرفته است:

چین	۳۶۶۶۴
هند	۲۶۰۰۴
پاکستان	۱۴۱۶۳
فیلیپین	۱۰۰۶۳
کره جنوبی	۷۶۰۲
۰۰۰۰	۰۰۰۰

که از این تعداد ۲۹۰۰۰ نفر متقاضی پناهندگی بوده‌اند. سقف و نیاز این کشور به مهاجر برای سال ۲۰۰۱، ۲۰۰ هزار و برای سال ۲۰۰۲، ۲۳۵ هزار نفر در نظر گرفته شده است. از سال ۱۹۷۹ تا امروز کشور کانادا در حدود ۳۶۰۰۰۰۰ مهاجر و پناهنده پذیرفته است. نیاز به درخواست و تبلیغات این کشورها به نیروی کار متخصص، باعث شده که مهاجرت‌های فردی و گروهی ملیت‌های گوناگون، به این کشورها تداوم یابد.

از طرفی دیگر به دلیل توریستی‌بودن استان‌های فارس، اصفهان و خوزستان، اهالی این مناطق با توریست‌ها تا حدودی در ارتباط هستند و این ارتباط توانسته قدری ذهنیت مهاجرت به خارج را دامن زند. علاوه بر دلایل فوق، لازم است به این نکته توجه و تاکید شود که حکومت ایران برخلاف دوره‌های قبل، این بار در تقویت ایده مهاجرت به اروپا در میان جوانان و نوجوانان نقش زیادی داشته است که ما در ادامه مقاله به این موضوع خواهیم پرداخت.

● جنگ بوسنی و حکومت ایران

در زمان جنگ بوسنی، حکومت ایران موفق شد یکسری از کادرهای نظامی و اطلاعاتی خود را به این کشور بفرستد و همچنین یکسری مهمات نظامی و تسلیحاتی را از طریق شرکت‌های کوچک هواپیمائی ایرانی به این کشور ارسال کند. بخشی از این نیروهای حکومتی در بوسنی باقی ماندند و توانستند یکسری ارتباط‌ها و امکانات را برای فعالیت‌های آینده خود در بوسنی و دیگر کشورهای اطراف بوسنی همچون اسلوانی، کرواسی،... ایجاد کنند. در واقع کشورهای مذکور بهترین و نزدیکترین راه برای فرستادن تسلیحات نظامی و نیروهای تروریست، برای انجام عملیات در اروپا می‌باشند. یکی از قاچاقچیان معروف در بوسنی شخصی به نام «حاج حسن» است. این فرد در زمان جنگ بوسنی از طرف حکومت به آن منطقه فرستاده شد، و بعد از جنگ، در این منطقه مدتی باقی ماند و با ایجاد شبکه‌های مختلف با کمک افراد سپاه، اطلاعات،... فعالیت خود را ادامه داد. این فرد را همگان (مهاجرین ایرانی) می‌شناسند. گفته می‌شود فرد مذکور در ماجرای ۱۷ ایرانی که در رودخانه «ساوا» غرق شدند، نقش داشته است. او در حال حاضر متواری می‌باشد. افراد دیگری همچون شیخ حمید، محمد بارانی، از کسانی هستند که رابطه نزدیک با وزارت اطلاعات حکومت دارند و در بوسنی به فعالیت مشغول هستند. علاوه بر شبکه‌های خارج از کشور، شبکه‌هائی نیز در داخل کشور در طی این سال‌ها بوجود آورده شده و این بار تمرکز بیشتر در شیراز بوجود آمده است. البته در شهرهای دیگری همچون اصفهان، شاهین شهر، تهران باندهای قاچاق به شکل‌های گوناگون فعالیت دارند و در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر چه در داخل و چه در خارج از کشور هستند. این باندهای قاچاق در پوشش یکسری شرکت‌های قانونی و علنی به فعالیت مشغولند. در واقع بخش‌های اصلی سران این باندها در خود ایران مستقر می‌باشند و بدین طریق رهبری عملیات انتقال ایرانیان مهاجر به خارج از کشور را در کنترل خود گرفته‌اند. این قاچاقچیان اکثرا جزء نیروهای نظامی و انتظامی (سپاه، بسیج، اطلاعات) وابسته به حکومت هستند. در میان آنها از سرهنگ و سرگرد بازنشسته (همچون سرهنگ جمشیدی، سرگرد علی‌منصور آبادی و...) نیروی انتظامی گرفته تا درجه‌داران سپاه و اطلاعات را به راحتی می‌توان مشاهده کرد. این نظامیان بدلیل دسترسی‌داشتن به مدارک نیروهای دولتی و انتظامی، همه جور مدرک و سند اصلی را با دریافت مبالغی پول به راحتی برای مهاجرین جوان تهیه می‌کنند و بدین طریق میلیون‌ها دلار به جیب می‌زنند و از طرفی، بخشی از نیروهای خود را با مدارک لازم جهت پناهنده‌شدن در میان این طیف از مهاجرین جوان جا می‌زنند.

در اینجا به این سئوال می‌بایست جواب داد که هدف و سیاست حکومت از دامن‌زدن به این مهاجرت چه می‌باشد؟ ما چند فرضیه را می‌توانیم باتوجه به واقعیت‌های موجود در نظر بگیریم:

۱ – فرستادن یکسری افراد نفوذی و اطلاعاتی برای تقویت انصار حزب‌الله در خارج! اگر به یاد داشته باشیم در میان شرکت‌کنندگان مخالف در کنفرانس برلین، افرادی حضور داشتند که تا آن زمان در هیچ محفل سیاسی در آن منطقه دیده نشده بودند و گفته می‌شود که اغلب آن افراد از هلند و برخی شهرهای دیگر آلمان برای برهم زدن کنفرانس برلین بسیج شده بودند. پس در واقع حکومت با فرستادن بخشی از نیروهای اطلاعاتی خود می‌تواند نیروهای انصار حزب‌الله را در خارج تقویت کند و بدین ترتیب آنها را برای ایجاد بحران‌سازی در مقاطع گوناگون وارد عمل کند.

۲ – علاوه بر افراد فوق، یکسری آدم‌کش و تروریست هم در سال ۲۰۰۰ از طریق امکاناتی که در کشورهای مختلف آماده شد، به اروپا اعزام شدند. در این زمینه مناسب می‌دانیم متذکر شویم که در تابستان سال ۲۰۰۰، ماموران امنیتی بلژیک در پاکستان به سازمان اطلاعات بلژیک گزارش دادند که ۶ نفر که در ترور سعید حجاریان نقش داشته و بعد از عملیات به پاکستان فرار کردند، بصورت قاچاقی از طریق شبکه‌های قاچاق نزدیک به باند رفسنجانی، وارد بلژیک شده‌اند. متاسفانه سازمان امنیت و اطلاعات بلژیک در حرکتی شتاب‌زده، اقدام به دستگیری تعدادی از متقاضیان پناهندگی ایرانی کرد ولی بعدا همه آنها را بدلیل نداشتن مدارک و مشخصات آزاد نمود. سئوالی که در اینجا می‌بایست به آن جواب داد این است که چرا آن ۶ نفر تروریست به بلژیک فرستاده شدند؟ ما فکر می‌کنیم بخش‌هائی از حکومت، در تدارک مجدد یکسری عملیات تروریستی در وقتی مناسب در خارج می‌باشند. در ضمن گفته می‌شود که ۶ نفر فوق از لحاظ سیاسی نزدیکی‌های زیادی به باند رفسنجانی دارند. علاوه بر این رفسنجانی در بلژیک از جنبه مالی دارای پایگاه اقتصادی است و بخشی از خانواده او در بلژیک بسر می‌برند و فرزندان او به طور دائم به بلژیک رفت و آمد می‌کنند. این را نیز باید متذکر شد که بعد از ضربه‌خوردن نیروهای تروریستی و اطلاعاتی رژیم در آلمان و فرانسه، حکومت به سازماندهی مجدد نیروهای امنیتی خود، این بار در بلژیک و هلند پرداخت و توانست شبکه‌هائی را در بلژیک و هلند ایجاد و تقویت کند. بعد از ترور برلین و محدودشدن دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم در آلمان و فرانسه، رفت و آمد تجار و دانشجویان حزب‌اللهی به بلژیک و هلند افزایش یافت. در حال حاضر از آن ۶ تروریست هیچ خبری در دست نیست و معلوم نگشته که آنها به کدام کشور انتقال یافته‌اند.

۳ – سیاست سکوت حکومت در مقابل موج جدید مهاجرت به خارج به یک عبارت این بوده که از یک نیروی چند ده هزار نفری جوانان در چند منطقه راحت شود. زیرا مشکلات موجود در ایران براحتی می‌تواند این جوانان را که اغلب بیکار هستند به تقابل آشکار و رادیکال با حکومت بکشاند و رژیم آگاهانه با سکوت خود به خارج شدن این نیرو می‌نگرد و به خیال خود بدین ترتیب جلوی حوادث احتمالی را می‌گیرد.

● چرا بوسنی؟

ما در ابتدای مقاله متذکر شدیم که بخشی از سران قاچاقچیان در شیراز، اصفهان و تهران مستقر شده‌اند و آنها از طریق یکسری شرکت‌های مختلف، بصورت علنی در قبال خروج از کشور، از جوانان علاقمند به مهاجرت پول‌های هنگفت دریافت می‌کنند. باید گفت که حکومت به دلیل داشتن رابطه نزدیک با این شرکت‌ها، با این قاچاقچیان هیچ کاری ندارد و فقط گاه به گاه بعضی از آنها را برای چند روز دستگیر و سپس خیلی سریع آنها را آزاد می‌نماید. این آقایان به راحتی به خارج از کشور رفت و آمد می‌کنند و به آسانی بدون هیچ مشکلی درآمدهای میلیونی به جیب می‌زنند. این قاچاقچیان، سفر به بوسنی و از آنجا به اروپای غربی را از طریق شبکه‌هائی که در ایران و خارج مستقر کرده‌اند سازمان می‌دهند. چنان‌که پیشتر توضیح دادیم آنها به طرق گوناگون در این دو منطقه (شیراز و اصفهان) مردم و بخصوص جوانان مجرد را از جنبه‌های روانی و روحی آماده سفر به خارج کرده‌اند و این نیروی جوان حاضر شده به هر طریقی که امکان دارد، مبلغی پول برای امید به سفر به اروپای غربی تهیه و در اختیار قاچاقچیان قرار دهد. در واقع از تابستان سال ۲۰۰۰، بوسنی تبدیل به راه جدید ایرانی‌ها برای ورود به غرب اروپا گردیده است. ایرانیان، بوسنی را برای این انتخاب می‌کنند که اولا شبکه‌هائی قوی برای انتقال آنها به بوسنی و از آنجا به اروپا وجود دارد. دوما این کشور برای ورود ایرانیان و ترک‌ها روادید نمی‌خواهد. سوما این کشور در حال حاضر راحت‌ترین مسیر برای ورود به غرب اروپا می‌باشد و چهارم اینکه در مرزهای این کشور کنترل چندانی وجود ندارد.

پس باتوجه به دلایل فوق بهترین راه برای رفتن به غرب از بوسنی می‌گذرد. در این خصوص بازار شایعه برای زندگی و کار بهتر در اروپا توسط قاچاقچیان در این دو منطقه داغ می‌شود و ظرف چند ماه هزاران نفر برای رفتن به بوسنی و سپس به اروپا هجوم می‌آورند. در واقع تنها کسانی که از این بازار شایعات استفاده می‌برند، برادران قاچاقچی مستقر در داخل و خارج از کشور می‌باشند.

● چگونگی ورود ایرانیان توریست به بوسنی

از اول ماه ژوئن تا ۳۰ ژوئیه سال ۲۰۰۰، در حدود ۳۰۵۷ ایرانی وارد بوسنی شدند که تنها از این تعداد ۲۶۹ نفر به کشورشان برگشتند. جدول زیر تعداد مهاجرینی را نشان می‌دهد که از اول ژانویه تا ۱۸ اکتبر سال ۲۰۰۰ وارد بوسنی شدند. این توریست‌های مهاجر از طریق مرزهای هوائی وارد سارایوو گشته‌اند.

پس طبق آمار جدول فوق در حدود ۱۸۱۱۹ توریست به کشورهای خود بازنگشته‌اند که از این تعداد ۹۵۹۶ نفر ایرانی می‌باشند که برای رفتن به اروپای غربی، موقتا در بوسنی ماندگار شدند. علاوه بر آمار فوق، تعداد زیاد دیگری از ایرانی‌ها و دیگر ملیت‌ها از مرز هوائی

کشور	ورود	خروج	تفاوت
ایران	۱۰۵۴۸	۹۵۲	۹۵۹۶
ترکیه	۱۱۴۴۹	۳۴۲۰	۸۰۲۹
تونس	۱۹۵	۴۸	۱۴۷
مراکش	۳۰	۲۷	۳
هند	۳۲۹	۱۴۵	۱۸۴
سوریه	۸۰	۵۹	۲۱
پاکستان	۴۲۵	۳۵۰	۷۵
عراق	۲۶	۱۴	۱۲
چین	۱۶۲	۱۱۰	۵۲
جمع	۲۳۲۴۴	۵۱۲۵	۱۸۱۱۹

«موستار»، «توزلا» و مرز یوگسلاوی وارد بوسنی شده‌اند که متاسفانه آمار دقیقی از این مهاجرین، به دلیل عدم کنترل در این مرزها، وجود ندارد. مهاجرین جوان ایرانی با پاسپورت و یک بلیط رفت و برگشت به مدت سه ماه می‌توانند به بوسنی بیایند. شبکه‌های قاچاق ایرانی که از قویترین و بهترین امکانات در بوسنی برخوردار هستند به دنبال این مهاجرین می‌آیند. این شبکه‌ها از هرکس به اندازه توان و امکانش پول دریافت می‌کنند. پولی که آنها برای خروج از بوسنی از مهاجرین ایرانی دریافت می‌کنند مبلغی بین سه تا ده هزار مارک می‌باشد. اغلب پروازها به بوسنی از طریق شرکت‌های هواپیمائی از ترکیه، ایران و سوریه و یا برخی از کشورهای اروپای شرقی همچون روسیه، اوکرائین صورت می‌گیرد. بعنوان مثال یکی از شرکت‌های هواپیمائی که هر چهارشنبه ساعت ۹ صبح به مقصد سارایو پرواز دارد، شرکت هواپیمائی «ماهان» است. این شرکت گفته می‌شود که وابسته به خانواده و برخی از اطرافیان رفسنجانی می‌باشد. در هر پرواز این شرکت، در حدود ۱۶۰ ایرانی وارد سارایوو می‌شوند. که از این تعداد فقط ۲۰ نفر به ایران باز می‌گردند. شبکه‌های قاچاق با همکاری این شرکت هواپیمائی توانسته تعداد زیادی ایرانی را وارد بوسنی هرزه‌گوین و سارایوو کنند. زیرا کنترل این هواپیماهای کوچک مسافربری بسیار دشوار است و پلیس بوسنی نمی‌تواند به خوبی بر علیه این شبکه‌های قاچاق که انسان‌ها را به دیگر کشورها جابجا می‌کنند، مبارزه کند و تمام فعالیت و کوشش پلیس بدین طریق به هدر می‌رود. از ۱۴۰ مهاجر توریست ایرانی که با شرکت هواپیمائی «ماهان» به ایران باز نمی‌گردند، از طریق شبکه‌های قاچاق به یکسری متل‌ها و خانه‌ها انتقال داده می‌شوند. ایرانیان در یکسری خانه‌ها در اطراف فرودگاه در محله‌ای به نام «POFALICI» در سارایوو مستقر می‌شوند و در آنجا شب را به روز می‌رسانند. بابت اجاره این خانه‌ها، هر نفر ۱۰ مارک روزانه پرداخت می‌کند. آنهائی که پول زیادی ندارند مجبور هستند در زیرزمین‌ها و یا پشت حیاط خانه‌ها، شب را به روز برسانند. اعضای اصلی شبکه قاچاق مستقر در بوسنی، هیچ‌گاه خود رسما به سراغ مهاجرین نمی‌آیند زیرا امکان کنترل و دستگیری آنها توسط پلیس وجود دارد. این قاچاقچیان با برنامه از طریق رابط‌های خود به سراغ مهاجرین می‌روند. برخی از این شبکه‌های قاچاق از طریق یکسری راننده تاکسی بومی برای جابجائی مهاجرین جوان از فرودگاه استفاده می‌کنند. لازم به تاکید است که این مهاجرین تنها هنگامی می‌توانند از فرودگاه جابجا شوند که از طریق شبکه قاچاق در ایران فرستاده شده باشند. بقیه مهاجرین که به ابتکار خود به بوسنی آمده‌اند می‌بایست در آنجا با شبکه‌های قاچاق برای خروج از بوسنی به اروپای غربی ارتباط بگیرند. یکی دیگر از محل‌هائی که ایرانیان در آنجا مستقر می‌شوند یکسری متل‌ها می‌باشند. مثلا از ۱۴۰ ایرانی که بعنوان توریست هر چهارشنبه از طریق شرکت

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

ایرانیان به اروپا

«ماهان» به بوسنی می‌آیند در متل «ALEMKO» در سارایوو جا داده می‌شوند. در واقع از این متل، مقدمات فرستادن مهاجرین جوان ایرانی به اروپای غربی آغاز می‌گردد. البته قیمتی که قاچاقچیان برای ورود به کشورهای اروپائی درخواست می‌کنند متفاوت است. بعنوان مثال برای ایتالیا ۳۵۰۰ مارک، آلمان ۴۵۰۰ مارک، برای انگلیس ۶۰۰۰ مارک، بلژیک، هلند و فرانسه ۵۰۰۰ مارک از هر نفر می‌گیرند. البته این مبالغ در شرایط مختلف می‌تواند کمی بالا و پائین رود. بعد از دریافت پول رانندگان تاکسی، آنها را تا شهر «BIHAC» که در مرز کرواسی قرار دارد، می‌برند. جالب است گفته شود که ساکنین سارایوو هنگامی که قصد دارند به شهر BIHAC در مرز کرواسی بروند، به دلیل این‌که تمام بلیط‌های اتوبوس توسط ایرانی‌ها و ترکیه‌ای‌ها خریداری شده، نمی‌توانند به راحتی بلیط سفر تهیه کنند. در ضمن هزینه سفر به این شهر مرزی با اتوبوس ۳۲/۵ مارک تمام می‌شود. پس بنابراین هزینه سفر با اتوبوس بسیار کمتر از تاکسی است. بعد از رسیدن به شهر نامبرده، شبکه قاچاق از طریق رابطین خود، مهاجرین را به سمت کرواسی و از آنجا به اسلوانی می‌برند. سپس از آنجا، برنامه رفتن به ایتالیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، هلند و انگلیس... بصورت غیرقانونی سازماندهی می‌شود.

● چگونگی خروج از بوسنی و دیگر کشورها

در این مورد چند نکته را متذکر می‌شوم. دولت اسلوانی اعلام کرده است که از ژانویه تا سپتامبر سال ۲۰۰۰ در حدود ۹۰۲۲ ایرانی از مرز اسلوانی به سمت دیگر کشورهای اروپائی بصورت غیرقانونی خارج شده‌اند. در حالی که این رقم در سال ۱۹۹۹، تنها ۲۹۳ نفر بوده است. شبکه‌های قاچاق بنابه تجربه اطلاعات لازم و نسبتا دقیقی برای مواجه با پلیس در اختیار دارند. بعنوان مثال، هنگامی که ایرانی‌ها از کرواسی وارد اسلوانی می‌شوند می‌بایست در آنجا تقاضای پناهندگی کنند زیرا تنها از این طریق است که می‌توانند توسط پلیس دستگیر نشوند. پلیس، ایرانیانی را که تقاضای پناهندگی در اسلوانی، کرده‌اند را به کشور مبدا پس نمی‌فرستد. پس بدین طریق این مهاجرین ایرانی در این کشور موقتا می‌مانند و در طی روند پناهندگی در کشور اسلوانی، به شکل‌های گوناگون از این کشور به سمت کشورهای اروپای غربی سرازیر می‌شوند.

معمولا مرزهائی که ایرانی‌ها و دیگر ملیت‌ها از بوسنی هرزه‌گوین خارج می‌شوند، بدین قرار است:

* سارایو (از طریق هواپیما)- موستار (توسط تاکسی) - زادار در کرواسی (توسط کشتی) - بعد به سمت ایتالیا
* سارایو (از طریق هواپیما)- سربرینک SREBRENIK - از طریق رودخانه ساوا - به سمت کرواسی - اسلونی - دیگر کشورهای اروپائی
* سارایو (از طریق هواپیما) - ولیکا کلادوزا «VELIKA KLADUSA» - بعد شهر مرزی BIHAC - به کارلواک KARLOVAC - اسلوانی - اروپای غربی
* سارایوو (از طریق هواپیما) - «توالیک TOALIC» - «بوزانسکی کابا BOGANSKI» - بعد به «اسلونسکی کوباس SLAVONSKI KOBAS» - اسلوانی - اروپای غربی
* سارایوو (از طریق هواپیما) - بعد به «اسپن SCEPAN» - دولجی DOLJE - سپس به مونتگرو - ایتالیا
* موستار (توسط هواپیمای مسافربری کوچک) - بعد از طریق مرز آبی - سپس به کرواسی - اسلوانی - اروپای غربی
* توزلا TUZLA (توسط هواپیمای مسافربری کوچک) - کرواسی - اروپای غربی و...

در اواخر ماه ژوئیه سال ۲۰۰۰، دولت بوسنی هرزه‌گوین با کرواسی یک قرارداد برای باز پس‌فرستادن مهاجرینی که بصورت غیرقانونی از طریق مرزها وارد کرواسی می‌شوند، بسته است. این قرارداد دو کشور را موظف می‌کند بر کنترل خود در مرزها بیافزایند. اکثر مهاجرینی که بصورت غیرقانونی وارد این کشور شده‌اند به وسیله پلیس STATE BORDER SERVIC دستگیر می‌شوند و به کمپ پناهندگی IZACIC در نزدیکی شهر مرزی BIHAC برده می‌شوند. از ژانویه تا ۳۰ سپتامبر سال ۲۰۰۰، از کرواسی تعداد ۱۳۸۵ مهاجری که بصورت غیرقانونی وارد این کشور شده‌اند به بوسنی باز پس فرستاده شده‌اند، که از این تعداد ۷۶۶ نفر ایرانی بوده است.

جدول زیر آمار اخراجی‌های مربوط به کشورهای مختلف را نشان می‌دهد:

بنگلادش	۴
سوریه	۱
هند	۲
چین	۳۴
افغانستان	۱۵
پاکستان	۱۵
لبنان	۱۶
تونس	۳
یوگسلاوی	۹
الجزایر	۲۶
عراق	۱۱۴
ترکیه	۳۸۰
ایران	۷۶۶
جمع کل	۱۳۸۵

● عکس‌العمل اروپای غربی در برابر موج جدید پناهندگی

کشورهای اروپائی برای مقابله با موج وسیع مهاجرین، اقدام به اتخاذ یکسری سیاست‌های جدید پناهندگی کرده‌اند. مثلا برای کنترل هرچه بیشتر در بوسنی قرار بر این شده که کشورهای اروپائی، هزینه درست‌کردن پلیس مرزی را در این کشور تقبل کنند. آنها حتی دولت بوسنی را تحت فشار قرار داده‌اند که برای ورود به کشورشان ویزای توریستی صادر کنند. این سیاست باعث می‌شود که هجوم پناهندگان، محدود یا حداقل امکان کنترل آنها بیشتر شود. وزیر حقوق بشر و پناهندگان در بوسنی اعلام کرد که قصد گذاشتن ویزا برای توریست‌ها در بوسنی را دارد. حتی یکی از معاونین او گفت که برای هر توریستی که به بوسنی می‌آید بصورت روزانه مبلغ ۷۰ مارک دریافت خواهند کرد. هر توریست علاوه بر مبلغ فوق می‌بایست یک نفر را در بوسنی که بتواند هزینه شارژ فرد توریست را در مدت اقامتش تامین کند، معرفی نماید. الان در حال حاضر ویزای ورود به بوسنی را برای ایرانیان گذاشته‌اند و مبلغ زیادی بابت این روادید از ایرانیان می‌گیرند و بدین طریق تعداد مهاجرین محدودتر خواهد شد و فقط کسانی از ایران خارج خواهند شد که بتوانند پول زیادی پرداخت کنند.

دلایلی که کشورهای اروپائی در خصوص موج جدید پناهندگی از بوسنی ارائه می‌دهند شامل موارد زیر است:

- ضعف سیستم حقوقی و قانونی در بوسنی
- کمبود و یا نبود کنترل در مرزهای کرواسی و یوگسلاوی
- نبود روادید برای ایرانی‌ها و ترکیه‌ای‌ها
- نزدیکی بوسنی به کشورهای اروپائی

برای جلوگیری از این‌که بوسنی به کشوری ترانزیت برای هجوم مهاجرین پناهنده تبدیل شود مقامات کشورهای اروپائی به اتخاذ یکسری تدابیر جدید پرداخته‌اند که در زیر به ذکر برخی از آن اقدامات می‌پردازیم:

۱ ـ گذاشتن ویزا (روادید) به‌ویژه برای مهاجرین یا توریست‌های ایرانی که علاقمند به سفر به بوسنی هستند.

۲ ـ تقوین نیروی پلیس مرزی و گذاشتن یک سیستم کنترل جدی در مرز یوگسلاوی و بوسنی هرزه‌گوین و کمک مالی و تکنیکی لازم به بوسنی، برای کنترل هرچه بیشتر مرزهایش.

۳ ـ کمک تکنیکی به توسعه وزارتخانه‌های دولتی به‌ویژه کمک به وزارتخانه حقوق بشر و امور پناهندگی (این وزارتخانه نیاز مبرمی به اطلاعات و کادر و کمک مالی دارد).

۴ ـ تصویب یکسری قوانین جدید برای محکومیت و تنبیه شدید قضائی قاچاقچیان.

۵ ـ تصویب یکسری قوانین و مقررات جدید برای اخراج مهاجرین غیرقانونی، از طریق ایجاد یکسری کمپ‌های مداربسته همچون زندان‌ها و اردوگاه‌ها. بدین طریق مهاجرین نخواهند توانست بصورت غیرقانونی از آنجا فرار کنند.

۶ ـ کمک و یاری به بازگشت مهاجرینی که به وسیله قاچاقچی‌ها در هنگام آوردن به بوسنی فریب داده شده‌اند.

برای کنترل مرز ۱۶۰۰ کیلومتری در بوسنی که ۴۰٪ آن آبی می‌باشد مشکلات زیادی وجود دارد. در گذشته تنها ۱۷٪ این مرزها توسط پلیس مرزی کنترل می‌شده است. ولی با گذاشتن ۸ مرکز مرزی جدید، این کنترل به ۶۰٪ افزایش خواهد یافت. فعلا کشورهائی همچون هلند مبلغ ۴ میلیون مارک و آمریکا مبلغی بین ۳ تا ۶ میلیون دلار برای کمک به درست‌کردن یک مرکز اطلاعاتی در «STATE BORDER SERVIC» اختصاص داده‌اند. از سوی دیگر، کشورهای اروپای غربی تصمیم به مبارزه بر علیه شبکه‌های قاچاق که مهاجرین را بصورت غیرقانونی وارد اروپای غربی می‌کنند، کرده‌اند. در سال ۲۰۰۰، ۲۱ باند قاچاقچی که ۲۳۷ خارجی در آن فعالیت داشتند، دستگیر شدند و عده دیگر تحت تعقیب قرار گرفتند. از رقم فوق در حدود ۱۲۲ نفر قاچاقچی، ایرانی‌الاصل بوده‌اند که برخی از آنها در ارتباط نزدیک با مقامات و سازمان‌های انتظامی و امنیتی حکومت بوده‌اند. جدول زیر آمار دستگیرشدگان را نشان می‌دهد.

کشور	تعداد
سری لانکا	۱
عراق	۳
بنگلادش	۸
چین	۴۵
ترکیه	۳۶
ایران	۱۲۲
جمع کل	۱۲۲

● سفر پرمخاطره به خارج و قول و قرارهای شبکه‌های قاچاق

شبکه‌های قاچاق در ایران و بوسنی به ایرانیان مهاجر، به دروغ دهها قول داده‌اند و بابت آن دروغ‌ها و شایعات نیز مبالغ زیادی پول، دریافت کرده‌اند. به مهاجرین گفته شده که به محض رسیدن، به تمام آنها، نفری یک تلفن موبایل و سپس بعد از معرفی به اولین مرکز پناهندگی، یک خانه و دوچرخه در اختیارشان قرار خواهند داد. این دروغ‌ها از وضعیت اروپا، از ایران و بوسنی به آنها داده شده است. به این مهاجرین جوان گفته‌اند که خیلی راحت و بدون تحمل هیچ مشکلی به اروپا انتقال خواهند یافت. در صورتی که در طی راه، این جوانان مهاجر با ده‌ها مشکل و سختی مواجه شده‌اند و حتی از میان این مهاجرین جوان، ده‌ها نفر در بین راه کشته و مفقود شده‌اند. به ده‌ها زن و دختر در بین راه تجاوز شده است. چندین خانواده فرزندان خود را در میان راه (جنگل‌ها و رودخانه‌ها) از دست داده‌اند. در این سفر پرمخاطره، ایرانیان فشارها و بلایای زیادی را از سر گذرانده‌اند. در ضمن بخش زیادی از این مهاجرین را به مقصد تعیین شده که بابت آن پول هنگفتی از آنها دریافت گردیده، نرسانده‌اند. مثلا به آنها قول رسیدن به مقصد انگلیس را داده‌اند ولی آنها توسط قاچاقچی در میان راه در اسلوانی، کرواسی، ایتالیا، فرانسه و... رها شده‌اند. این مهاجرین در بلژیک و فرانسه مجبور شده‌اند دوباره مبالغی پول (بین ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ مارک) به یکسری قاچاقچی دیگر پرداخت کنند تا بلکه بدین طریق آنها را به انگلیس انتقال دهند و حتی بعضی از این قاچاقچی‌ها مبالغی پول از مهاجرین جوان گرفته‌اند و سپس با پول‌ها ناپدید شده‌اند و بدین ترتیب در کشورهای اروپای غربی مجددا این دلالان، میلیون‌ها فرانک پول به جیب زده‌اند. برای مبارزه بر علیه این شبکه‌های قاچاق و یا دلالان، پلیس اروپا به طور مشترک اقدام به شناسائی و دستگیری آنها را شروع کرده است، و تاکنون ده‌ها نفر از آنها دستگیر شده‌اند بعنوان مثال فقط در هفته آخر ماه ژانویه ۲۰۰۱ در بلژیک، در حدود ۱۰ قاچاقچی ایرانی دستگیر شده‌اند و پلیس به شدت بدنبال دیگر قاچاقچیان است و قصد دارد آنها را طبق قوانین بلژیک و دیگر کشورهای اروپائی، به مجازات برساند. متاسفانه اکثر ایرانیانی که به سارایوو و سپس از آنجا به دیگر کشورهای اروپائی آمده‌اند در مصاحبه‌های خود از شبکه‌های قاچاق و مسیری که تا مقصد طی کرده‌اند صحبت چندانی نمی‌کنند زیرا قاچاقچیان از آنها خواسته‌اند که چیزی نگویند.

● بلژیک و موج جدید پناهندگان ایرانی

از ژانویه تا اکتبر سال ۲۰۰۰ تعداد ۲۱۹۰ ایرانی وارد بلژیک شده‌اند و از مرکز اداره خارجی‌ها که وابسته به وزارت کشور بلژیک است، تقاضای پناهندگی سیاسی کرده‌اند. جدول زیر تعداد ایرانی‌ها را در تاریخ فوق نشان می‌دهد:

اکتبر	۶۴۶
سپتامبر	۵۴۹
اوت	۴۳۰
ژوئیه	۲۵۵
ژوئن	۱۵۱
مه	۷۱
آوریل	۳۱
مارس	۲۲
فوریه	۱۲
ژانویه	۲۳
جمع کل	۲۱۹۰

در حال حاضر تا آخر ژانویه سال ۲۰۰۱ رقمی در حدود ۵ هزار نفر ایرانی از بلژیک تقاضای پناهندگی کرده‌اند. از این تعداد تاکنون بیش از صد نفر بصورت داوطلبانه به ایران بازگشته‌اند. سفارت جمهوری اسلامی برخلاف گذشته، برای دادن برگه بازگشت (اغلب مهاجرین فاقد پاسپورت قانونی هستند) به ایران کارشکنی می‌کند و مدتی در حدود یکماه ایرانیان را سر می‌گرداند. خوشبختانه یکسری سازمان‌های دولتی و غیردولتی در بلژیک، هزینه بازگشت ایرانیانی که می‌خواهند بصورت داوطلبانه به ایران بازگردند را تقبل کرده‌اند. بدین طریق بعد از خرج مبلغی در حدود ۷ الی ۱۰ هزار مارک، این مهاجرین با دست خالی و پنبه شدن هزار آرزو به کشور باز می‌گردند.

در بلژیک، سیستم اداری مربوط به امور پناهندگی، جوری تنظیم شده که در واقع در عرض سال تنها توانائی رسیدگی به تقاضای ۵ هزار متقاضی پناهندگی را دارد. ولی در سال ۲۰۰۰ در حدود ۵۰ هزار نفر از ملیت‌های مختلف از بلژیک تقاضای پناهندگی کردند. با این ترتیب کادر مذکور، توانائی رسیدگی به تقاضای این تعداد از مهاجرین پناهنده را ندارد. به همین خاطر در چند ماه آخر سال ۲۰۰۰، تعداد زیادی از ایرانیان متقاضی پناهندگی بین ۳ تا ۱۵ روز در خیابان‌ها شب را در هوای سرد به روز رساندند و تا حدودی گرسنگی و سرما معضل روزانه آنها شد. دولت بلژیک از طرف سازمان‌های حقوق بشر و انسان‌دوست مورد مواخذه قرار گرفت. شرایط چنان وخیم شد که ارتش بلژیک برای کمک به پناهندگان وارد عمل شد و توانست از اواسط ماه ژانویه معضل بیرون خوابیدن پناهندگان در خیابان‌ها را حل کند.

دولت بلژیک برای مقابله با این موج پناهندگی، مبادرت به تهیه پروژه‌ای جدید برای سیاست پناهندگی در سال ۲۰۰۱ نمود. این طرح در شورای وزیران تهیه و به تصویب رسیده است و در حال حاضر به شورای دولتی فرستاده شده است که به احتمال زیاد از آوریل یا مه سال ۲۰۰۱ به مجلس برای تصویب نهائی فرستاده خواهد شد. این طرح از طرف احزاب و سازمان‌های سیاسی و حقوق بشری بلژیکی بشدت مورد انتقاد قرار گرفته است. ولی تا تصویب نهائی این طرح فعلا چند ماهی باقی مانده است. با این احوال، وزارتخانه‌هائی همچون وزارت کشور، بهداشت و... بیکار ننشسته‌اند و اقدام به دادن یکسری دستورات و آئین‌نامه‌ها، برای سرعت بخشیدن به روند کار پناهندگی کرده‌اند. در حال حاضر بعد از اولین مصاحبه ظرف دو هفته، مصاحبه دوم صورت می‌گیرد و سپس اگر هر دو جواب منفی باشد به متقاضی پناهندگی نامه ترک خاک را می‌دهند. ولی راه سومی برای تجدیدنظر برای متقاضیان پناهندگی گذاشته‌اند و آن تقاضای تجدیدنظر از «شورای دولتی CONSEIL DETAT» است. مدت مصاحبه سوم می‌تواند بین چند ماه تا چند سال طول بکشد. در ضمن لازم است گفته شود که در حال حاضر بلژیک تنها کشور اروپائی است که به سیاست اخراج پناهندگان ایرانی نپرداخته است. دولت بلژیک به دلیل روابط اقتصادی و تجاری با ایران فعلا در حال حاضر، علاقمند به باز پس فرستادن ایرانیان مهاجر نیست. هرچند که گاه به گاه برخی از مقامات و مسئولین بلژیکی مواضع تندی بر علیه پناهندگان در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون می‌گیرند ولی این حرکت‌ها منجر به باز پس فرستادن پناهندگان ایرانی نشده است.

دولت بلژیک علاقمند به ایجاد روابط نامناسب روحی و روانی با مردم ایران نیست و نمی‌خواهد چنین روحیه منفی را در جامعه ایران ایجاد کند. پس فعلا برای چند سال ممکن است ایرانی‌هائی که چندین جواب منفی دریافت کرده‌اند به ایران اخراج نشوند ولی این امکان وجود دارد که شرایطی از جنبه اقتصادی و اجتماعی برای متقاضی پناهندگی ایرانی ایجاد کنند که خود متقاضی داوطلبانه به دلیل فشارهای فوق تصمیم بگیرد که به ایران باز گردد. «کمیساریای پناهندگی» و «اداره خارجی‌ها» دو هیئت تحقیق برای بررسی وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به ایران فرستاده است و آن دو هیئت تاکنون دو گزارش مفصل تهیه کرده‌اند ولی با این همه، هنوز ایران برای بلژیک جزء کشورهای امن محسوب نمی‌شود.

در اینجا شاید مناسب باشد این را هم متذکر شوم ایرانیانی که اخیرا به خارج آمده‌اند بسیار غیرسیاسی (نه ضدسیاسی!) و حتی از جنبه اجتماعی و فرهنگی بخصوص در مورد مسائل زنان، کودکان و غیره بسیار سنتی هستند. از این مهاجرین جوان فقط رقمی در حدود ۱۰٪ دارای تخصص در سطح لیسانسی یا بالاتر می‌باشند.

در میان این قشر از مهاجرین جوان ایرانی، بی‌سواد، کم‌سواد یا زیر دیپلم زیاد وجود دارند. تمام ذکر و فکر این مهاجرین جوان پیداکردن کار و پول درآوردن است و متاسفانه مبنای همه چیز برای آنان، با پول سنجش می‌شود. هرچند که از جنبه اجتماعی و سیاسی طرفدار یکسری آزادی‌های اجتماعی هستند. اکثرا این هموطنان جوان، بلژیک و دیگر کشورهای اروپائی را با ژاپن، کره، مالزی و... مقایسه می‌کنند. (متاسفانه این مهاجرین به دلیل این‌که توسط شبکه‌های قاچاق، اطلاعات غلط دریافت کرده‌اند اغلب این‌گونه فکر می‌کنند). آنها بر این تصور هستند که بعد از چند ماه کار در بلژیک پولدار خواهند شد و سپس آن پول‌ها را به ایران انتقال خواهند داد. علاوه بر موارد فوق، مهاجرت اجباری اپوزیسیون ظرف این ۱۷ سال باعث ایجاد یک خلاء بزرگ در بین داخل و خارج شده است. اختناق و سرکوب اپوزیسیون در داخل کشور ظرف این ۲۲ سال، فاصله تاریخی بین داخل و خارج از کشور را زیاد کرده است و این امر موجب این شده که مردم و بخصوص جوانان، اطلاع دقیقی از اپوزیسیون دمکرات در خارج نداشته باشند.

● نتیجه‌گیری

ما بر این باوریم که اکثر ایرانیانی که اخیرا از ایران خارج شده‌اند تنها به خاطر افزایش فقر به خارج نیامده‌اند زیرا هرکدام از این مهاجرین، مبلغی بین ۷ تا ۱۰ هزار مارک پول هزینه کرده‌اند که در واقع رقمی بین ۳ تا ۴ میلیون تومان است. با این مقدار پول امکان این وجود دارد که یک نفر برای خود شغلی در ایران ایجاد کند. پس بنابراین، ایرانیانی که به خارج می‌آیند اکثرا جزء اقشار کم‌درآمد و فقیر جامعه محسوب نمی‌شوند ولی جزء اقشاری هستند که برای آنها داشتن زندگی بهتر و آرام و نیز خواست‌هائی دیگر همچون آزادی در نحوه زندگی اجتماعی بسیار اهمیت دارد. این را هم تاکید کنم این جوانان و نوجوانان مهاجر با هزار آرزو و امید وارد اروپا می‌شوند ولی تمام امیدهای آنها با تغییر قوانین پناهندگی نقش بر آب شده است و در حال حاضر در برزخی زندگی می‌کنند که نمی‌دانند آیا امکان ماندن در بلژیک یا دیگر کشورهای اروپائی را دارند یا نه؟ در واقع این امر باعث می‌شود که آنها با آسیب‌های روحی و روانی شدیدی مواجه شوند. این مهاجرین جوان، روزانه با ده‌ها مشکل روبرو هستند و می‌بایست به تنهائی با این مشکلات بسازند تا بلکه شاید بدین طریق بتوانند برای زندگی در یکی از این کشورهای اروپائی جائی بیابند. ▣

کار
ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۷۹ - ۷ مارس ۲۰۰۱ دوره سوم - شماره ۲۵۲

KAR - No. 252 Wednesday 7. Mar. 2001

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان

بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک

سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:.....

نشانی: Address:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس کار پست کنید!

طالبان: فاجعه هولناک جهانی

برمک خراسانی

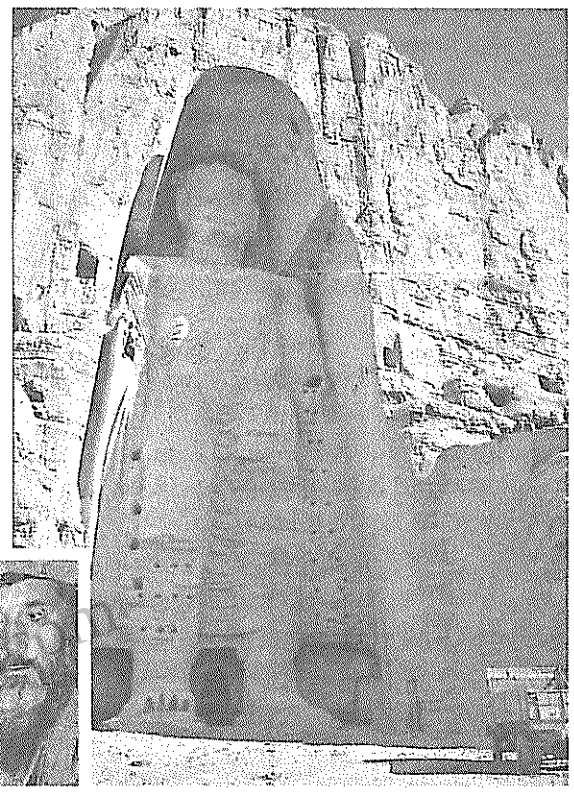

همین اکنون در وجود «طالبان» در افغانستان و جهان فاجعه بزرگ و هولناک جریان دارد. طالبان در پی نابودی آثار باستانی افغانستان که جزئی از تمدن بشری است می‌باشد.

رادیوی طالبان بنام «شریعت» ۲۶ فیروزی «فتوای شرعی» ملا محمد عمر «امیرالمومنین» طالبان را به نشر سپرد که بر اساس آن طالبان تمام مجسمه‌های تاریخی را چون غیر اسلامی است، نابود می‌سازند. این اقدام وحشیانه و بربرمنشانه طالبان با واکنش بسیار شدید مجامع بین‌المللی، کشورهای مختلف جهان، متفکران اسلامی، روشنفکران و اهل فرهنگ افغانستان و افکار عامه جهان مواجه گردید و فشار بر طالبان و حامی اصلی آن پاکستان در حال افزایش است.

کوفی‌عنان دبیرکل سازمان ملل متحد، با ابراز نگرانی از این اقدام طالبان از ملا محمد عمر خواست که از تصمیم‌اش منصرف شود و به تعهدات قبلی خویش مبتنی بر حفظ و نگهداری آثار باستانی افغانستان عمل نماید. رئیس یونسکو از کشورهای اسلامی خواست که مانع طالبان در امر تخریب مجسمه‌های بودا شوند.

بسیاری از کشورهای جهان از جمله هند، چین، روسیه، ایران، فرانسه، ژاپن، تایلند، سریلانکا ... اقدام طالبان را بمثابه یک عمل بربرمنشانه محکوم نمودند و آنرا فاجعه بشری خواندند.

روشنفکران و اهل فرهنگ افغانستان طی اعلامیه‌ها، راهپیمائی‌ها ... خشم، انزجار و نفرت خویش از این اقدام جاهلانه و فرهنگ‌ستیزانه طالبان ابراز داشتند. آنها ابراز عقیده نمودند که آثار باستانی افغانستان و منجمله بت‌های بی‌نظیر بودا را بخشی از میراث تاریخی مردم افغانستان و جز تمدن بشری می‌دانند و این مجسمه‌ها دیگر جز آثار مذهبی بشمار نمی‌روند.

پیکرهای عظیم و بی‌نظیر بودا که در نوع خود بزرگترین هیکل تراشیده شده در جهان می‌باشد، در دل کوه از سلسله کوه‌های هندوکش در دره زیبای بامیان، در قلب افغانستان، در مسیر راه ابریشم از یک تخته سنگ تراشیده شده و دو هزار سال قدمت دارد. بامیان در زمان قبل محل و باش شکارچیان بوده است و با انتشار آئین بودایی در دوران کنیشکا ارزش و اهمیت ویژه کسب نمود و بر اساس پژوهشهای جناب نبی کهزاد باستان‌شناس افغانستان، بامیان در مدت بیش از هشت قرن یکی از مجلل‌ترین و درخشان‌ترین کانون آئین بودایی در آسیا بود. طاقهای مجسمه‌های بزرگ بودا با بهترین پارچه‌های ابریشمی و پرده‌های زربفت مزین بود. قسمتهای برهنه هیکل ۳۵ متری کاملا از ورق طلا پوشیده شده بود و در روز زیر اشعه نور آفتاب چشم تماشا کننده را خیره می‌ساخت.

هم‌چنان بامیان روزگاری راه رفت و آمد کاروانهای زائرین و سوداگران بود که با استفاده از این معبر بین چین و هند و بلخ سفر می‌نمودند. زیبایی‌های طبیعی همراه با آثار هنری، هیکل تراشی، معماری و نقاشی از

بامیان نگارستانی ساخته است که هر بیننده را متحیر می‌سازد که این پیکر بودا بزرگ را با ارتفاع ۵۳ متر و بودای کوچک را با ارتفاع ۳۵ متر چگونه و چطور در دل این کوه تراشیده‌اند و نزدیک به دوازده هزار سموچ در جدار این هیکلها و دره‌های مجاور آن تعمیر، تزئین و نقاشی و رنگ‌آمیزی نمودند، علی‌الرغم مرور زمان و جور روزگار تا هنوز زیبایی خویش را حفظ نمودند. این سموچها اقامتگاه پیروان و راهیان بودایی بود.

بعد از ظهور دین اسلام در سرزمین خراسان معابد بودایی بامیان شکوه و جلال خویش را بمثابه مرکز دینی بودایی‌ها از دست داد و خراسان به یکی از مراکز مهم در ثقافت اسلامی مبدل گردید و بنا مجسمه‌های بامیان دیگر جز آثار مذهبی به شمار نمی‌روند و مورد عبادت قرار نمی‌گیرند.

در اوضاع و احوال کنونی بر کسی پوشیده نیست که طالبان عمدتاً از دایره حلقات نظامی - سیاسی پاکستان با پول عربستان سعودی، استشاره «سیا» در سال ۱۹۹۴ سر بیرون آوردند. بی‌نظیر بوتو نخست‌وزیر پیشین پاکستان در اکتبر ۱۹۹۶ بی‌پرده به خبرنگاران گفت: که طالبان با پول عربستان سعودی، استشاره ایالات متحده آمریکا و انگلیس در قلمرو پاکستان تربیت و تسلیح شدند.

طالبان اساساً از شاگردان مدارس مذهبی پاکستان، مرده ریگ مجاهدین گذشته و نظامیان هواخواه شهنواز تنی رهبر کودتای نافرجام سال ۱۹۹۰ تشکیل شدند و عمدتاً پشتونهای درالی‌اند که البته در ترکیب آنها پاکستانی‌ها و تروریستهای عرب از جمله اسامه بن‌لادن و گروه وی و مافیای مواد مخدر نقش اساسی دارند، نیروی مزدور و نهایت عقب‌گرا هستند و دیدگاه‌های عقب‌مانده بومی دارند.

مریم ابوذهاب در مجله آسیای جنوبی در جون ۱۹۹۷ نوشت که: «اکثریت طالبان مربوط اقشار جامعه پشتوها می‌باشند ... در صفوف‌شان یتیمان بسیاراند».

در ایالات شمال غربی پاکستان صدها مدرسه مذهبی ایجاد گردیده است که توسط عربستان سعودی و شیخ‌های عرب ... تمویل می‌شوند و منتها طالبان این مدرسه‌ها جنگجویان حرفه‌ای‌اند. هدف اساسی سرهم‌بندی کنندگان طالبان از یک‌سو استقرار یک حکومت مزدور پاکستان و سعودی در افغانستان که از لحاظ مذهبی و فرهنگی با ایران در ضدیت باشد و از طرف دیگر وسیله برای ایجاد بی‌ثباتی در آسیای میانه و دست‌یابی به ثروت‌های آنجا و اثرگذاری به انکشافات داخل روسیه، هند و چین می‌باشد.

میلشیای طالبان با کمک مستقیم کماندوهای پاکستانی در ۲۶ و ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را اشغال نمودند و نظم استبدادی طالبی، ترور و وحشت را تحمیل نمودند. پلیس مذهبی آنها سینما و موسیقی را حرام و ممنوع اعلام نمود، تلویزیون را حلق‌آویز کردند. دروازه‌های آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها را بستند، زنان را از کار اخراج و در چهار دیواری خانهٔ زندانی نمودند ... شهر دو میلیونی کابل را به شهر ارواح تبدیل کردند. اما پاکستان و عربستان سعودی و امارات متحده عربی با شتاب بی‌نظیر حکومت وحشت و دهشت طالبان را برسمیت شناختند. اما در مورد سیاست آمریکا. ریچارد مکنزی ژورنالیست معروف آمریکایی در مقاله «ایالات متحده و طالبان» می‌نویسد: «... ساعاتی پس از اینکه طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را گرفتند، مقامات ایالات متحده از ... بازگشایی سفارت آمریکا در کابل پس از آرام شدم اوضاع سخن می‌گفتند ... دو ماه بعد معاون وزیر خارجه در امور آسیای جنوبی رابین رافایل تاکید کرد که طالبان باید به عنوان یک جنبش بومی که قدرت پایداری را به نمایش گذاشتند برسمیت شناخته شوند».

واشنگتن فکر می‌کرد که طالبان به اهداف آمریکا کمک خواهند کرد. زرع، تولید و قاچاق مواد مخدر را عملا قدغن خواهند کرد. بعنوان سدی علیه منافع روسیه و ایران عمل خواهند نمود. نظم برقرار خواهند کرد و اردوگاه‌های آموزش تروریسم را ازبین خواهند برد، راه را برای بازگشت شاه سابق افغانستان و تکنوکراتهای هواخواه آمریکا هموار خواهند نمود و ... اما سیاست «تن‌دادن» ایالات متحده آمریکا به طالبان و حلقات استخباراتی پاکستان بنابر دلائل و علل فراوان زیر فشار تعارضات خودش شکست خورده است.

مادلین آلبرایت وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا یک‌سال بعد از اشغال کابل (۱۸ نوامبر ۱۹۹۷) ضمن یک بازدید مهم از پاکستان، موضع سختی علیه طالبان گرفت و بعداً واشنگتن با حمله بر حریم افغانستان کمپ‌های تروریست اسامه بن‌لادن در قلمرو طالبان را به راکت بست و در نتیجه چند تروریست عرب و پاکستانی از بین رفت. بدین ترتیب دوستان و متحدین دیروز به دشمنان تبدیل می‌شوند.

اما پاکستان با به‌قدرت رساندن حکومت اجیر و مزدور طالبان در افغانستان در پی تامین منافع آزمندانه استراتژیک نظامی - سیاسی خویش می‌باشد. گوهر ایوب‌خان وزیر خارجه پیشین پاکستان صریحاً در برابر خبرنگاران اعلام داشت که: «... پاکستان به عمق استراتژیک نیاز دارد و یک دولت دوست در کابل (طالبان) چنین عمقی را برای ما فراهم می‌آورد ...» ژنرال مشرف حاکم نظامی پاکستان بکرات اعلام داشته است که حضور طالبان به

ادامه در صفحه ۷

چرا جرج دابلیو بوش دستور بمباران عراق را داد؟

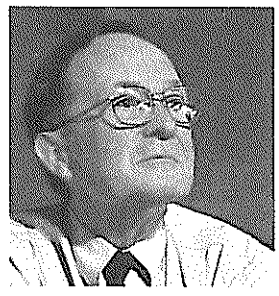

چالمرز جانسون

اشپیگل، ۲۴ فوریه ۲۰۰۱

برگردان: سهراب مبشری

هفته نامه آلمانی اشپیگل در شماره ۲۴ فوریه خود مقاله‌ای از چالمرز جانسون در باره علل حمله اخیر آمریکا و انگلیس به عراق چاپ کرده است. چالمرز جانسون، محقق علوم سیاسی است. وی در دوره جنگ سرد، مشاور سازمان سیا و یکی از متخصصان استراتژی هیأت حاکمه آمریکا بود. جانسون که اینک در کالیفرنیا زندگی می‌کند، امروز از سرسخت‌ترین منتقدان سیاست توسعه‌طلبانه خارجی و نظامی آمریکا به شمار می‌رود. جانسون ۶۹ ساله، اخیراً با کتاب خود به نام «فروپاشی یک امپراتوری» توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد.

* * *

دونالد رامسفلد وزیر دفاع جدید آمریکا علاقه دارد به این نکته اشاره کند که ایالات متحده به یک برخورد کاملا جدید به استفاده از نیروی نظامی نیاز دارد. وی تأکید می‌کند که جنگ سرد به پایان رسیده است و آمریکا به نیروهای مسلح کوچکتر و ارزان‌تری که به عالی‌ترین تسلیحات مجهز باشد، و نیز به یک سیستم دفاع موشکی مستقل از کشورهای دیگر نیاز دارد تا این «کشور غیر قابل چشم‌پوشی» بتواند از خود در قبال تهدیدات قرن بیست و یکم دفاع کند.

آیا رامسفلد واقعاً به این حرفها معتقد است؟ خود رامسفلد را می‌توان به تعبیری، یک کاریکاتور هالیوودی از دوران جنگ سرد محسوب کرد. او ۲۶ سال پیش نیز وزیر دفاع بود. بازگشت او به یک پست بالای سیاسی در دولت جرج دابلیو بوش رئیس جمهور جدید، آشکارا یادآور تقویت دوباره یوری آندروپف روس به عنوان جانشین برژنف در سال ۱۹۸۲ است. از آندروپف نیز انتظار می‌رفت به امپراتوری فرتوت شوروی رنگ و لعاب جدیدی بدهد، در حالی که آندروپف نیز مانند رامسفلد، نماینده محافظه کارترین نیروهای رژیم بود. تاکنون، اقدامات سیاست خارجی دولت بوش، به ویژه تصمیم یکجانبه بمباران عراق، کشور صدام حسین، نه نشانگر یک مشی جدید، که بازتاب فقدان عقلانیت و بی‌تفاوتی خطرناک نسبت به نظرات سایر کشورهاست.

حمله به عراق، قابل توجیه نیست. اگر مسئله این بود که صدام حسین احتمالا مشغول ساختن سلاح‌های هسته‌ای، شیمیائی یا بیولوژیک است، بازگشت فوری بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد برای پیداکردن و نابودی این سلاح‌ها ضروری می‌بود. اما ایالات متحده بود که این مهم‌ترین تدبیر برای عدم گسترش سلاح‌های نابودی جمعی را با رخنه مأموران مخفی سیا در تیم بازرسان تسلیحاتی اعزامی به عراق پس از جنگ خلیج، بی‌اعتبار کرد.

پرزیدنت بوش می‌گوید هدف حملات اخیر هوائی این است که صدام حسین را وادار به پیروی از قواعدی کند که به دنبال شکست او در عملیات «توفان صحرا» در سال ۱۹۹۱ به او تحمیل شدند. بوش و تیم او که در آن دو وزیر دفاع پیشین (دیک چنی و دونالد رامسفلد) و

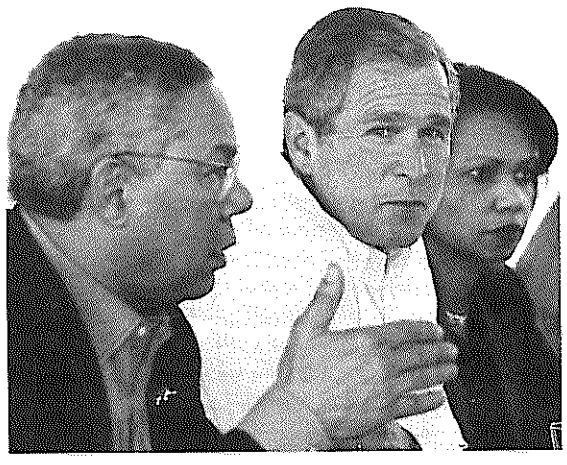

ازچپ به راست: کولین پاول، جرج دابلیو بوش و کاندالزا رایس

یک ژنرال سابق (کولین پاول) حضور دارند، باید به خوبی بدانند که با حمله به عراق، تحریم‌های وضع شده در آن زمان علیه عراق، بی‌اعتبار شده‌اند و بسیاری از متحدان آمریکا (مانند مصر و فرانسه) و نیز دولت‌های مستقلی مانند روسیه و چین خواهان لغو این تحریم‌ها گشته‌اند. همه دنیا خواستار موضعی جدید و مشترک در قبال عراقند. این موضع جدید، قطعاً شامل بمباران یکجانبه توسط آمریکا و انگلیس نیست.

از جنگ خلیج بدین سو، محاصره عراق که ایالات متحده مبتکر آنست، به مرگ حدوداً نیم میلیون نفر از غیرنظامیان عراقی به علت بیماری، سوء تغذیه و فقدان امکانات درمانی انجامیده است. ساندی برگر، مشاور امنیتی کلینتون رئیس جمهور سابق، به این مباهات می‌کرد که این محاصره «در حدت خود در کل تاریخ جهان بی‌نظیر است».

زمانی که بوش به جای کلینتون نشست، این محاصره شدید نتوانسته بود صدام حسین، این هدف دائمی سیاست آمریکا در منطقه را به زانو درآورد. در عوض، این محاصره باعث شده است عراقی‌هائی که از این محاصره جان سالم به در برده‌اند، تا مدتها علیه آمریکائی‌ها و حکومت آنها نفرتی عمیق به دل داشته باشند. به ویژه نظر به «انتفاضه» جدید فلسطینی‌ها

ادامه در صفحه ۴